



لازم نیست از عدالت دور باشیم

آیا انتخاب جرمی کوربین
به عنوان رهبر جدید حزب کارگر
نویددهنده دوران تازه‌ای در
سیاست رفاهی بریتانیا است؟

ماهنامه تحلیلی حوزه سیاستگذاری اجتماعی

قلعرو رفاه

سال اول، شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴، ۴۰۰۰ تومان

زیر سایه جنگ و تحریم

◀◀ نظام رفاهی دهه ۶۰ که در شرایط
جنگی، از انقلاب نوپای مردم دفاع و
نیازهای اصلی جامعه را تامین می‌کرد
چه ویژگی‌هایی داشت؟

◀◀ باید داشت‌هایی از فرشاد مومنی
عباس شاکری، میکائیل عظیمی
و حسین اسلامی‌نسب

شهروند شدن رویای کم‌درآمدهای شهری

▶▶ پرونده‌ای برای مهم‌ترین مشکل رفاهی
در حوزه مسکن: اسکان غیررسمی

بی‌سرزمین‌تر از باد!

▶▶ مهاجران سوری، بزرگترین جابه‌جایی انسانی
پس از جنگ جهانی دوم را رقم زده‌اند



آتشینو

هفته نامه



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
تلفن آگهی ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱



شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۲ خبر - تحلیل

روند افزایشی بیکاری؛ گزارش مرکز آمار از وضعیت نیروی کار تا پایان سال ۹۳
در این گزارش، با تعیین شاخص‌های عمده نیروی کار در کل کشور، نرخ مشارکت اقتصادی ۳۷/۳ و نرخ بیکاری کشور ۱۱/۵ درصد برآورد شده است.

۱۶ پرونده اصلی: جنگ

اسطوره‌زدایی از روایتی معوج

سال‌های جنگ صرفاً در خط مقدم خلاصه نمی‌شد. جبهه دیگری نیز داخل ایران وجود داشت که شامل کنترل نیازها و مایحتاج اساسی مردم و تأمین رفاه و سلامت افراد بود. از آنجا که تا کنون سیاست‌های رفاهی این برهه مهم از تاریخ پس از انقلاب، کمتر مورد بازخوانی قرار گرفته است، در این شماره سعی کردیم نگاهی بیندازیم به سیاست‌های رفاهی در دوران جنگ ۸ ساله.

۳۲ اسکان غیر رسمی

شهروند شدن، رویای کم‌درآمدهای شهری

در سال‌های اخیر، با توجه به روند مهاجرت روزافزون روستاییان و نیز افزایش فقر شهری متأثر از سیاست‌گذاری شهری، شاهد گسترش مناطق اسکان نامناسب در حاشیه و حومه شهرها هستیم که مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی و آموزشی را به بار آورده است. در این پرونده و در گفت‌وگو با کارشناسان و پژوهشگران شهری، ابعاد مختلف این مشکل را بررسی کرده‌ایم.

۴۸ جهان

رأی آوردن جرمی کوربین؛ بازگشت به چپ

ماه گذشته و پس از قریب به نیم قرن، حزب کارگر انگلستان دچار یک انقلاب درونی شد. شاخه چپ‌گرا این حزب که در چند دهه اخیر به حاشیه رفته بود، با نمایندگی کم‌دعا و سرسخت به نام جرمی کوربین توانست بر ریاست حزب کارگر تکیه زند. در این پرونده سعی کرده‌ایم ریشه‌های تاریخی و برنامه‌های جدید کوربین را مورد کنکاش قرار دهیم.

۶۲ کتاب

پیش به سوی یک خیز بلند

در این شماره سعی کرده‌ایم مهمترین کتاب‌هایی را که به زبان فارسی به مطالعات کارگری پرداخته‌اند، معرفی و نقد کنیم. همچنین در بخش کتاب خارجی، کتاب «تنبیه فقرا» را بررسی کرده‌ایم که به نقد سیاست‌های نئولیبرال برای کنترل حیات فرودستان می‌پردازد.

قلمروز و رفاه

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

مدیر مسئول: حامد شمس

رئیس شورای سیاست‌گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم

سرمدبیر: متین غفاریان

دبیر تحریریه: سینا چگینی

امور هنری: احسان نیکروان

صفحه آرا: الهام جهانفرد

طرح جلد: مرتضی آذرخیل

ویراستاری: کورش اشرفی

حروفچین: اکرم خاکپور

باتشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن

همکاران این شماره:

امیر شفیع، سایرا رفیعی، مرجان نمازی، صادق عبدی، ابراهیم محمودی، فؤاد شمس، امیرحسین سادات، آزاده جلالی، زهرا افتخاری راد، آوات رضائیا، زهرا اسکندری دورباطی، سحر کریمی، آزاده شعبانی، علیرضا خیراللهی، سپیده ثقفیان، سیامک کریمی، مصطفی بیکران بهشت، زهرا عربشاهی، بابک داورپناه، آرش عزیزی

آدرس: تهران، خیابان احمدقصر، خیابان دوازدهم غربی شماره ۲۲، مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه

صندوق پستی: ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

فکس: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۷-۳

ایمیل: refahmonthly@gmail.com

چاپ: هنر سرزمین سبز

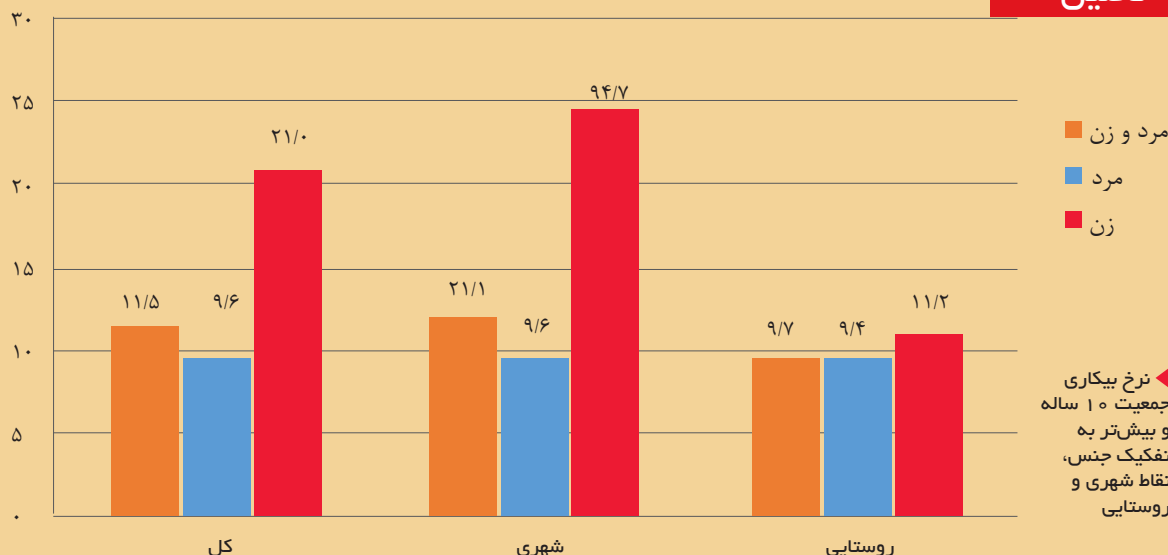
فراخوان

ماهانامه «قلمرو رفاه» به تحلیل و بررسی مسائل رفاه و تأمین اجتماعی در ایران و جهان می‌پردازد. این ماهنامه، از همه سیاستگذاران، پژوهشگران و کارشناسان رفاه و تأمین اجتماعی دعوت می‌کند تا مقالات، یادداشت‌ها و ترجمه‌های خود را برای انتشار، به آدرس پستی یا ایمیل ماهنامه ارسال نمایند تا زمینه چاپ و بهره‌گیری از اندیشه‌ها و تجربیات آنها فراهم شود.

یک درصد بیشتر

گزارش مرکز آمار ایران از وضعیت نیروی کار تا پایان سال ۹۳؛ روند افزایشی بیکاری

◀ خبر - تحلیل



۳۴/۳ و لرستان ۳۴/۹ می‌داند. همچنین بالاترین میزان نرخ بیکاری به ترتیب مربوط به استان‌های کرمانشاه ۱۹/۳، کردستان ۱۶/۱، خراسان رضوی ۱۵/۲، و پایین‌ترین نرخ بیکاری مربوط به کرمان ۵/۶، خراسان جنوبی ۶/۷ و یزد ۷/۶ بوده است. همچنین نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در طول فصل زمستان سال گذشته ۳۷/۳ بوده است. این شاخص در بین مردان ۶۲/۳ و در بین

کشور ۱۱/۵ برآورد شده است. نسبت اشتغال ۳۳/۰ در کل کشور اندازه‌گیری شده است. آمار مندرج در این گزارش که در مورد نرخ مشارکت اقتصادی، اشتغال و بیکاری به تفکیک استان‌ها ارائه شده است، بالاترین نرخ مشارکت اقتصادی را مربوط به استان‌های اردبیل ۴۷/۱، قزوین ۴۵/۲ و سمنان ۴۴/۷ و پایین‌ترین نرخ مشارکت اقتصادی مربوط به استان‌های ۳۴/۱، کهگیلویه و بویراحمد

گزارش فصلی مرکز آمار از زمستان سال ۱۳۹۳، با هدف محاسبه شاخص‌های فصلی و سالانه نیروی کار از جمله نرخ مشارکت اقتصادی، نرخ بیکاری و تغییرات آنها طراحی شده است. بنابر این گزارش، در تعیین شاخص‌های عمده نیروی کار در مقیاس کل کشور، نرخ مشارکت اقتصادی ۳۷/۳ و نرخ بیکاری

ابراهیم محمودی

قلمرو رخا

خبر - تحلیل

شماره پنجم
۱۳۹۴
شهریور

۲

رشد بدون اشتغال

درباره وضعیت نیروی کار و رشد اقتصادی با اشتغالزایی پایین

امیرحسین سادات

افزایش بوده، اما روند نرخ رشد آن نزولی بوده است؛ به این معنا که همواره جمعیت ایران در حال افزایش بوده است، اما نرخ این رشد جمعیتی، به‌ویژه از بازه زمانی سال ۱۳۶۵ به بعد، بتدریج پایین‌تر آمده و حالت نزولی به خود گرفته است. این امر باعث حرکت تدریجی جامعه به سمت سالخوردگی شده و شاخص سالخوردگی از ۳/۵۲ در ۱۳۵۵ به ۵/۷۲ در ۱۳۹۰ رسیده است. روند تحولات جمعیتی جمعیت جوان، نرخ نزولی داشته و از ۱۶/۷ میلیون نفر در ۱۳۸۴ به ۱۲/۹ میلیون نفر در ۱۳۹۲ رسیده است. در مقابل اما، به دلیل افزایش ظرفیت نظام آموزش عالی، جمعیت تحصیلکردگان عالی‌رندی صعودی داشته و از ۵/۶ میلیون نفر در ۱۳۸۴ به ۱۱/۲ میلیون نفر در ۱۳۹۲ رسیده است. تحولات جمعیت فعال نیز کاملاً منطبق با تحولات جمعیتی مذکور است: یعنی جمعیت فعال کل، با رشد ۰/۹ درصدی از ۲۳/۳ میلیون به ۲۳/۵ میلیون نفر در بازه ۱۳۹۱-۱۳۸۴ رسیده است، جمعیت فعال جوان روندی کاهنده (از ۴/۳ میلیون نفر به ۳/۹ میلیون نفر در همین بازه) و جمعیت فعال با تحصیلات عالی نیز روندی افزایشی داشته است (از ۳/۴ میلیون به ۵ میلیون نفر). دست آخر آنکه، نرخ مشارکت در بازار طی ۱۳۹۳-۱۳۸۴ علی‌رغم نوسانات نزولی است و از ۴۱ درصد به ۳۷/۲ درصد رسیده است. از سوی دیگر، بررسی طرف تقاضا نشان می‌دهد که از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۳ جمعیت کل شاغل افزایش خالص اشتغال ۶۸۰ هزار نفری را تجربه کرده است؛ در حالی که جمعیت شاغل جوان، با از دست رفتن ۲/۲۳ میلیون فرصت شغلی برای جوانان، به ۲/۲۶ میلیون نفر شاغل جوان در انتهای این دوره کاهش یافته؛

در شهریورماه امسال، مرکز پژوهش‌های

مجلس گزارشی را درباره وضعیت عرضه و تقاضای نیروی کار در اقتصاد ایران منتشر کرد. به دلیل اهمیت زیاد بازار نیروی کار در اقتصاد و تأثیر آن بر دیگر بازارها در اقتصاد، در کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر منابع و مراجع متنوعی درباره وضعیت نیروی کار گزارش‌هایی ارائه می‌کنند. بدون شک، مرکز آمار ایران مهمترین این منابع است که به طور فصلی گزارش‌هایی را در این رابطه منتشر می‌کند و گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نیز بر اساس آن و با انجام تحلیل‌هایی روی آن انجام می‌پذیرد. سازمان تأمین اجتماعی و بانک مرکزی نیز از دیگر نهادهایی هستند که گزارش‌هایی را در این رابطه ارائه می‌کنند. همچنین سازمان‌هایی مانند آموزش و پرورش که گزارش‌هایی را به طور دقیق در ارتباط با نیروی کار معلمان به تفکیک مناطق ارائه کرده، به طور خاص درباره نیروی کار ذریع خود به مطالعه پرداخته است.

هدف گزارش مرکز پژوهش‌ها آن است که با بررسی وضعیت موجود بازار کار (یعنی بررسی طرفین عرضه و تقاضا در آن)، وضعیت این بازار را در افق ۱۴۰۰-۱۳۹۴ پیش‌بینی کند. می‌دانیم که بررسی طرف عرضه نیروی کار (که معادل مفهوم آماری «جمعیت فعال اقتصادی» است) با بررسی دو مقوله، یعنی تحولات جمعیتی و نیز تحولات جمعیت فعال، میسر است. این گزارش نشان می‌دهد که در کشور ما روند تغییرات جمعیتی کل در مجموع همواره روندی رو به

زنان ۱۲/۳ گزارش شده است. در این گزارش، درصد جمعیت فعال ۱۰ ساله و بیشتر، در نقاط روستایی بیشتر از نقاط شهری است، به طوری که در نقاط روستایی ۳۸/۳ و در نقاط شهری ۳۶/۹ درصد بوده است. مقایسه نرخ مشارکت اقتصادی در گروه‌های سنی مختلف نشان می‌دهد، بیشترین نرخ مشارکت اقتصادی (۵۵/۶ درصد) در گروه سنی ۳۰-۳۴ ساله بوده که این شاخص در بین مردان گروه سنی ۲۵-۲۹ با ۹۳/۷ درصد و زنان برای گروه‌های سنی ۲۹-۲۵ ساله با ۲۰/۳ درصد بیشترین مقادیر را به خود اختصاص داده است. بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی نشان می‌دهد که در زمستان ۱۳۹۳ نسبت به زمستان ۱۳۹۲، این شاخص در جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر ۱/۸ درصد افزایش یافته است.

نرخ بیکاری و تغییرات آن

بر اساس نتایج به دست آمده در فصل زمستان سال ۱۳۹۳، نرخ بیکاری جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در کل کشور ۱۱/۵ درصد بوده است. این شاخص در بین مردان ۹/۶ درصد و در بین زنان ۲۱/۰ درصد محاسبه شده است.

همچنین نتایج بیانگر آن است که نرخ بیکاری در نقاط شهری بیشتر از نقاط روستایی است، به طوری که نرخ بیکاری در نقاط شهری ۱۲/۱ درصد و در نقاط روستایی ۹/۷ درصد بوده است. چنانچه جمعیت فعال، ۱۵ ساله و بیشتر در نظر گرفته شود، نرخ بیکاری ۱۱/۵ درصد به دست می‌آید. مقایسه نرخ بیکاری در گروه‌های سنی نشان می‌دهد بیشترین نرخ بیکاری در گروه‌های سنی ۲۰-۲۴ ساله با ۲۸/۷ درصد بوده است.

بررسی این شاخص در بین مردان و زنان نشان می‌دهد، همین گروه سنی در بین مردان با ۲۳/۸ درصد و در بین زنان با ۴۹/۶ درصد، بالاترین نرخ

نرخ مشارکت اقتصادی جمعیت ۱۰ ساله و بیش‌تر به تفکیک جنس، نقاط شهری و روستایی



بخش خدمات و کمترین درصد شاغلان در بخش کشاورزی مشغول به کار بوده‌اند، به طوری که سهم شاغلان ۱۰ ساله و بیشتر در بخش خدمات ۴۹/۹ درصد، در بخش صنعت ۳۴/۱ درصد و در بخش کشاورزی ۱۶/۱ درصد بوده است.

سهم اشتغال در بخش‌های عمومی و خصوصی

بررسی وضع شاغلان نشان می‌دهد درصد شاغلان در بخش خصوصی (کارفرمایان، کارکنان مستقل، مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و تعاونی و کارکنان فامیلی بدون مزد) بیش از درصد شاغلان در بخش عمومی (مزد و حقوق بگیران بخش عمومی) است. به طوری که سهم اشتغال جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در بخش خصوص ۸۳/۱ درصد و در بخش عمومی ۱۶/۹ درصد بوده است. همین وضعیت در بین مردان و زنان و نقاط شهری و روستایی مشاهده می‌شود.

بیکاری را به خود اختصاص داده است. جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر نشان می‌دهد این شاخص در زمستان ۱۳۹۳ نسبت به زمستان ۱۳۹۲، ۰/۱ درصد افزایش یافته است. این نرخ در نقاط شهری ۰/۹ درصد و در نقاط روستایی ۱/۱ درصد افزایش یافته است. همچنین در بین مردان ۰/۵ درصد و در بین زنان ۲/۱ درصد افزایش یافته است.

نرخ بیکاری جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در زمستان ۱۳۹۳ نسبت به پاییز ۱۳۹۳، ۰/۹ درصد افزایش یافته است. این شاخص در نقاط شهری ۰/۴ درصد و در نقاط روستایی ۲/۴ درصد افزایش یافته است. همچنین، تغییرات این نرخ در بین مردان ۰/۹ درصد و در بین زنان نیز ۰/۷ درصد افزایشی بوده است.

سهم اشتغال در بخش‌های عمده فعالیت اقتصادی

بررسی میزان اشتغال در بخش‌های عمده فعالیت نشان می‌دهد بیشترین درصد شاغلان در

شغلی جدیدی در دسترس‌شان نخواهد بود و از این حیث، با کاهش اشتغالیابی، نرخ بیکاری چه‌بسا بیشتر هم بشود، دست کم تا زمانی که سیاستگذاری‌ها بطور هدفمند معطوف به ایجاد مشاغل جدید شوند. طبق پیش‌بینی این گزارش، با فرض نرخ مشارکت ۳۷/۳ درصدی، در سال ۱۴۰۰ در بهترین حالت (یعنی با نرخ رشد اقتصادی سالیانه ۵ درصد) نرخ بیکاری به ۱۵/۹ درصد ۴/۱۷ میلیون نفر بیکار) و در بدترین حالت (یعنی با نرخ رشد اقتصادی سالیانه یک درصدی) نرخ بیکاری ۱۸/۲ درصد (۴/۷۸ میلیون نفر بیکار) خواهد بود. روشن است که دستیابی به نرخ بیکاری ۱۰ درصد و پایین‌تر، نیازمند هدف‌گذاری نرخ‌های رشد اقتصادی بیش از ۵ درصد خواهد بود.



اما جمعیت شاغل تحصیلکردگان عالی از ۲/۹۰ میلیون نفر شاغل به ۴/۰۶ میلیون نفر افزایش یافته است. به عبارت دیگر، طی این دوره خالص اشتغال جوانان همواره منفی و نزولی بوده است. در ۱۳۸۴-۱۳۹۲ نرخ‌های مشارکت تمامی این گروه‌های جمعیتی نزولی بوده، هرچند سهم تحصیلکردگان عالی بیشتر بوده است. طی بازه ۱۳۸۴-۱۳۹۳، سال ۱۳۸۹ با ۳۱/۲۲ میلیون نفر بیکار، بیشترین نرخ بیکاری، یعنی ۱۳/۵ درصد، را به خود اختصاص داده؛ این نرخ بیکاری حداکثری در حالی است که بالاترین نرخ رشد اقتصادی در بازه ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۲، یعنی رشد اقتصادی ۶/۵ درصدی، نیز به همین سال تعلق دارد. لازم به ذکر است در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ که رشد اقتصادی به ترتیب به منفی ۶/۸ و منفی ۱/۹ درصد رسیده بود، نرخ بیکاری در این دو سال به ترتیب ۱۲/۱ و ۱۰/۴ بوده است.

نکته اخیر که بسیار حائز اهمیت است، حاکی از توان اشتغالیابی پایین رشد اقتصادی در کشور ماست. برخلاف ایده رایج که مبلغان بسیاری هم دارد و تأکید می‌کند که رشد اقتصادی تنها علاج بیکاری است، باید متذکر شد که آنچه در ایران تجربه می‌کنیم «رشد بدون اشتغال» (Jobless Growth) است که هرچند درآمدها و رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد، لیکن نمی‌تواند با ایجاد فرصت‌های شغلی جدید از نرخ بیکاری بکاهد. دلیل این پدیده در کشور ما، چه بسا از آن رو باشد که افراد شاغلی که در دوره رکود اقتصادی با بهرهوری پایین‌تری کار می‌کردند، با وقوع رشد اقتصادی همان افراد، این بار با بهرهوری بالاتر به کار ادامه می‌دهند و الزاماً افراد جدیدی به استخدام در نمی‌آیند؛ اما از آن جهت که رشد اقتصادی امید اجتماعی افراد منفعل را برای شغلیابی افزایش می‌دهد، میل به مشارکت اقتصادی بالاتر می‌رود، اما همان‌طور که گفتیم الزاماً فرصت‌های

افزایش بدهی بیمه‌ای دولت کاهش توان خدمت‌رسانی نظام بیمه‌ای

دغدغه‌های خانه ملت برای حوزه تأمین اجتماعی

امیر شفیعی

نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی در ماهی که گذشت، میزبان دکتر سیدتقی نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی بودند و گزارش عملکرد سازمان تأمین اجتماعی را از زبان وی شنیدند. نکته‌ای که در این گزارش تکرار و مورد توجه نمایندگان مجلس شورای اسلامی قرار گرفت، بدهی ۱۰۰ هزار میلیارد تومانی نهاد دولت به تأمین اجتماعی و ضرورت ارائه راهکار برای بازپرداخت این بدهی بود. در این دیدار، دکتر نوربخش ۶۰ هزار میلیارد بدهی را حاصل عملکرد غیرکارشناسی دولت قبل در حوزه تأمین اجتماعی دانست و از دیدار با دکتر لاریجانی برای مساعدت مجلس در خصوص وضعیت سازمان و بدهی‌های نهاد دولت به تأمین اجتماعی خبر داد. در حاشیه این دیدار، عضو هیات رئیسه کمیسیون اجتماعی مجلس از بدهی ۱۰۰ هزار میلیارد تومانی نهاد دولت به تأمین اجتماعی انتقاد کرد و گفت: «این بدهی مانع ارتقای خدمات این سازمان است». عباس صلاحی با بیان اینکه در افق ۱۴۰۴ توجه به حوزه تأمین اجتماعی و ارتقای آن از بندهای مهم این سند به شمار می‌رود، افزود: «طی این سال‌ها ارتقای قابل توجهی در خدمات نظام کلان تأمین اجتماعی متناسب با نیازهای جامعه صورت گرفته است».

نماینده مردم تفرش، فراهان و آشتیان در مجلس شورای اسلامی، ادامه داد: «واقعیت آن است که ارتقای سطح خدمات از سوی سازمان تأمین اجتماعی نیازمند داشتن اعتبارات است که در

این حوزه سازمان تأمین اجتماعی حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان از دولت مطالبه دارد که همین مهم عاملی در عدم ارتقای متناسب خدمات این سازمان به شمار می‌رود.»

این نماینده مردم در مجلس نهم، با بیان اینکه مطالبات سازمان تأمین اجتماعی از دولت منجر به کاهش کیفیت در ارائه خدمات مطلوب به بیمه‌شدگان شده است، تصریح کرد: «برای رسیدن به اهداف افق ۱۴۰۴ در حوزه تأمین اجتماعی و ارتقای آن باید بدهی دولت به تأمین اجتماعی به روز پرداخت شود تا این سازمان خدمات خوبی را ارائه کند.»

صلاحی یادآور شد: «واقعیت آن است که با وجود کمبود امکانات و اعتبارات اما بازم در ارتقای تأمین اجتماعی گام‌های موثری برداشته شده تا جایی که تعداد زیادی بیمه شده تحت پوشش این سازمان خدمات دریافت می‌کنند که البته تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله زیادی وجود دارد.»

◀ **زنگ خطر شکست طرح تحول نظام سلامت**

عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس نیز با انتقاد از عدم پرداخت سهم دولت به صندوق‌های بیمه گر، گفت: «بدهی دولت به صندوق‌های بیمه‌گر اهداف طرح تحول سلامت را با خطر روبه‌رو می‌کند.»

شاهین محمد صادقی افزود: «متأسفانه دولت‌ها طی چند سال گذشته به دلیل محدودیت منابع مالی، سهم خود به بیمه‌ها را پرداخت نکرده‌اند؛ از این رو صندوق‌های بیمه‌گر برای پرداخت حق‌العلاج

بیماران به بیمارستان‌ها، مراکز درمانی و دانشگاهی دچار مشکل شدند.»

نماینده مردم کازرون در مجلس شورای اسلامی با ابراز امیدواری نسبت به پرداخت بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی در آینده‌ای نزدیک، افزود: «اینکه گفته می‌شود دولت محدودیت منابع داشته و دارای مشکلات اقتصادی است به هیچ عنوان قابل قبول نیست، زیرا دولت می‌تواند از بودجه عمومی، از محل هدفمندی یارانه‌ها و مالیات بر ارزش افزوده سهم خود در بخش سلامت را پرداخت کند.»

وی با تأکید بر اینکه عدم توجه دولت به پرداخت سهم خود به صندوق‌های بیمه‌گر، تأثیر منفی در اجرای طرح تحول نظام سلامت دارد، تصریح کرد: «اجرای دقیق طرح تحول نظام سلامت در جامعه نیازمند تأمین اعتبار لازم است، البته این منابع نیز به طور عمده باید از جانب دولت و یا سازمان‌های بیمه‌گر پرداخت شود که اگر دولت سهم بیمه‌ها را پرداخت نکند، بیمه‌ها نیز سهم حق‌العلاج درمان بیماران را پرداخت نکرده و این زنجیره منجر به نقص در درمان خواهد شد؛ بنابراین باید به این نکته تأکید کرد که این مشکل حتی اهداف طرح تحول نظام سلامت را با خطر روبه‌رو می‌کند.»

◀ **تاخیر در پرداخت مطالبات، خدمات رسانی را مختل می‌کند**

عضو دیگر کمیسیون اجتماعی مجلس با تأکید بر ضرورت عزم جدی دولت برای پرداخت مطالبات تأمین اجتماعی، گفت: «راه برای پرداخت بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی هموار است.» حمیدرضا

قلمرو رخا

◀ خبر - تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴

سبد رفاه

تورم و نسبت هزینه‌های مختلف در سبد خانوارهای ایرانی در مرداد ۹۴

ابراهیم محمودی

مرکز آمار ایران
گزارش‌های مربوط به

شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی خانوارهای کشور در مرداد ماه سال ۱۳۹۴ را منتشر کرد. در این گزارش‌ها شاخص کل (بر مبنای ۱۰۰=۱۳۹۰) در مرداد ماه سال ۹۴ برای خانوارهای شهری و روستایی به ترتیب ۲۱۵ و ۴/۲۲۶ است. بنا به این گزارش، نرخ تورم مردادماه برای شهری‌ها و روستایی‌ها به ترتیب ۱۳/۸ و ۱۳ درصد و نرخ تورم نقطه به نقطه برای آنها به ترتیب ۱۱/۵ و ۱۱/۸ درصد بوده است.

طبق این گزارش در مرداد ماه، گروه عمده «خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات» ۴۰/۱۹ درصد از هزینه‌های خانوارهای روستایی و ۲۵/۵ درصد از هزینه‌های خانوارهای شهری را به خود اختصاص می‌دهد. هزینه «مسکن، آب، برق، گاز و سایر سوخت‌ها» با ۲۵/۶ درصد، عمده‌ترین هزینه برای خانوارهای شهری بوده است، حال آنکه این میزان برای روستاییان ۱۹/۰۹ درصد را نشان می‌دهد. براساس این گزارش، در دوازده ماه منتهی به مرداد ۹۴ نسبت به دوره مشابه سال قبل شاخص مسکن و سوخت برای شهرنشینان و روستاییان به ترتیب ۱۶/۵ درصد و ۱۷/۹ درصد افزایش داشته و نرخ تورم در گروه «خوراکی‌ها

و آشامیدنی‌ها و دخانیات» به ترتیب، ۱۰/۸ درصد و ۱۰/۵ درصد بوده است. یکی دیگر از اقلام عمده هزینه‌ها برای خانوارهای کشور، حمل‌ونقل است که ضریب اهمیت آن برای شهری‌ها و روستاییان به ترتیب ۹/۸ درصد و ۱۰/۲۹ درصد بوده است. بهداشت و درمان، با نرخ تقریباً مشابهی، به ترتیب ۶/۷ و ۶/۸ درصد از هزینه‌های خانوارهای شهری و روستایی را به خود اختصاص داده که نرخ تورم برای آنها به ترتیب ۱۷/۴ و ۱۷/۶ درصد است و نرخ تورم نقطه به نقطه آن، به ترتیب ارقام ۱۵/۶ و ۱۶ درصد را نشان می‌دهد. هزینه‌های مربوط به آموزش نیز به ترتیب ۲/۳ درصد و ۰/۸۹ درصد از سبد خانوار شهرنشینان و روستاییان را تشکیل می‌دهد که این شاخص در مقایسه با دوازده ماه منتهی به مرداد ۹۴ نسبت به دوره مشابه سال گذشته، برای هر دو ۱۸ درصد افزایش یافته است. جداول صفحه روبه‌رو بخشی از جزئیات این گزارش‌ها را نشان می‌دهند که عبارتند از تفکیک‌های عمده و مهم اقلام کالاها و خدمات در سبد هزینه خانوارهای شهری و روستایی، ضریب اهمیت هر کدام از آنها نسبت به کل هزینه‌ها، شاخص قیمت این اقلام نسبت به سال پایه ۱۳۹۰، درصد تغییر شاخص در مقایسه با مرداد ۹۳ (نرخ تورم نقطه به نقطه) و درصد تغییر آن در دوازده ماه منتهی به مرداد ۹۴ نسبت به دوره مشابه سال قبل (نرخ تورم).



مشهدی عباسی افزود: «سرمایه‌های سازمان تأمین اجتماعی متعلق به قشر عظیمی از کارگران، بازنشستگان و اقشار کم درآمد جامعه است که با پرداخت هزینه‌ای برای بیمه به تأمین اجتماعی سرمایه‌ای برای این سازمان به وجود آورده‌اند.» نماینده مردم رودهن، دماوند و فیروزکوه در مجلس شورای اسلامی، درباره بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی افزود: «در پی برخی مصوبات مجلس درخصوص قرار گرفتن تعداد بیشتری از افراد تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی هزینه‌های بیشتری به این سازمان تحمیل شده که دولت باید در مدت زمان کوتاهی حجم وسیعی از بدهی‌های خود به تأمین اجتماعی را پرداخت کند که متأسفانه دولت عزم جدی و لازم را برای پرداخت بدهی‌های خود ندارد.» مشهدی عباسی ادامه داد: «تأمین اجتماعی در حال حاضر در بسیاری از شهرستان‌ها بیمارستان، درمانگاه و کلینیک‌های تخصصی برای ارائه خدمات به مردم دایر کرده که متأسفانه در بسیاری از شرایط به دلیل عدم پرداخت بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی این سازمان در ارائه خدمات بیمه‌ای به افراد تحت پوشش خود ناتوان

است؛ بنابراین از رئیس جمهور تقاضا می‌شود برای حل مشکل پرداخت بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی تدابیر لازم را اتخاذ کند.»

بدهی‌ها از کجا آمده است؟

این تکالیف را انجام نداد، بدهی‌ها در زمان حال به بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده‌اند. سازمان تأمین اجتماعی در بودجه سنواتی خود، سهمی برای تعهدات دولت قرار می‌دهد و با فرض اینکه دولت بدهی‌های ایجاد شده در سال جاری را می‌پردازد، اقدام به تقریر بودجه می‌کند. سهم وصولی از دولت در بودجه سال ۱۳۹۴ سازمان در حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان برآورد شده است که ۴/۲۳ درصد از بودجه سازمان را تشکیل می‌دهد. البته با فرض اینکه دولت این مبلغ را پرداخت می‌کند، اگر این مبلغ از سوی دولت پرداخت نشود، سازمان تأمین اجتماعی برای پرداخت هزینه‌های خود ناچار است بخشی از منابعی که به سرمایه‌گذاری اختصاص دارد را برای عمل به تعهدات خود هزینه کند. محاسبات نشان می‌دهد در سال ۱۴۰۰ (با فرض اینکه دولت در این ۶ سال، ۱۰۰ درصد بدهی‌های ایجاد شده را می‌پردازد و مبلغ جدیدی به بدهی‌ها افزوده نمی‌شود) بدهی‌های انباشته دولت که در حال حاضر بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است، به بیش از ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار میلیارد ریال می‌رسد.

سازمان تأمین اجتماعی از زمانی که به یاد دارد، از دولت‌ها طلبکار است. طلب‌های رنگارنگی که امروز ۱۶ رقمی شده‌اند و سر به فلک کشیده‌اند. منشأ بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی موارد زیادی است و به ۳۰ مورد می‌رسد. از سهم سه درصدی در حق بیمه گرفته تا حق بیمه‌های حمایتی که دولت پرداخت آنها را بر دوش خود قرار داده است. البته طبق قانون، سودی به میزان سود اوراق مشارکت نیز به اصل بدهی‌ها اضافه می‌شود و در گذر زمان، سهم این سود حتی از اصل بدهی بیشتر شده است. بدهی‌های دولت به تأمین اجتماعی در طول زمان روندی افزایشی داشته است. تا پایان سال ۱۳۸۴ کل بدهی تجمعی دولت در حدود ۶ هزار میلیارد تومان بود، اما به دلیل اینکه در ۱۰ سال گذشته، دولت تکلیف زیادی بر عهده خود گذاشت و البته

روستایی				شهری				شرح
نرخ تورم	نرخ تورم نقطه به نقطه	شاخص (۱۳۹۰=۱۰۰)	ضریب اهمیت	نرخ تورم	نرخ تورم نقطه به نقطه	شاخص (۱۳۹۰=۱۰۰)	ضریب اهمیت	
۱۳	۱۱/۸	۴/۲۲۶	۱۰۰	۱۳/۸	۱۱/۵	۳۱۵	۱۰۰	شاخص کل
۱۰/۵	۱۲/۶	۲۴۹/۱	۴۰/۱۹	۱۰/۸	۱۰/۳	۲۵۲/۲	۲۵/۵	خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و دخانیات
۱۵/۱	۱۱/۳	۳۱۱/۱	۸۱/۵۹	۱۵/۱	۱۲	۲۰۲/۲	۷۴/۵	کالاهای غیرخوراکی و خدمات
۱۲/۱	۱۱/۶	۲۳۷/۹	۷۰/۶۳	۱۲/۷	۱۰/۷	۲۳۷/۹	۵۰/۷	کالاهای
۱۵/۹	۱۲/۵	۱۹۸/۶	۲۹/۳۷	۱۵/۲	۱۲/۵	۱۹۱/۴	۴۹/۳	خدمات
۳/۲	۳/۲	۳۱۹/۶	۰/۱۸۵	۲/۱	۲/۷	۲۹۹/۳	۰/۵	دخانیات
۱۰/۷	۱۲/۹	۲۴۷/۵	۳۹/۳۴	۱۱	۱۰/۵	۲۵۱/۳	۲۵/۱	خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها
۱۳/۲	۱۰/۶	۲۴۹/۷	۶/۶	۱۲/۱	۹/۱	۲۳۹/۲	۴/۵	پوشاک و کفش
۱۷/۹	۱۴/۳	۱۷۹/۳	۱۹/۰۹	۱۶/۵	۱۴/۲	۱۸۷/۷	۳۵/۶	مسکن، آب، برق وسایل سوخت‌ها
۱۷/۶	۱۶	۲۴۳/۳	۶/۸	۱۷/۴	۱۵/۶	۲۳۴/۶	۶/۷	بهداشت و درمان
۱۸/۴	۹/۲	۲۲۳/۸	۱۰/۲۹	۱۸/۲	۹/۵	۲۲۳/۹	۹/۸	حمل و نقل
۶/۲	۲/۳	۱۳۲/۲	۳/۵۴	۴/۱	۳/۵	۱۲۹/۲	۳/۷	ارتباطات
۱۶	۱۶/۴	۲۴۵/۴	۱/۸۸	۱۷	۱۵/۴	۲۳۱/۶	۲/۲	تفریح و فرهنگ
۱۸	۱۸/۱	۱۵۷/۸	۰/۸۹	۱۸	۱۷/۹	۱۵۹	۲/۳	آموزش

مصائب نوعر و سان خردسال

آمار ازدواج‌ها در سنين پايين در برخى مناطق جهان تكان‌دهنده است

شده است و اما آنچه تكان‌دهنده‌تر است، ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال است که ۷۱۶ مورد بوده و نسبت به سه سال قبل دوبرابر شده است. خبر دیگری از سازمان ثبت احوال که توجه همگان را به خود جلب کرد، ازدواج ۷۵ دختر یا پسر زیر ۱۰ سال در تهران بوده است (در سال ۱۳۹۰) همچنین ترکیب سنی ازدواج پسران کمتر از ۱۵ سال با دختران کمتر از ۱۵ سال ۳۹ هزار و ۸۳۱ واقعه و پسران ۱۵-۱۹ ساله با دختران همین سنين، ۲۸۱ هزار و ۷۴۷ واقعه بوده است.

در مقابل آمار تكان‌دهنده ازدواج در سنين پايين، نگاهی به آمار طلاق در کشور نیز خالی از لطف نخواهد بود. از سال ۸۵ تا ۶۱۶،۹۰ هزار واقعه طلاق در کشور رخ داده که ۸۱ هزار و ۵۰۰ واقعه از این تعداد مربوط به دختران زیر ۱۹ سال و ۷۷۰۰ واقعه مربوط به پسران زیر ۱۹ سال است، بنابراین طبق این آمار ۱۳ درصد طلاق‌های کشور طی آن سال‌ها مربوط به دختران زیر ۱۹ سال و ۱/۵ درصد مربوط به پسران زیر ۱۹ سال است.

ازدواج در سنين پايين که معمولاً در ميان دختران رواج بیشتری دارد، کودکان را با مشکلات بی‌شماری روبه‌رو می‌کند. شواهد نشان می‌دهد دخترانی که زود ازدواج می‌کنند، غالباً تحصیلات رسمی را رها می‌کنند و زودتر از زمان رسیدن به بلوغ جسمی باردار می‌شوند. سازمان

رسیدن به سن قانونی و ثبت آنها به دست ما رسیده است و حتی شاهد ازدواج دختران کمتر از ۱۰ سال نیز بوده‌ایم.

در سال ۱۳۹۲ سازمان ثبت احوال ایران اعلام کرد که در ۹ ماه نخست سال بیش از ۳۱ هزار مورد ازدواج دختران زیر ۱۵ سال ثبت شده است. مقایسه این آمار با سال قبل از آن نشان می‌دهد که ازدواج دختران زیر ۱۵ سال در عرض یک سال افزایش داشته است.

جامعه در حال گذار ایران با پارادوکس عجیبی روبه‌رو شده است. در حالی که از یک سو بنا به دلایل گوناگونی، شاهد افزایش سن ازدواج در میان دختران و پسران جوان هستیم، از سوی دیگر با معضل ازدواج زود هنگام کودکان مواجه شده‌ایم. طبق تعاریف ازدواج زود هنگام به ازدواجی اطلاق می‌شود که زوجین یا یکی از آنان به سن ۱۸ سالگی نرسیده باشند، مجامع بین‌المللی و علمی نیز، سن کودکی را تا ۱۸ سالگی می‌دانند.

طی شش، هفت ماه اخیر، جرایم اخباری از قول انجمن حمایت از حقوق کودکان کار نقل کرده‌اند که قابل تأمل است: طبق آمار ثبت احوال کشور، ۴۲ هزار ازدواج کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله در سال ۱۳۸۹، ۳۴۲ هزار ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال در سال ۱۳۸۹ و افزایش حدوداً ۴۵ درصدی ازدواج و طلاق کودکان از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۳۸۹ گزارش

امروزه معضل ازدواج کودکان در سنين پايين، یکی از مسائل مورد توجه در سطح جهان و از جمله معضلات متداول در خاورمیانه و قاره آفریقا محسوب می‌شود. چندین توافقنامه بین‌المللی، از حقوق کودکان در برابر معضل ازدواج در سنين پايين حمایت می‌کنند که از جمله آنها، اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) و منشور آفریقایی حقوق و رفاه کودک (۱۹۹۰) را می‌توان نام برد. همه این توافقنامه‌ها بر چند اصل بنیادی تأکید دارند: رضایت کامل طرفین برای ازدواج، پذیرش ۱۸ سالگی به عنوان حداقل سن ازدواج، نادرست دانستن ازدواج کودکان در سنين پايين و حفظ و حراست از حقوق کودکان در مقابل انواع بهره‌کشی‌ها و سوءاستفاده‌ها.

در ایران سن قانونی ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال است، اما براساس مفاد قانون مدنی، در صورتی که ولی دختر مصلحت بداند، او پیش از ۱۳ سالگی نیز می‌تواند ازدواج کند. به این ترتیب در ایران عملاً محدودیت سنی برای ازدواج وجود ندارد و ازدواج در هر سنی ممکن است. شهیندخت مولاوردی، معاون رئیس‌جمهور در امور زنان و خانواده می‌گوید: «در یکی دو سال اخیر آمار نگران‌کننده‌ای از ازدواج دختران پیش از

قلمرو رفاه
خبر-تحلیل
شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴
۶

بدبختی مادرزاد

تأثیر بحران اقتصادی بر کاهش سلامت کودکان در بدو تولد

آزاده شعبانی

بررسی‌ها و مطالعاتی در ایسلند، ارتباط

مستقیمی میان بحران‌های مالی و وزن کمتر کودکان نسبت به حالت طبیعی در بدو تولد، برقرار می‌کند. مشکلات اقتصادی می‌تواند همچون سیگار کشیدن یا مصرف مشروبات الکلی در دوران بارداری، به سلامت مادر و کودک

آسیب برسند. مطالعات اولیه حاکی از آن است که ارتباطی علی میان مواجهه جنین با تنش‌های مالی در اقتصادهای پیشرفته و سلامت کودکان در بدو تولد برقرار است.

تحقیقات ارائه شده در همایش سالانه این ماه انجمن اقتصادی اروپا در «مانهایم» به وسیله «آرنا واردادوتیر» (استادیار دپارتمان اقتصاد دانشکده





یونیسف اعلام کرد که سالانه ۷۰ هزار مادر ۱۹-۱۵ ساله در سراسر جهان بر اثر حاملگی و زایمان جان خود را از دست می‌دهند. اگر سن مادری زیر ۱۸ سال باشد، خطر مرگ نوزاد او در نخستین سال زندگی ۶۰ درصد بیشتر از مادری

است که در ۱۹ سالگی کودک خود را به دنیا می‌آورد. حتی اگر کودک زنده بماند، معمولاً از کم‌وزنی، سوءتغذیه و رشد دیر هنگام جسمی و شناختی رنج می‌برد. عروس‌های خردسال همچنین در معرض خشونت، سوءاستفاده و بهره‌کشی قرار

دارند. در نهایت، ازدواج دختران غالباً به جدایی از خانواده و دوستان و عدم آزادی شرکت در فعالیت‌های جمعی منجر می‌شود که همه اینها می‌تواند در سلامت جسمی و روحی آنان تأثیر عمیق بگذارد.

قلمرو راه

خبر-تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۷

بازرگانی کپنهاگ، سقوط غیرمنتظره اقتصاد ایسلند در سال ۲۰۰۶ را بررسی و دنبال می‌کرد.

«واردادوتیر» پس از مطالعه وزن کودکان تازه متولد شده در دفتر ثبت ملی تولد در ایسلند، متوجه شد کودکانی که در سه ماهه اول طول بحران متولد شدند، ۱۲۰ گرم سبک‌تر از حد طبیعی بودند. همچنین ۳/۵ درصد بیشتر احتمال داشت که آنها در هنگام تولد، وزن کمتری نسبت به میزان طبیعی داشته باشند (کمتر از ۲/۵ کیلوگرم) و عموماً احتمال بیشتری می‌رفت که از بیماری‌های دوران نوزادی رنج ببرند. «واردادوتیر» اظهار می‌کرد یافته‌های او نشان می‌دهد که تنش‌های مالی، آثاری سوء روی کودک بر جای می‌گذارد که مضرات آن به دو معضل رفتاری معروف در دوران بارداری، یعنی سیگار کشیدن و نوشیدن مشروبات الکلی شباهت دارد.

او می‌گوید: «یافته‌های من نشان می‌دهد که زوال ناگهانی در وضعیت اقتصادی، آثاری سوء روی تولد کودکان دارد و کودکان در مراحل اولیه بارداری، بسیار بیشتر در معرض چنین آسیب‌هایی قرار می‌گیرند.»

یافته‌های او نشان می‌دهد زبان‌های بزرگ ناشی از بحران مالی که پیش از این نادیده گرفته شده بودند موجب خواهد شد کودکانی که از سلامت کمتری در هنگام تولد برخوردارند، در طول زندگی‌شان نیز با میزان کمتری از درآمد و ثروت مواجه شوند همچنین خانواده‌های کم‌درآمد بی‌گمان در این بحران‌های اقتصادی، بیشترین میزان تنش‌های مالی را تحمل می‌کنند.

نکته جالب توجه این است که ارتباط میان باروری و اقتصاد در مرکز توجه جمعیت‌شناسان قرار گرفته است. یکی از مهاجرت‌های گسترده از اسپانیا در نتیجه اقتصاد متزلزلی است که منجر به آن شده که اسپانیا به یکی از کشورهای با میزان باروری بسیار پایین در اتحادیه اروپا تبدیل

شود، مانند پرتغال که جمعیت آن از سال ۲۰۱۰ بسیار کاهش یافته است. پژوهش «واردادوتیر» چشم‌انداز تازه‌ای را در رابطه با نسبت‌ها و ارتباطات میان رویدادها و معضلات، از طریق روشن کردن زوایای ناشناخته یکی از چشمگیرترین بحران‌ها در تاریخ اقتصادی اخیر، به ارمان آورده است. در حالی که مشکلات ایسلند به شکل مشابهی در بسیاری از مؤسسات مالی و کشورهای سراسر جهان تجربه شده بودند اما میزان اضمحلال و فروپاشی آن، سرعت آن و این حقیقت که قابلیت پیش‌بینی هم ندارد آن را حادث کرده است.

«واردادوتیر» بر این باور است کار او بررسی آنچه است که او با عنوان «مواجهه چنین با شرایط اقتصادی بحرانی» توصیف می‌کند و به سمت درک بیشتری از هزینه‌های طولانی مدت بحران‌های مالی در اقتصادهای پیشرفته سوق پیدا می‌کند و این نکته را برجسته می‌سازد چگونه کودکانی که در خانواده‌های فقیرتر متولد می‌شوند بیشتر تحت تأثیر بحران قرار خواهند گرفت.

او می‌گفت: «یافته‌ها نشان می‌دهد زبان‌های مادی گسترده ناشی از تنش‌های مالی که تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته بودند، سبب می‌شود که بتوان پیش‌بینی کرد، کودکانی که سلامت پایین‌تری در بدو تولد داشته‌اند در طول زندگی آینده خویش نیز سطح درآمد پایینی خواهند داشت. این نتایج نشان می‌داد مشکلات اقتصادی ممکن است نابرابری‌های درآمدی را در درازمدت تشدید کند؛ چراکه خانواده‌های با سطح درآمد پایین معمولاً بیشتر در معرض تنش‌های مالی قرار دارند.

منبع: <http://www.theguardian.com>

فقط اوباما کافی نیست

بهرغم موفقیت نسبی طرح اوباما در افزایش پوشش بیمه آنچه نیاز است تحولی اساسی در ساختار اقتصادی آمریکا برای کاهش نابرابری است



سایر رفیعی

یک سال از اجرای طرح بیمه اوباما گذشته اما

جنگل‌های حول آن تمام نشده است. کاندیداهای جمهوریخواه ریاست جمهوری همچنان به این طرح حمله می‌کنند و لغو یا ایجاد تغییرات اساسی در آن از مهمترین وعده‌های انتخاباتی آنان است. منتقدان پیشرو نیز کماکان بر کاستی‌های آن تاکید می‌کنند. صرف نظر از انتقادات چپ و راست، آمار حاکی از آن است که طرح بیمه اوباما به موفقیتی نسبی در چارچوب اهدافش دست یافته است. بنا بر داده‌های اداره آمار آمریکا، در سال گذشته جمعیت افراد بدون بیمه در این کشور به ۴/۱۰ درصد رسیده، در حالی که تغییر چندانی در درآمد افراد و تعداد افراد زیر خط فقر در این کشور ایجاد نشده است. درآمد ۲۴ هزار و ۲۳۰ دلار برای خانوار چهار نفره و ۱۲ هزار و ۷۰ دلار برای فرد به‌عنوان خط فقر معرفی شده است.

علی‌رغم افزایش میزان اشتغال در آمریکا، آثار بحران اقتصادی ۲۰۰۸ هنوز در این کشور آشکار است و آمریکا راه زیادی تا خروج از رکود در پیش دارد. در سال ۲۰۱۴، ۷/۴۶ درصد مردم آمریکا زیر خط فقر بودند و این چهارمین سال پیاپی است که تعداد افراد زیر خط فقر نسبت به سال گذشته تغییر چندانی نکرده است. میانه درآمد خانوار در سال ۲۰۱۴ همچنان ۶/۵ درصد پایین‌تر از میزان آن در ۲۰۰۷ بود و تعداد خانوارهای با درآمد زیر میانه با تعداد خانوارهای بالای این خط برابر است؛ یعنی قدرت خرید خانوارها همچنان کمتر از سال ۲۰۰۷ است. در این شرایط کاهش تعداد افراد بیمه‌نشده موفقیت بزرگی برای طرح بیمه اوباما محسوب می‌شود. تعداد افراد بیمه نشده در سال ۲۰۱۳، ۳/۱۳ درصد بود که بدان معناست که در سال گذشته در حدود ۹ میلیون آمریکایی با استفاده از مزایای طرح اوباما توانسته‌اند خود را بیمه کنند. بیشترین تغییر در تعداد افراد بیمه‌شده در سال گذشته در خانوارهای با درآمد کمتر از ۵۰ هزار دلار در سال مشاهده شده و طرح اوباما تغییر زیادی در تعداد متقاضیان بیمه در خانوارهای با درآمد بیش از ۱۰۰ هزار دلار ایجاد نکرده است. افزایش میزان پوشش بیمه در همه گروه‌های نژادی وجود داشته، هرچند این افزایش در میان اقلیت‌های نژادی سیاه، آسیایی و لاتین تبار اندکی بیش از سفیدپوستان غیرلاتین تبار است.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، ایالاتی که با طرح اوباما همکاری کرده‌اند پوشش بیمه بیشتری دارند. در ماساچوست فقط ۳/۳ درصد افراد بیمه ندارند، در حالی که در تگزاس، یکی از ایالاتی که با طرح اوباما همکاری نکرده است، ۱۹ درصد افراد فاقد بیمه هستند.

آلاسکا، جورجیا و فلوریدا نیز که با گسترش پوشش بیماری‌ری در قالب طرح اوباما مخالفت کرده بودند پس از تگزاس بیشترین تعداد افراد بیمه‌نشده را دارند. علی‌رغم افزایش قابل توجه پوشش بیمه، سایر شاخص‌های نابرابری در آمریکا تغییر چندانی نکرده‌اند. تبعیض جنسی در دستمزدها همچنان به چشم می‌خورد. طبق آمار سال ۲۰۱۴ در میان کارگران تمام‌وقت، میانه دستمزد زنان ۷۹ درصد میانه دستمزد مردان بود، که نسبت به رقم ۷۸ درصدی سال ۲۰۰۷ تغییر چندانی نکرده است، هرچند مقایسه این ارقام با آمار سال ۱۹۶۴ که در آن میانه دستمزد زنان ۵۹ درصد مردان بوده، نشانگر حرکت آمریکا به سوی کاهش شکاف دستمزدهای زنان و مردان است. بررسی نرخ فقر در میان گروه‌های مختلف نژادی نیز حاکی از آن است که نابرابری نژادی همچنان در آمریکا وجود دارد. نرخ فقر در میان سیاه‌پوستان ۲۶ درصد است که ۵/۲ برابر سفیدپوستان غیرلاتین تبار (۱۰ درصد) است. علی‌رغم موفقیت نسبی طرح اوباما در افزایش پوشش بیمه، به‌نظر می‌رسد آنچه نیاز است تحولی اساسی در ساختار اقتصادی آمریکا برای کاهش نابرابری است.

قلمرو رخا

خبر-تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۸

هزینه بی‌سوادی برای اقتصاد جهانی: ۱۲۰۰ میلیارد دلار

بر اساس تخمین‌های این گزارش، بی‌سوادی برای کشورهایی که GDP بیشتری دارند، بالاترین هزینه‌ها را در پی دارد

«بنیاد سوادآموزی جهانی» (World Literacy Foundation)

هشدار می‌دهد، بی‌سوادی «بحرانی جهانی» است که در سال جاری ۱۲۰۰ میلیارد دلار برای اقتصاد جهانی هزینه خواهد داشت. این بنیاد (WLF) در اواخر ماه آگوست گزارشی منتشر کرد که نشان می‌دهد ۷۹۶ میلیون نفر در سراسر جهان یا مطلقاً بی‌سواد هستند، یعنی به طور کامل توانایی خواندن و نوشتن ندارند، یا به طور کاربردی بی‌سوادند، به این معنی از انجام کارهایی ابتدایی همچون خواندن از روی برچسب دارو ناتوان هستند.

بنا به این گزارش بسیاری از مردم در کشورهای فقیر و غنی جهان به خاطر بی‌سوادی و محدودیت‌های ناشی از آن از جمله در زمینه فرصت‌های شغلی و درآمدی، در چرخه فقر گرفتار هستند.

در این گزارش با استفاده از فرمول منتشر شده از سوی یونسکو برای بررسی اندازه و ساختار اقتصادهای کشورهای مختلف، هزینه بی‌سوادی برای سه دسته از کشورهای جهان تخمین زده شده است. طبق این فرمول بی‌سوادی برای کشورهای در حال توسعه، ۰/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP)، برای اقتصادهای

نوظهور از جمله چین و هند، ۱/۲ درصد از GDP و برای کشورهای توسعه‌یافته ۲ درصد از GDP هزینه در بر دارد. طبق گزارش مذکور، این تخمین‌ها بازتاب این حقیقت است که کشورهای کمتر توسعه‌یافته، برای خدمات اجتماعی از جمله در حوزه رفاه، بهداشت و سلامت و عدالت اجتماعی پول کمتری خرج می‌کنند.

بر اساس تخمین‌های این گزارش، بی‌سوادی برای کشورهایی که GDP بیشتری دارند، بالاترین هزینه‌ها را در پی دارد. به خاطر بی‌سوادی نیروی کار و در نتیجه کاهش بهره‌وری اقتصادی، کشورهای ثروتمند سالانه ۸۹۸ میلیارد دلار از دست می‌دهند، حال آن‌که این میزان برای اقتصادهای نوظهور، ۲۹۴ میلیارد دلار است.

در سال ۲۰۱۵ آمریکا با هزینه‌ای بالغ بر ۳۶۲/۴۹ میلیارد دلار بیش از هر کشور دیگری در جهان از بی‌سوادی متضرر خواهد شد. رتبه بعدی به چین با ۱۳۴/۵۴ میلیارد دلار و ژاپن با ۸۲/۲۱ میلیارد دلار ضرر اختصاص دارد. بر مبنای این گزارش، ایران نیز در سال ۲۰۱۵، به خاطر بی‌سوادی، ۴/۷۲ میلیارد دلار پول خود را از دست خواهد داد.

طبق اظهارات اندرو کی، مدیر عامل اجرایی WLF، «شواهد نشان

گام آخر؟

موافقت یونان
با اجرای اصلاحات
در نظام باننشستگی

سپیده ثقیان

طبق گفته مقامات رسمی وزارت کار، در روز دوشنبه سوم اوت، یونان و وام‌دهندگان که در حال بحث بر سر توافق ۳ میلیارد دلاری سومین طرح نجات مالی هستند موافقت کرده‌اند که اصلاحات مربوط به باننشستگی تنها برای کسانی اعمال خواهد شد که بعد از ژوئن باننشسته شده‌اند. زمانی که اعتباردهندگان در جولای موافقت کردند تا درباره توافقی با هدف سرپایانگه‌داشتن یونان و حفظ آن در منطقه یورو به مذاکره بپردازند، یونان متعهد شد اصلاحات عمده‌ای را اجرا کند، مانند کنار گذاشتن باننشستگی پیش از موعد تا آخر ماه اکتبر.

به عنوان مثال، وام‌دهندگان خواهان آنند تا سن باننشستگی از ۶۲ سالگی اسمی که بر اساس تعداد سال‌های خدمت و وضعیت خانوادگی کاهش می‌یابد، به ۶۷ سال افزایش یابد. طرح نجات مالی با ارزشی تا ۸۶ میلیارد دلار، باید تا ۲۰ اگوست انجام شود تا یونان بتواند بدهی ۵۳ میلیارد دلاری خود را به بانک مرکزی اروپا که همان روز موعدش است، بپردازد. روز دوشنبه، نمایندگانی از اعتباردهندگان به یونان - بانک مرکزی اروپا، اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول، صندوق نجات منطقه یورو، سازوکار ثبات اروپا - با وزیر کار یونان جورج کاتروگالوس در دفتر وی دیدار کردند.

یکی از مقامات رسمی وزارت کار گفت: «این مورد قبول واقع شده و تردیدی در آن نیست که تمام حقوق مربوط به باننشستگی که تا آخر ژوئن برقرار

شده آسیبی نخواهد دید.»

کاتروگالوس از جانب خود به آژانس خبری نیمه‌دولتی آتن گفت که گفت‌وگوها در «فضایی سازنده» انجام شده است. او گفت: «با توجه به مسائل کاری، هدف یونان این است که بهترین رویه‌ها را بر اساس مدل اجتماعی اروپایی شناسایی و اتخاذ کند و مقررات‌زدایی‌هایی را که در طرح نجات‌های ۵ سال به دست آمده، برگرداند.»

وزارت کار اعلام کرد که یونان اصلاحات باننشستگی را تا آخر اکتبر مشخص خواهد کرد و پیشنهادات درباره مسائل کاری را تا آخر سال خواهد پذیرفت. یونان در حال برگزاری بالامرت بهترین گفت‌وگوها با وام‌دهندگان در هتل مرکزی آتن است. دیدارهای گذشته رؤسای کارگروه‌ها از دپارتمان‌های دولتی از چشم مردم به عنوان نقض حاکمیت کشور قلمداد شده است. کاتروگالوس برای نشان دادن نیت خوب مذاکره‌کنندگان را به گفت‌وگو در دفترش برای روز دوشنبه دعوت کرده است. گروه‌های فنی هم در ماه گذشته دیدار کردند تا درباره مالیات، عدالت و مسائل مربوط به فساد به بحث

بنشینند. یک مقام رسمی که نخواست نامش فاش شود گفت، آنها همچنین درباره تنظیم یک بودجه خصوصی‌سازی جدید و وام‌های بد در روز سه‌شنبه (۴ اگوست) صحبت خواهند کرد. پیر مسکویچی، کمیسیونر امور خارجه اتحادیه اروپا گفت به پیشرفتی که تاکنون حاصل شده دلگرم شده و یونان را به اتخاذ معیارهای توافق شده در جولای برای مستحکم کردن کمک جدید دعوت کرد. او در مصاحبه با روزنامه اتنوس گفت: «من روی طرف یونانی حساب می‌کنم که هدفی جاه‌طلبانه اتخاذ کند تا بتوانیم بر اساس یک برنامه جاه‌طلبانه حرکت کنیم.» او در ادامه گفت: «اگر همه طرف‌ها به تعهدات ۱۲ جولای خود عمل کنند، توافق قابل دستیابی خواهد بود.»

دولت چپ‌گرای الکسیس سیپراس در ماه گذشته برای افزایش مالیات، قواعد مبتنی بر وثیقه برای بانک‌ها و اصلاحات نظام قضایی به عنوان بخشی از یک مجموعه اعمال ضروری برای شروع مذاکرات برای بسته کمک جدید، قوانینی وضع کرده است.

منبع: Reuters

قلمرو راه

خبر-تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۹

بهداشت و تغذیه فقیرتر، رفتارهای جنسی پرخطر و احتمال بیشتر دچار شدن به حوادث هنگام کار بینجامد. هزینه‌های بی‌سوادی به یک نسل هم ختم نمی‌شود؛ کودکانی که در خانواده‌های کم‌برخوردارتر به لحاظ سواد و امکانات اقتصادی رشد می‌کنند، وقتی به سن مدرسه می‌رسند حدوداً ۱۰ میلیون لغت شنیده‌اند، حال آن‌که این میزان در همین دوره برای کودکان خانواده‌های برخوردارتر، ۳۳ میلیون لغت است.

گزارش «اهداف توسعه هزاره» که در سال ۲۰۱۵ توسط سازمان ملل متحد منتشر شد نشان می‌دهد که ۵۷ میلیون کودک از سراسر جهان، به آموزش ابتدایی دسترسی ندارند. با این حال، در دو دهه اخیر در این زمینه جامعه جهانی به موفقیت‌های خوبی دست یافته است؛ طبق همین گزارش، در سال ۲۰۰۰، تعداد کودکان محروم از تحصیل ابتدایی به ۱۰۰ میلیون نفر می‌رسید و نرخ باسوادی در بین افراد بین ۱۵ تا ۲۴ سال، در سال ۱۹۹۰، ۸۳ درصد بود که اکنون به ۹۱ درصد رسیده است. گزارش WFL ضمن اعلام هشدار در مورد تبعات منفی اقتصادی و بین‌نسلی بی‌سوادی، ضرورت آگاه‌سازی در این زمینه و مبارزه علیه بی‌سوادی به‌ویژه در بین کودکان را یادآور می‌شود و بر این نکته تأکید می‌کند که باید بدنه‌ای جهانی برای تأمین منابع کافی با هدف اقدام‌ها سوادآموزی بین‌المللی تشکیل شود و خصوصاً برای حمایت از کودکان کم‌برخوردارتر، اقدام‌ها و استراتژی‌هایی در پی گرفته شود که نه فقط رفتن آنها به مدرسه، بلکه ماندن آنها در مدرسه و اتمام تحصیلاتشان را تضمین می‌کند.



می‌دهند کسی که دچار بی‌سوادی مطلق یا کاربردی است، به طور مادام‌العمر این بی‌سوادی زندگی و کار او و توانایی‌اش برای کسب درآمد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این مسئله برای تمام کشورها و تمام اقتصادها صدق می‌کند.»

طبق این گزارش افراد بی‌سواد بیش از ۴۲ درصد کمتر از افراد باسواد درآمد کسب می‌کنند و بخاطر ناتوانی در کارهای مختلف از جمله در پر کردن یک درخواست نامه یا خواندن یک اعلامیه شغلی و اقتصادی، فرصت‌های درآمدی بسیاری را از دست می‌دهند. اما هزینه‌های بی‌سوادی به اینها خلاصه نمی‌شود؛ برای نمونه بی‌سواد می‌تواند به سلامت و



بی سرزمین تر از باد

بحران مهاجران سوری: بزرگترین جابه جایی انسانی در قرن بیست و یکم
یا دردناک ترین تلاش برای شهروند شدن

نکرده‌اند و این درحالی است که جنگ داخلی در سوریه باعث مهاجرت ۴ میلیون نفر از ساکنین این کشور شده است.

مسأله پناهندگان در حال حاضر توجه اروپاییان را به خود جلب کرده است. از ابتدای سال ۲۰۱۵ تاکنون ۲۷۰ هزار مهاجر غیرقانونی از راه دریا وارد اروپا شده‌اند که معادل پناهجویانی است که در کل سال ۲۰۱۴ وارد اروپا شده‌اند. اگر این تعداد را با جمعیت اتحادیه اروپا بسنجیم، رقم چندان زیادی نیست. این تعداد یعنی به‌ازای هر ۱۹۰۰ اروپایی یک پناهنده، که در مقایسه با بیش از ۱/۲ میلیون پناهنده سوری که کشور ۴/۵ میلیون نفری لبنان پذیرفته (یعنی معادل یک چهارم جمعیت این کشور) بسیار کمتر است. هم‌اکنون در لبنان از هر چهار نفر یک نفر پناهنده سوری است. فقط در ماه جولای ۲۴ هزار نفر از سوریه وارد خاک ترکیه شده‌اند که هم‌اکنون حدود ۱/۷ میلیون پناهنده سوری را در خود جای داده است. علاوه بر ۴ میلیون نفری که از سوریه خارج شده‌اند، ۷/۶ میلیون نفر در خاک این کشور آواره شده‌اند.

ترکیب جمعیتی پناهجویان سوری نیز در ماه‌های اخیر تغییر کرده است. در گذشته عمده پناهجویان از طبقات پایین بودند، در حالی که در ماه‌های اخیر طبقات متوسط و بالا و بسیاری از حامیان اسد نیز به جمع پناهجویان پیوسته‌اند.

بنا بر آمار آژانس پناهندگان سازمان ملل، تعداد

درخواست‌های پناهندگی در کشورهای صنعتی از سال ۲۰۱۱ روندی رو به رشد داشته است. این سال مقارن است با ناآرامی‌های خاورمیانه که نام بهار عربی بر آنها نهاده شد. قحطی و جنگ در آفریقا نیز در افزایش پناهجویان تأثیر زیادی داشته است. در سال ۲۰۱۴، ۵۳ درصد پناهجویان شهروندان کشورهای سوریه، افغانستان و سومالی بودند. در شرایطی که دخالت‌های نظامی کشورهای غربی در کشورهای چوچون افغانستان، عراق و سوریه ناآرامی‌های پایداری در این کشورها ایجاد کرده و منجر به فرار تعداد زیادی از مردم این کشورها از سرزمین‌شان شده، کشورهایی که در این ناآرامی‌ها دخالت داشته‌اند در پذیرش پناهجویان این کشورها سهم چندانی نداشته‌اند. از آوریل ۲۰۱۱ تا جولای ۲۰۱۵ فقط ۳۴۸ هزار و ۵۴۰ پناهجوی سوری برای پناهندگی به کشورهای اروپایی درخواست داده‌اند که این رقم صرفاً ۶ درصد کل پناهجویان سوری را تشکیل می‌دهد. روسیه و کشورهای عرب خلیج فارس (کویت، بحرین، قطر، عربستان سعودی و امارات) هیچ اقدامی برای پذیرش پناهجویان سوری

سایر ارفیقی

تعداد
پناهجویان

بنا به گزارش نیویورک تایمز، با افزایش تعداد پناهجویان، قاچاق پناهجویان از کشورهای خاورمیانه و افغانستان به اتحادیه اروپا (از مسیر بالکان) رشدی چشمگیری داشته و منافع آن از منافع قاچاق مواد مخدر و اسلحه بیشتر شده است، به‌گونه‌ای که سود حاصل از آن بالغ بر میلیاردها دلار است. هزینه انتقال پناهجویان از ترکیه به یونان، همان مسیری که آیلان کوردی در آن غرق شد، ۱۰۰۰ یورو به ازای هر نفر است. فقط در یونان ۲۰۰ حلقه قاچاق انسان وجود دارد و صربستان، بلغارستان، رومانی، مقدونیه و مجارستان نیز سهم مهمی در بازار قاچاق پناهجو دارند. بنا به گفته رئیس آژانس پلیس اروپا، ۳۰۰ هزار نفر در شبکه قاچاق انسان فعالیت دارند و امسال هزار و ۴۰۰ پرونده علیه این قاچاقچیان گشوده شده است. بسیاری از این پرونده‌ها مربوط به مواردی است که پناهجویان در جریان انتقال به مقصد غرق شده و یا در کامیون‌ها خفه شده‌اند.

منافع
تجارت انسان



پناهجویان به عنوان نیروی کار

علی‌رغم جنجالی که در کشورهای اروپایی در مورد هجوم پناهجویان به‌راه افتاده، سهم این کشورها در پذیرش پناهجویان سوری به نسبت کشورهای اطراف سوریه بسیار اندک است. پنج کشور اردن، لبنان، عراق، ترکیه و مصر ۹۵ درصد کل پناهجویان سوری را پذیرفته‌اند. هم‌اکنون حدود ۴ میلیون پناهنده سوری در این کشورها زندگی می‌کنند. لبنان با جمعیتی حدود ۴/۵ میلیون نفر و مساحتی حدود یک صدم اتحادیه اروپا پذیرای ۱/۲ میلیون پناهنده سوری است. این تعداد بیش از ۵۰ برابر مجموع پناهنده‌هایی است که اروپا پذیرفته و در آینده ممکن است بپذیرد. این رقم یعنی حدوداً از هر ۴ نفری که در لبنان زندگی می‌کند یک نفر سوری است. پذیرش ۶۵۰ هزار پناهنده سوری در اردن نیز به آن معناست که ۱۰ درصد ساکنان این کشور را پناهندگان سوری تشکیل می‌دهند. ترکیه ۱/۹ میلیون پناهنده سوری را پذیرفته که بیشترین آمار در جهان است. عراق نیز که خود درگیر جنگ داخلی است و ۳ میلیون نفر از اتباعش درون این کشور آواره شده‌اند به ۲۴۹ هزار و ۴۶۳ سوری پناه داده است. در اروپا آلمان با حدود ۱۰۰ هزار و سوئد با حدود ۶۰ هزار پناهنده سوری بیش از سایر کشورهای اروپایی پذیرای این پناهجویان بوده‌اند.

نگرش‌ها و سیاست‌های ضدپناهجویان در شرایطی بالا گرفته که برخی گروه‌های اقتصادی دست راستی حضور پناهجویان را نفعی برای کشورهای اروپایی می‌دانند که بنا به برآوردهای همین گروه‌ها در ۱۰ سال آینده با پیر شدن جمعیت تعداد نیروی کارشان کاهش خواهد یافت و برای تأمین هزینه‌های جمعیت پیرشان با مشکل مواجه خواهند بود. نشریاتی مانند اکونومیست نیز از منافع اقتصادی حضور پناهجویان سخن می‌گویند. آنگلا مرکل احتمالاً زمانی که سخن از پذیرش ۸۰۰ هزار پناهجو به‌زبان راند به همین نکته توجه داشت. این کار مستلزم زیر پا گذاشتن مقررات دوابلین است که برطبق آن پناهجویان باید در نخستین کشور عضو اتحادیه اروپا که بدان وارد می‌شوند درخواست پناهندگی کنند و حق انتخاب از میان کشورهای مختلف را ندارند. مرکل خواستار تغییر قوانین شده تا توزیع پناهجویان بر مبنای جمعیت و وضعیت اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپا صورت گیرد. البته گمان می‌رود که دلیل دیگر این درخواست مرکل این است که دولت آلمان معتقد است دولت ایتالیا باید سهم بیشتری در پذیرش پناهجو داشته باشد، اما این کشور که مقصد اولیه بسیاری از پناهجویان است با زیر پا گذاشتن مقررات دوابلین به پناهجویان کمک می‌کند خود را به آلمان برسانند.

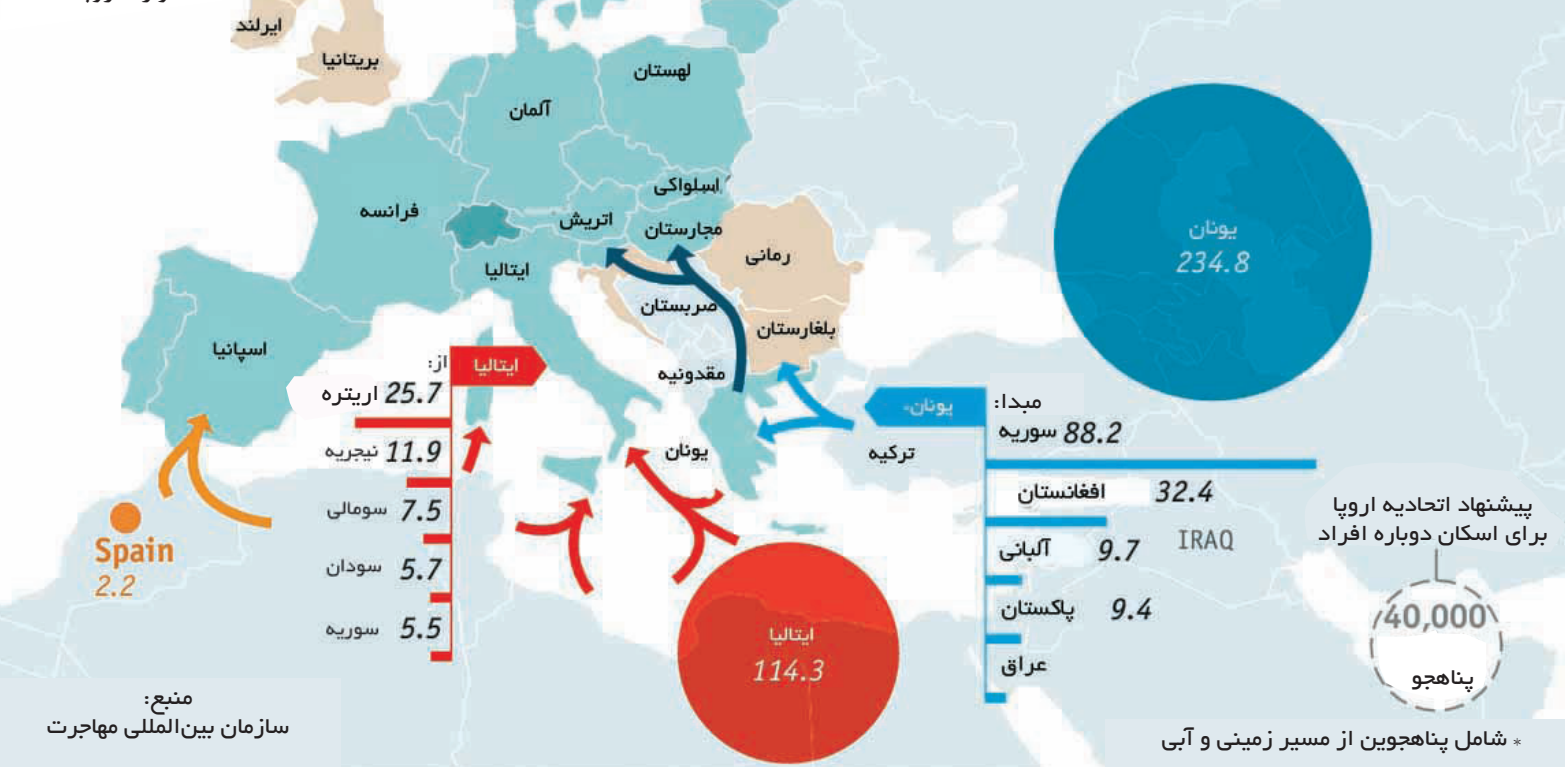
هزینه‌های مراقبت از پناهجویان

بنا به گفته یکی از مقامات سازمان ملل در امور حقوق بشر در سوریه، هر هواپیمای جنگی که آمریکا در نبرد علیه داعش استفاده می‌کند در هر ساعت ۶۸ هزار دلار برای این کشور هزینه دارد. و این در حالی است که سازمان ملل حدوداً فقط ۴۰ درصد از هزینه‌ای را دریافت کرده که برای مراقبت از پناهجویان سوری نیاز دارد؛ پناهجویانی که نیمی از جمعیت سوریه پیش از جنگ را تشکیل می‌دهند. کشورهای همسایه برای مراقبت از پناهندگان سوری به ۴/۵ میلیارد دلار احتیاج دارند که فقط ۱/۶۷ میلیارد دلار آن را دریافت کرده‌اند. این بدان معناست که آوارگان سوری ساکن لبنان ماهیانه فقط ۱۳/۵ دلار برای مخارج خورد و خوراک دریافت می‌کنند و ۸۰ درصد پناهجویان سوری در اردن زیر خط فقر تعیین شده در این کشور زندگی می‌کنند. برای کمک به آوارگان داخل سوریه نیز به ۲/۸۹ میلیارد دلار نیاز است که فقط ۹۰۸ میلیون دلار آن پرداخت شده است. اتحادیه اروپا در ازای هر پناهجو ۶ هزار یورو به کشورهایی که پناهجویان را بپذیرند می‌دهد. کشورهای میزبان باید خدماتی مانند کلاس زبان ارائه دهند و مراکزی را هم برای پذیرش پناهجویان آماده کنند. مدارس باید برنامه‌های ویژه‌ای برای کودکان پناهجو که بسیاری از آنان دچار بحران‌های روحی هستند تدارک ببینند. سازمان‌های غیردولتی باید برای خدمات‌رسانی فعال شوند و دولت‌ها نیز باید زمینه را برای ورود پناهجویان جوان به بازار کار فراهم کنند. این‌ها اقداماتی است که اگر از پیش تدابیری برای آن اندیشیده نشود، عمل به آنها در زمانی کوتاه بسیار دشوار است. اقداماتی مانند عملیات جست‌وجو و نجات در دریا که دولت ایتالیا پس از غرق شدن ۲۶۸ پناهجوی ایتالیایی در ۲۰۱۳ به‌راه انداخت نیز ماهانه ۹ میلیون یورو برای این کشور هزینه دربردارد. به‌رغم آمار بالای کشته‌شدگان در مدیترانه، این عملیات نقش بسزایی در جلوگیری از غرق شدن تعداد بیشتری از پناهجویان داشته است. از جمله در ۲۲ آگوست امسال گارد ساحلی ایتالیا ۴ هزار و ۴۰۰ پناهجو را از آب‌های مدیترانه نجات داد.

مسیرهای مهاجرت به اروپا

مهاجران غیرقانونی که
بین ژانویه تا آگوست ۲۰۱۵
وارد اروپا شدند

حوزه شنکن	حوزه شنکن غیر از اتحادیه
اتحادیه غیر از شنکن	نقطه ورود به اتحادیه



مسیرهای مدیریتانه مرکزی، مدیریتانه شرقی، مدیریتانه غربی، بالکان غربی و مرز شرقی کشورهای شنکن، گذرگاههایی غیرقانونی دارند که پناجویان از طریق آنها وارد کشورهای شنکن می‌شوند. در گذشته مسیر مدیریتانه مرکزی، که از طریق دریای مدیترانه از لیبی به ایتالیا می‌رسید، بیش از سایر مسیرها مورد استفاده پناجویان سوری بود. اما به سبب ناآرامی‌های لیبی، از مسیر مدیریتانه شرقی که از ترکیه به یونان می‌رسد بیشتر استفاده می‌شود. در نیمه نخست سال ۲۰۱۵، ۱۳۲ هزار و ۲۴۰ نفر از این مسیر وارد یونان شده‌اند. آیلان کوردی، کودک ۳ ساله سوری و تعدادی از همسرانش در همین مسیر غرق شدند.

مسیرهای
مهاجرت به
اروپا

جنگ، قحطی، فقر و دیگر عوامل باعث کاهش امید به زندگی در سال ۲۰۱۳ نسبت به سال ۲۰۱۰ شد. بنا بر تخمین‌ها، شاخص توسعه انسانی در سوری در سال ۲۰۱۳ نسبت به سال ۲۰۱۱، ۹/۲۶ درصد کاهش یافته است. یکی از مهمترین عوامل این کاهش، مشکلات آموزشی در این کشور است. جابه‌جایی جمعیت و تخریب زیرساخت‌های آموزشی از جمله عواملی است که سبب شده ۸/۵۱ درصد کودکان سوری در سنین مدرسه به مدرسه نروند، یکی از بدترین نرخ‌ها در میان کشورهای جهان. مشکلات روحی، تغذیه ناکافی و مشکلات جسمانی نیز از دیگر عوامل حضور نداشتن بخش زیادی از کودکان سوری در مدارس است. بنا به گفته‌های وزیر آموزش سوری، تا دسامبر ۲۰۱۳، ۴ هزار مدرسه به دلیل تخریب یا اسکان پناجویان از ارائه خدمات آموزشی بازمانده و ۵۰۰ نفر از شاغلین بخش آموزش نیز در این سال کشته شده بودند. در چنین شرایطی گروه‌های مختلفی کوشیده‌اند تا خلأ آموزشی را پر کنند که البته در بسیاری موارد هدف اصلی القای آموزش‌های ایدئولوژیک به کودکان برای اهداف سیاسی است که فقط بر فرقه‌گرایی بیشتر دامن خواهد زد. تا پایان سال ۲۰۱۳ از ۹۱ بیمارستان دولتی سوری ۶۱ بیمارستان آسیب دیده بودند و ۴۱ بیمارستان به‌طور کامل از ارائه خدمات بازمانده بودند. دسترسی ناکافی به آب تصفیه‌شده و دارو و نیز تبعیض در ارائه خدمات درمانی به بخش‌های مختلف کشور وضعیت بهداشت در سوری را به مرحله‌ای فاجعه‌بار رسانده است.

بنابر آماری که آژانس امداد و کار سازمان ملل برای پناهندگان فلسطینی UNRWA در سال ۲۰۱۴ منتشر کرد، در سال ۲۰۱۳ از هر چهار سوری سه نفر زیر خط فقر (تعیین شده برای این کشور) قرار داشتند. افزایش قیمت کالا و خدمات، رشد بی‌کاری، افزایش تعداد کسانی که داخل مرزهای سوری آواره شده‌اند و اموال و املاک خود را از دست داده‌اند به همراه رکود اقتصادی مهمترین عوامل رشد شدید فقر در این کشور است. فرار سرمایه‌ها، صنعت‌زدایی، ورشکستگی، غارت و تخریب زیرساخت‌ها چشم‌انداز بهبود این وضعیت را بسیار تیره و تار کرده و جمعیت زیادی از مردم سوری در تأمین نیازهای اولیه‌شان با مشکل مواجه هستند. میزان زیان اقتصادی تا پایان سال ۲۰۱۳ معادل ۸/۱۴۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، یعنی حدود ۲۷۶ درصد رشد ناخالص ملی در سال ۲۰۱۰ در نبود اطلاعات دقیق و بر مبنای داده‌های گذشته، تخمین زده می‌شود که نرخ فقر در سال ۲۰۱۳ در سوری به ۴/۷۵ درصد و نرخ فقر شدید به ۳/۵۴ درصد رسیده باشد. استان‌های مختلف سوری به یک اندازه از این تحولات متأثر نشده‌اند. بنا بر تخمین‌ها در سال ۲۰۱۳ یک سوم جمعیت ادلب دچار فقر مطلق بوده‌اند، یعنی در تأمین نیازهای اولیه برای ادامه حیات دچار مشکل بود و مرگ بر اثر قحطی و سوءتغذیه رشد روزافزونی داشته است. این رقم در دمشق ۷ درصد بوده است.

پناجویان
سوری از چه
می‌گیرند؟

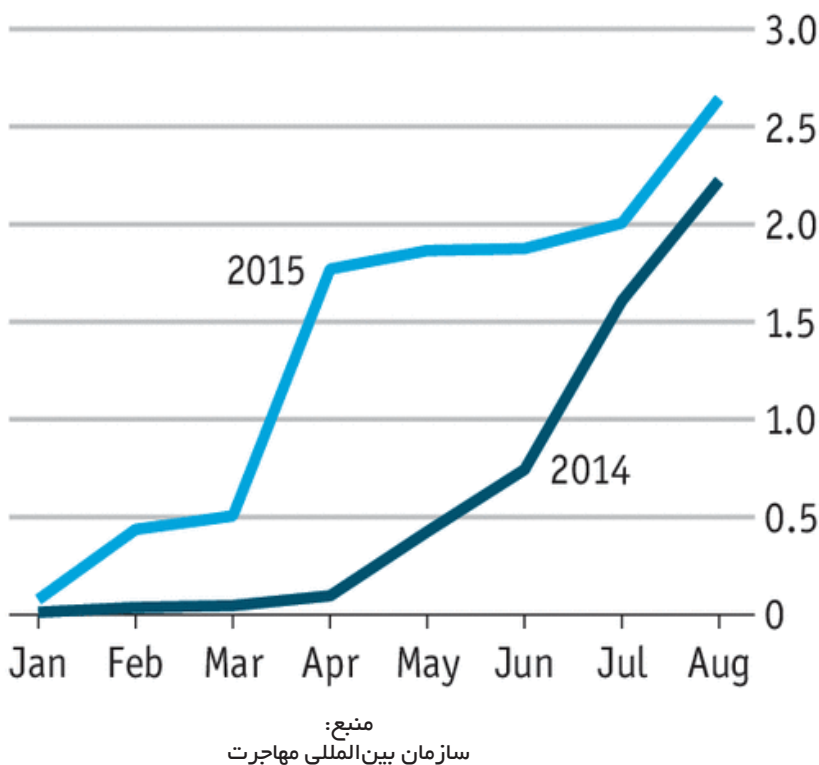
از مردم به خیابان‌ها ریختند تا اعلام کنند آماده پذیرش پناجویان هستند. در وین نیز ۲۰ هزار نفر در راهپیمایی خوشامدگویی به پناهندگان شرکت کردند. پس از آن که دولت ايسلند اعلام کرد فقط درخواست پناهندگی ۵۰ سوری را تأیید خواهد کرد، ۱۲ هزار نفر از مردم ايسلند اعلام کردند که حاضرند در منزل خودشان پذیرای پناهندگان باشند. ۱۲ سپتامبر در سراسر اروپا به‌عنوان روز کمک‌رسانی به پناجویان اعلام شده و در سراسر اروپا قرار است تظاهراتی در همبستگی با پناجویان برپا شود.

جدا از نهادهای بین‌المللی مانند سازمان بین‌المللی مهاجرت و آژانس پناهندگان سازمان ملل و در متن بی‌توجهی دولتهای اروپایی به بحران پناهندگان سوری، سازمان‌های غیردولتی و خیریه‌ها و شهروندان اروپایی نیز در خدمات‌رسانی به پناجویان سوری فعال هستند. در کنار جنبش‌ها و گرایش‌های نژادپرستانه در اروپا، جنبش‌های هم‌بستگی با پناجویان نیز شکل گرفته‌اند. از جمله در درسدن، زادگاه جنبش ضدمهاجران پگیدا در آلمان، ۵ هزار نفر

کمک‌های
مردمی

مهاجرت غیرقانونی به اروپا

میزان مرگ مهاجرانی که از دریای مدیترانه عبور کرده‌اند (۱۰۰۰ نفر)



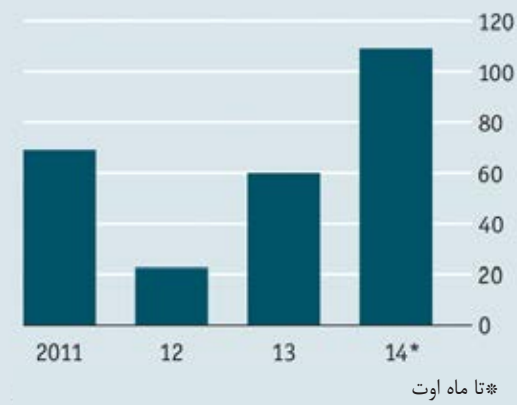
تقاضای پناهندگی به اروپا

ماهانه، برحسب ۱۰۰۰ نفر



موج افت و خیز

ورود مهاجران غیرقانونی به اتحادیه از طریق مسیرهای دریای مدیترانه برحسب ۱۰۰۰ نفر



بنا به آمار سازمان بین‌المللی مهاجرت IOM تا سوم سپتامبر امسال ۲۷۰۱ پناهنجویی که از مدیترانه می‌گذشته در گذشته‌اند و بیش از ۱۸۰۰ نفر نیز مفقود شده‌اند که احتمال می‌رود غرق شده باشند. سازمان عفو بین‌الملل از کشورهای اروپایی سخت انتقاد کرده و اعلام کرده که بی‌توجهی آنها به بحران انسانی در مدیترانه منجر به ۵۰ برابر شدن آمار مرگ پناهنجویان در این مسیر شده است. در چند ماه گذشته نیز خبرهایی از مرگ برخی از پناهنجویان در کشورهای اروپایی منتشر شد، از جمله در بزرگراهی در اتریش، اجساد ۷۱ پناهنجوی سوری در کامیونی پیدا شد که به‌حال خود رها شده بود.

آمار کشته‌شدگان در جریان مهاجرت

این در حالی است که این سه کشور در مجموع قرار است فقط پذیرای ۷۲۵ پناهنجو باشند. دیوید کامرون نخست‌وزیر انگلستان در اظهارنظری جنجال‌برانگیز از دسته‌ای از مردم سخن گفت که از مسیر مدیترانه می‌کوشند به انگلستان وارد شوند. لفظ به‌کاررفته توسط کامرون، دسته Swarm عمدتاً برای توصیف انبوه حشرات به‌کار می‌رود. «ترزانی» وزیر کشور انگلستان نیز در مقاله‌ای در ساندی تایمز خواستار تغییر رفت‌وآمد آزاد میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا شده که به گفته او عامل اصلی بحران مهاجرت در اروپاست. او گفته این مقررات باید در مورد کسانی اعمال شود که می‌خواهند شغل جدیدی در کشور دیگری پیدا کنند، نه کسانی که اساساً بی‌کارند و هدفشان پیدا کردن شغل است. زمانی که این گرایش‌ها در تعارض با اصول بازار آزادی قرار می‌گیرد که در تحمیل سیاست‌های ریاضتی چنان مقدس تلقی می‌شوند، امثال ترزا می به تفسیر دلخواهانه این اصول دست می‌زنند: «حرکت آزادانه نیروی کار هرگز به معنای آزادی برای گذر از مرزها در جست‌وجوی مزایا نبوده است». دولت بریتانیا به منظور جلوگیری از ورود پناهنجویان بودجه جدیدی برای حفاظت از مرز کانال منشی اختصاص داده است.

اقدامات تبعیض‌آمیز کشورهای اروپایی

گرایش‌های نژادپرستانه البته محدود به شهروندان اروپایی نیست و در چند ماه گذشته در مواردی سران کشورهای اروپایی نیز چنین گرایش‌هایی از خود بروز داده‌اند. نخست‌وزیر مجارستان صریح‌ترین مقام اروپایی در این زمینه است. او کشور خود را مدافع سرسخت ارزش‌های اروپایی در برابر هجوم مردمانی «با ریشه‌های تمدنی متفاوت» و نیز «آشفته‌عقلی» کسانی معرفی کرده که می‌خواهند این مردم را راه بدهند. او به‌تازگی اعلام کرده است که کشورش حاضر نیست پناهنجویان مسلمان را بپذیرد. مجارستان در مرز خود با صربستان سیم خاردار کشیده تا مانع ورود پناهنجویانی شود که می‌خواهند از یونان و مقدونیه وارد این کشور شوند؛ هرچند برای این پناهنجویان مجارستان صرفاً ایستگاهی میان‌راهی برای رسیدن به کشورهای صنعتی و ثروتمند اروپا مانند آلمان است. وضعیت وخیم پناهنجویان و برخورد نامناسب مقامات مجارستان با آنها در یکی دو ماه گذشته بسیار خبرساز شده است. در موردی دیگر یکی از نمایندگان مجلس فنلاند از هموطنانش خواسته به «کایوس تکثر فرهنگی» (مولتی‌کالچرالیسم) پایان دهند. اسلواکی نیز اعلام کرده صرفاً پذیرای پناهنجویان مسیحی است. در سه کشور بالتیک نیز بحث‌ها در مورد منع استفاده از برق بالا گرفته و

اعتراضات به حضور پناهنجویان در کشورهای اروپایی نیز روندی رو به رشد داشته است. جنبش‌های نئونازیستی در کشورهای مختلف به اشکال گوناگون به حضور پناهنجویان اعتراض کرده‌اند و در موارد زیادی نیز دست به اقدامات فیزیکی برای مقابله با پناهنجویان زده‌اند. در سال ۲۰۱۵ تاکنون حدود ۲۰۰ مورد از حمله به پناهگاه‌ها ثبت شده که آخرین آنها به آتش کشیدن ساختمانی در شهر وایساخ آلمان بود که قرار بود از آن برای اسکان موقت پناهنجویان استفاده شود. در این کشور در سال جاری به ۵۰ پناهنجو نیز حمله شده است. ماه گذشته نیز در رم تظاهرات عده‌ای که علیه «هجوم خارجی‌ها» اعتراض می‌کردند منجر به درگیری‌های گسترده و خشونت‌باری شد که پلیس را ناگزیر به جابه‌جا کردن پناهنجویان اریتره‌ای کرد. هم‌اکنون در سوئد حزب «دموکرات‌های سوئد» که حزبی ناسیونالیست با ریشه‌های نئونازیستی است و مواضعی ضد‌مهاجران اتخاذ کرده بیشترین محبوبیت را دارد.

رشد نژادپرستی در اروپا

دفترچه حقوق پناهجویی

پناهجویان از چه حقوق اجتماعی و اقتصادی در کشور میزبان برخوردارند؟



سیامک کریمی

صحنه‌های اسفباری که این روزها، اوضاع تیره و تاریک پناهجویان خاورمیانه‌ای و آفریقایی را در کشورهای اروپایی به تصویر می‌کشد، هر مخاطبی را به این صرافت می‌اندازد که پناهجویان، جمعیتی فاقد هرگونه حق و امتیازی هستند که دولت میزبان، مختار است

قلمرو رخا

خبر-تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۱۴

وضعیت پناهجویان» به تصویب دولت‌ها رسید. هر چند اسناد حقوق بشری دیگری همچون «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» و شماری اسناد دیگر، می‌تواند بسته به مورد درباره پناهجویان به اجرا درآید اما همان کنوانسیون پناهجویان ۱۹۵۱ مبنایی‌ترین سند در این زمینه است و بیشترین چتر

هر گونه که به مصلحت می‌داند با آنها رفتار کند. اما حقیقت، چیز دیگری است. از زمان جنگ جهانی دوم که باعث شد فوج فوج پناهجویانی از اروپای قاره‌ای به سمت حاشیه اروپا گسیل شوند، توجه‌ها به سوی به قاعده درآوردن وضعیت حقوقی پناهجویان جلب شد تا نهایتاً در سال ۱۹۵۱ یکی از مهمترین اسناد بین‌المللی در این خصوص با عنوان «کنوانسیون مربوط به

طرد اجتماعی مهمانان ناخوانده

محدودیت‌های اعمال شده بر مراقبت‌های بهداشتی پناهندگان، بیش از دسترسی آزاد به خدمات بهداشتی هزینه‌بردار است

نیکول زاگنر

ترجمه: ابراهیم محمودی

به خاطر تلاش دولت در جهت کاستن از هزینه‌ها، پناهجویان در آلمان تنها به شکلی محدود به مراقبت‌های بهداشتی دسترسی دارند، با این حال مطالعاتی جدید نشان می‌دهد هنگامی که پناهجویان بتوانند به خدمات بهداشتی آزادانه دسترسی داشته باشند، هزینه‌های مربوط به سلامت بسیار پایین‌تر خواهند بود.

بنا به گزارش بخش آلمانی زبان سایت اورواکتیو، در بخش اعظم آلمان فدرال، پناهجویان وقتی مریض شوند یا پس از بروز حادثه‌ای آمبولانس خبر کنند، مستقیماً اجازه ندارند به پزشک مراجعه کنند. در عوض آنها باید ابتدا از مقامات ذیربط یا مرکز

محدود شده‌ای به این خدمات داشته‌اند، ۴۰ درصد بیشتر (۳۷۶ یورو) از پناهجویانی بوده که تحت نظام بیمه سلامت دولتی آلمان به این خدمات دسترسی داشته‌اند. کیوان بزرگمهر، پژوهشگر در بیمارستان دانشگاه هایدلبرگ و یکی از نویسندگان این تحقیق می‌گوید: «تاکنون بحث در مورد مراقبت‌های بهداشتی پناهجویان کاملاً سیاسی بوده و نیازی فوری احساس می‌شود تا یافته‌های عقلانی و استانداردهای اخلاقی مربوط به سلامت را مدنظر قرار دهیم.»

◀ مجوز پوشش کامل بیمه سلامت، تنها پس از ۱۵ ماه اقامت

تاکنون پناهجویان تنها در صورتی اجازه دسترسی به درمان داشته‌اند که یا از مشکلات سلامت خاصی رنج ببرند، یا این که مداوایشان را نتوان بیش از

پناهندگان اجازه بگیرند. این روال به وسیله لایحه حقوق پناهجویان در سال ۱۹۹۳ به تصویب رسید. هدف این قانون کاهش هزینه‌های مربوط به سلامت و محدود کردن انگیزه‌های پناهندگی در آلمان است. همچنین این قانون از فرای تصویب، محل مناقشه بوده است. با این همه امروز، یک تحقیق که توسط بیمارستان دانشگاه هایدلبرگ و دانشگاه بلفیلد انجام گرفته و در نشریه علمی پلاس وان منتشر شده می‌گوید که اهداف اقتصادی، جایی در این قانون ندارند. در بررسی موشکافانه‌ای که در مورد هزینه‌های مرتبط با سلامت پناهجویان در آلمان در بازه زمانی سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۳ انجام گرفته، محققان نشان داده‌اند که قانون موجود، تنها هزینه‌ها را افزایش می‌دهد. هزینه سرانه سالانه مراقبت‌های بهداشتی در طول بیست سال گذشته برای پناهجویانی که دسترسی



کیوان بزرگمهر:
تاکنون بحث در مورد مراقبت‌های بهداشتی پناهجویان کاملاً سیاسی بوده و نیازی فوری احساس می‌شود تا یافته‌های عقلانی و استانداردهای اخلاقی مربوط به سلامت را مدنظر قرار دهیم

حامیتی حقوقی را متوجه پناهجویان می‌کند. طبق این کنوانسیون، فردی که پناهجو شناخته می‌شود، از حقوق مختلفی برخوردار است که می‌توان این حقوق را به دو دسته حقوق سیاسی و مدنی از یک سو و حقوق اجتماعی و اقتصادی از سوی دیگر تقسیم‌بندی کرد. فصل‌های سوم و چهارم کنوانسیون، حاوی حقوق موسوم به حقوق اجتماعی و اقتصادی است. نباید فراموش کرد، هر چند که طبق کنوانسیون پناهجویان، بهره‌مندی از تمامی حقوق مذکور، منوط به آن است که فرد مورد نظر، «پناهجو» شناخته شود - یعنی از جمله به علت ترس موجه از این که به علت‌های مربوط به نژاد یا مذهب یا ملیت یا عضویت در بعضی گروه‌های اجتماعی و ... تحت شکنجه قرار گیرد، در خارج از کشور محل سکونت عادی خود به سر می‌برد- اما با وجود این، به محض آن که فرد مورد نظر وارد کشوری خاص شود، از حقوق فوق منتفع می‌شود مگر آن که در ادامه، نهادهای آن کشور به این ارزیابی برسند که فرد مورد نظر فاقد شاخص‌های لازم برای بهره‌مندی از عنوان «پناهجو» است. بنابراین، با ورود فرد به قلمرو کشور خاص، وی از بیشتر حقوق اجتماعی مقرر در کنوانسیون پناهجویان ۱۹۵۱ برخوردار می‌شود؛ حقوقی که در ادامه به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱- حق بر کار

پناهجو، حق دارد در کشوری که در آن به عنوان پناهجو شناخته می‌شود برای تأمین معیشت و نیازهای مالی خود، به اشتغال بپردازد. طبق بند اول از ماده ۱۷ کنوانسیون، دولت‌ها در خصوص حق بر کار پناهجویان، «مطلوب‌ترین رفتاری را که در چنین مواردی، نسبت به اتباع دولت‌های بیگانه معمول می‌دارند، اجرا خواهند کرد». بنابراین، این ماده حد و حدود حق فوق را ترسیم می‌کند. از یک سو، این امکان وجود ندارد که پناهجو را از اشتغال منع کرد و از سوی دیگر، وی نباید انتظار

داشته باشد که همان حقوقی را داشته باشد که تبعه آن کشور از آن برخوردار است. اگرچه، حق بر کار پناهجویان مشمول همان محدودیت‌هایی است که در آن کشور نسبت به خارجی‌ها اعمال می‌شود اما در سه وضعیت نمی‌توان این محدودیت‌ها را نسبت به پناهجو به اجرا درآورد. این سه وضعیت چنین هستند: الف- پناهجویی که مدت سه سال در کشور سابقه سکونت دارد، ب- همسری دارد که دارای تابعیت کشور محل سکونت اوست و ج- فرزند یا فرزندان دارد که دارای تابعیت کشور محل سکونت او هستند.

۲- حق بر مسکن

طبیعی است که پناهجو برای زندگی، نیاز به سرپناهی دارد. دولت میزبان نمی‌تواند مانع برخورداری پناهجو از مسکن مناسب شود. طبق ماده ۲۱ کنوانسیون، دولت میزبان موظف است «نسبت به پناهجویان، رفتاری داشته باشد که تا حد امکان مساعد بوده و در هر حال از رفتاری که در چنین موارد نسبت به خارجی دارد، نامساعدتر نباشد.»

۳- حق بر آموزش

یکی از بنیادی‌ترین حقوق بشر - از جمله پناهجویان - حق بر آموزش است. کنوانسیون با تفکیک خاص و دقیقی متذکر حق بر آموزش پناهجویان شده است. طبق ماده ۲۲ کنوانسیون، پناهجویان از حیث تحصیلات ابتدایی (elementary education) مانند اتباع همان کشور به حساب آمده و از حقوق کاملاً برابری برخوردارند.

در مورد تحصیلات غیرابتدایی، اعطای بورس‌های تحصیلی و معافیت‌های مربوطه، ارزشیابی مدارک خارجی و... نیز تعهداتی متوجه کشور میزبان در مقابل پناهجویان است. این کشور موظف است تا جایی که می‌تواند در مورد این مسائل مساعدت کرده و چنانچه محدودیت‌هایی وضع کرده، این محدودیت‌ها نباید از

محدودیت‌های قانونی آن کشور درباره تحصیلات افراد خارجی سختگیرانه‌تر باشد.

۴- حق بر بیمه‌های اجتماعی

ماده ۲۴ کنوانسیون پناهجویان تلاش کرده تا حق بر لوازم و تبعات کار و بیمه‌های اجتماعی پناهجو در کشور میزبان را روشن کند. طبق این ماده، رفتار با پناهجو در موارد زیر مانند رفتار با تبعه است. به عبارت دیگر، در این حوزه‌ها، پناهجو از حقوقی برابر با اتباع همان دولت برخوردار است. این موارد چنین است: الف- دستمزد، ساعات کار، ساعات اضافه کار، مرخصی با حقوق، محدودیت‌های مربوط به کار در منزل، حداقل سن برای استخدام، یادگیری و آموزش‌های حرفه‌ای، اشتغال با کار بانوان و نوجوانان ب - بیمه اجتماعی (مقررات قانونی درباره حوادث بیماری‌های ناشی از کار، زایمان، از کار افتادگی، پیری، مرگ، بیکاری و سایر پیشامدهای احتمالی). به این ترتیب، مشخص است که در زمینه حق بر لوازم و تبعات کار و همچنین بیمه‌های اجتماعی، رویکرد کنوانسیون، رویکرد بسیار گسترده و مترقی است.

۵- سایر حقوق اجتماعی

حقوق اجتماعی پناهجویان به موارد فوق محدود نمی‌شود بلکه آنها از حقوق دیگری نیز برخوردارند که نمی‌توان عنوان جداگانه‌ای برای آنها برشمرد. ماده ۲۳ کنوانسیون مقرر می‌کند، چنانچه دولت قصد کمک یا اعانه دولتی عمومی دارد، باید با پناهجویانی که به صورت قانونی در آن کشور زندگی می‌کنند، رفتاری مشابه با رفتار با اتباع خود داشته باشد. بنابراین در این وضعیت‌ها، پناهجویان حق دارند که انتظار کمکی مشابه با کمک به اتباع آن دولت را داشته باشند. طبق ماده ۲۰ نیز چنانچه به علت کمبود محصولات عمده، نظام سهمیه‌بندی وجود داشته باشد «نسبت به پناهجویان مانند اتباع کشور رفتار خواهد شد.»

قلمرو رها

خبر-تحلیل

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۱۵



این به تعویق انداخت. این افراد تنها پس از ۱۵ ماه اقامت در آلمان تحت پوشش کامل بیمه سلامت دولتی قرار می‌گیرند. این قضیه در مورد صدها هزار درخواست‌های پناهندگی در جمهوری فدرال آلمان تأثیر می‌گذارد. بنا به آمار کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل، در آلمان در حدود ۷۳ هزار از درخواست‌های پناهندگی که برای نخستین بار ارائه می‌شوند، در سال ۲۰۱۴ ثبت شده‌اند.

در همین حال، ۲۰۰ هزار درخواست نیز امسال به ثبت رسیده است. برای انجام تحقیق یاد شده، محققان داده‌هایی نمونه از مرکز آمار فدرال آلمان میان سال‌های

پیاپیاده‌سازی طرحی ملی بر اساس مدل شهر برمن - که از سال ۲۰۰۵ از موانع اداری خلاص شده است - ضرورتاً ملازم هزینه‌های بیشتر نیست.»

رازوم تأکید می‌کند که دسترسی مطمئن به خدمات بهداشتی اساسی اهمیت دارد و لذا نظام جامع سلامت با خدمات پزشکی اولیه را نیازی فوری می‌داند. به گفته او چنین نظامی صرفاً توصیه‌ای اخلاقی نیست، بلکه تحقیقات دانشگاهی مربوط به سلامت را نیز لحاظ می‌کند که امروزه به شکل بین‌المللی به اثبات رسیده‌اند. کیوان بزرگمهر، همکار رازوم می‌گوید: «خدمات بهداشتی با کیفیت خوب، مطابق با نیاز بیمار و از نظر هزینه به صرفه، بیش از هر شیوه دیگر از طریق نظام سلامت اولیه یکپارچه به دست می‌آیند.»

به گفته او، اما نظام‌های سلامت موازی، گران و ناکارآمدند، خاصه که گروه‌هایی مشخص از جمعیت را از خدمات سلامت طرد می‌کنند.

محققان این تحقیق استدلال کرده‌اند که داده‌ها در مورد مراقب‌های بهداشتی در میان پناهجویان به سهولت در دسترسند، برای این که نیازهای نظام مراقبت‌های بهداشتی را تشخیص داده و بهداشت عمومی را ارتقا بخشیم.

منبع: euractiv.com

۲۰۱۳-۱۹۹۴ را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. آنها نشان داده‌اند که هزینه‌های کمتر سلامت، از درخواست‌های پناهندگی‌ای ناشی می‌شده که قادر بوده‌اند بدون وجود مانع و رادع بر سر خدمات پزشکی، به پزشکان عمومی، پزشکان خانواده و متخصصین اطفال مراجعه کنند. اگر همه پناهجویان چنین دسترسی‌ای به مراقبت‌های بهداشتی داشته باشند، هزینه نهایی برای خدمات پزشکی در طول بیست سال گذشته می‌توانست تا ۲۲ درصد کاهش یابد. اما گاهی اوقات تفاوت‌ها در تقاضا - که توسط سن، جنسیت، خاستگاه جغرافیایی و نوع مسکن مشخص می‌شود - کاملاً قادر نیست که تفاوت در هزینه‌ها را از سالی به سال دیگر توضیح دهد.

دسترسی مطمئن به خدمات بهداشتی استاندارد؛ هر چه سریع‌تر، بهتر

در چنین بستری، محققان استدلال می‌کنند که قانونگذاری باید در همه شهرهای آلمان مشابه شهرهای برمن و هامبورگ همسان شود؛ شهرهایی که پناهجویان از خدمات بهداشتی بدون دوره انتظار و بنابراین دسترسی آسان‌تر بهره‌مند شوند.

اولیور رازوم نویسنده همکار در این تحقیق از دانشگاه بلفیلد می‌گوید: «تحقیق ما اثبات می‌کند که



موسسه رازوم:
دسترسی مطمئن به خدمات بهداشتی اساسی اهمیت دارد ولذا نظام جامع سلامت با خدمات پزشکی اولیه را نیازی فوری می‌داند. به گفته او چنین نظامی صرفاً توصیه‌ای اخلاقی نیست، بلکه تحقیقات دانشگاهی مربوط به سلامت را نیز لحاظ می‌کند که امروزه به شکل بین‌المللی به اثبات رسیده‌اند

زیر سایه جنگ و تحریم

از رفاه در زمان جنگ چه می‌دانیم و چه نمی‌دانیم

◀ پرونده اصلی

میکائیل عظیمی

پژوهشگر تأمین اجتماعی



امری در تناقضی آشکار، در میان مردمان این دیار که به پیشینه و «تاریخ» خود می‌بالند و گاه در این فقره تا سرحد افراط و اغراق پیش می‌روند، «درک و فهم تاریخی» نادر و در برخی حوزه‌ها بسیار کمیاب است! فقدان پیوند معنادار و «منطبق بر واقع» با گذشته سبب شده تا بتوان از فقر تاریخی (فقر درک تاریخی) سخن گفت. این نوشتار مجال شکافتن ابعاد پریپلوی این پدیده و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن نیست، اما در این فشرده می‌توان جان کلام را یافت: «در جایی که فهم تاریخی غایب باشد، بسیاری در گذشته زندگی می‌کنند اما کسی از تاریخ خوشش نمی‌آید.» از جمله مهمترین آفات غیبت درک تاریخی، قضاوت غیرواقعی نسبت به روندهای گذشته و در نهایت ارزیابی نادرست از آنها و تصمیم‌های خطا برای آینده پیش رو است. ملتی که نتواند راه طی شده خود را به درستی و مطابق با آنچه رخ داده بشناسد، در ترسیم راه آینده نیز ناکام خواهد بود. بزرگان، دیری است گفته‌اند: گذشته، چراغ راه آینده است!

وقتی جامعه‌ای دچار چنین آفت عمیقی شود، روایت‌های معوج، قضاوت‌های وهم‌آلود و ارزیابی‌های نادرست، سکه رایج خواهند بود. در این میان، سال‌های ابتدای استقرار نظام جمهوری اسلامی و سال‌های مملو از غرور و افتخار، رنج و مقاومت و غیرت «دفاع مقدس» از جمله دوره‌هایی است که

ممکن است بعدها در معرض این آفات و پیامدهای خسارت‌بار ضعف درک تاریخی و غیبت شناخت دورانی قرار گیرد. در نتیجه، بعضاً روایت‌های نادرست و غیرمنطبق بر واقع، چنان سکه رایجی شده‌اند که از فرط تکرار، بر مسند صداقت تکیه زده است.

از نگاه بسیاری از منتقدان، یکی از رخدادهای تاریخ اقتصاد ایران در دهه ۶۰ که سمبل و نماد رویکرد و نوع نگاه حاکم بر آن دوره است، «تشکیل ستاد بسیج اقتصادی برای جیره‌بندی ارزاق عمومی» است. از نگاه این منتقدان، توزیع کالاهای اساسی براساس کوپن، نماد سوءمدیریت و سمبل ناکارآمدی سیاست‌های گاه منتقدانه آن دوره محسوب شده و حتی در مواردی از سر تخطئه و کنایه‌های آزاردهنده، «کوپنیسم» را به مثابه فشرده سیاست‌های آن دوره برگزیده‌اند.

این سیاهه اما، برخلاف آن در پی تمرین جسارت و فراگیری شهامتی جست‌وجوگر است تا رخدادهای منتهی به تشکیل «ستاد بسیج اقتصادی» را مرور کند و در صدد آن است تا با تمرکز بر روزهایی رفته، یادآور اضطراب تدارک «ارزاق عمومی» باشد و توزیع کالاهای اساسی با «کوپن» را مرور کند.

◀ یاد کوپن به خیر یا...؟!

شاید در واپسین روزه‌های تابستان گرم ۱۳۹۴، جوانان بیست و چند ساله، تصور و درکی از «کوپن» نداشته و شاید تنها «چیزهایی» درباره آن شنیده باشند. از این روی خالی از لطف نیست که به اجمال یادآوری شود که پس از آغاز جنگ تحمیلی در روز پایانی تابستان ۱۳۵۹، دولت وقت تصمیم به

جیره‌بندی کالاهای اساسی گرفت؛ اقدامی که از کالاهایی چون برنج، روغن، شکر و پنیر شروع شد و به صابون و پودر رختشویی و حتی سیگار نیز رسید. در آن روزها و سال‌ها هر خانوار برحسب تعداد اعضا، سهمیه مشخصی از این کالاها داشت و دسترسی به این کالاها تنها به میزان جیره و سهمیه بود و نه بیشتر! اگر کسی خواهان مصرف بیشتر و برخورداری بیشتر بود باید توان خرید از بازار آزاد و در اغلب موارد غیرقانونی را می‌داشت.

شاید تصور آن روزها برای جوانان رعا و برنای بیست و چند ساله امروز دشوار باشد که مصرف صابون و شامپو در خانواده‌ها کنترل می‌شد و پیمان‌های برنج با وسواس پری می‌شدند و غذاهای پرروغن مدیریت می‌شدند و کله قندها کوچکتر خرد می‌شدند و... تا سهمیه و جیره خانواده تا نوبت بعدی اعلام کوپن کفاف بدهد.

مقایسه آن روزها با الگوی مصرف این روزها، فاصله چنان بعید و دوری را ترسیم می‌کند که درک «حاق» موضوع را منتفی می‌کند که ماجرا، قصه یوسف گفتن و زلیخا شنیدن است و شنیدن کی بود مانند دیدن!

اما چرا دولتی برآمده از انقلاب که بر آرمان‌هایی برابری طلبانه و با تکیه بر طبقه متوسط و حتی فقیر جامعه به پیروزی رسیده بود، چنین سازوکاری را برای توزیع ارزاق عمومی برگزید؟ چرا نخست‌وزیری که خود برخاسته از قشر زیر متوسط جامعه و زمانی معلم و حتی مدتی دستفروش بود (شهید محمدعلی رجایی) حاضر به امضای لایحه‌ای شد که نظام کوپنی و سهمیه‌بندی ارزاق عمومی و مایحتاج ضروری مردم را رقم می‌زد؟

قلمرو رفاه

◀ پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۱۶



تنها ۱۲ روز پس از نخستین جلسه کابینه شهید رجایی، برافروخته شدن آتش جنگ و بیم به مخاطره افتادن معیشت مردم بود که بار دیگر «ایده سهمیه‌بندی ارزاق عمومی» را به یاد و خاطره‌ها آورد؛ تجربه‌ای که کمتر از ۹ ماه پیش از آن تاریخ نیز مطرح و اجرایی شده بود: ستاد بسیج اقتصادی

◀ یک اندیشه در دو مقطع زمانی

اگرچه لقب پدر کوپن را به افراد مختلفی نسبت داده‌اند، اما مرور وسواس گونه مستندات و اظهارات، حکایت از آن دارد که بحث «جیره‌بندی ارزاق عمومی» در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دو مقطع متفاوت مطرح شده است؛ نخست در ماه‌های پایانی سال ۱۳۵۸ و در شورای انقلاب و بار دیگر پس از آغاز جنگ تحمیلی در دولت بنی‌صدر.

در تجربه نخست، بر اساس آنچه عزت‌الله سحابی از روزهای فعالیت در شورای انقلاب به خاطر داشته و اظهار کرده است^(۱)، در سال ۱۳۵۸ و پس از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، ایران را تهدید به محاصره اقتصادی کرد و گفت «اگر گروگان‌ها را بسرعت آزاد نکنید ما کل تجارت خارجی با ایران را معلق می‌گذاریم. در واقع نمی‌گذاریم تجارت کنید.» این تهدید و آثار آن در شورای انقلاب مطرح شد و بنا بر آن می‌شود که آمادگی‌های لازم برای مقابله با محاصره احتمالی فراهم شود. به این منظور مقرر می‌شود «برای جلوگیری از آسیب احتمالی از تحریم آمریکا ستادی تشکیل شود. این ستاد که بعدها به عنوان بسیج اقتصادی نام گرفت به دستور شورای انقلاب تأسیس شد. این ستاد چند بخش داشت، بخشی از آن مربوط به روش‌های تبلیغاتی و سیاسی بود که باید در مقابل فشارهای روانی تحریم تدابیری اتخاذ می‌کرد و من [عزت‌الله سحابی] در آن بخش حضور نداشتم. بخش دیگر مربوط به حوزه اقتصاد بود که من مسئولیت آن را به عهده داشتم. بنابراین ستاد بسیج اقتصادی را بنده تأسیس کردم».

عزت‌الله سحابی ضمن تأیید این گفته که ستاد بسیج اقتصادی را بر اساس تجربه دولت انگلستان در زمان جنگ جهانی تشکیل داده، توضیح می‌دهد که «من این موضوع را در کتاب خاطرات جنگ جهانی دوم که توسط چرچیل نوشته شده بود خواندم. چرچیل در خاطرات خودش می‌گوید در طول ۵ سال جنگ جهانی دوم در انگلستان تورم ۱۰ تا ۱۲ درصد بیشتر نبود، چون توزیع کالاهای اساسی و ضروری‌شان را کنترل می‌کردند. این کالاهای را به صورت جیره‌بندی به مردم می‌دادند.

کشور انگلیس که مهد سرمایه‌داری و لیبرالیسم در آن موقع بود، در زمان جنگ تصمیم به این کار گرفته بود. پس ما هم می‌توانستیم دست به جیره‌بندی بزنیم. ما مجبور بودیم برای این که کمبود ایجاد نشود و حداقل کالاها به صورت عادلانه به دست مردم برسد به صورت جیره‌بندی به آنها کالا بدهیم. «از نظر سحابی تجربه انگلستان، آلمان و فرانسه نشان داد که جیره‌بندی موفقیت‌آمیز بوده است».

برداشت و تلقی سحابی از موفقیت‌آمیز بودن تجربه مداخله دولت انگلستان و حتی سهمیه‌بندی برخی کالاها در زمان جنگ جهانی، امری است که در سندی دیگر بر آن تصریح شده است. سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۶۳ گزارشی با عنوان «گوشه‌هایی از تجارب اقتصادی دو جنگ» منتشر کرده و به برخی از شاخص‌های اقتصادی انگلستان در آن دوره اشاره می‌کند:

- در پایان جنگ، تورم از ابتدای آن دوره کمتر بود.
- در پایان جنگ مالیات بر درآمد ثروتمندان ۳۵ تا ۴۵ درصد و این رقم برای حقوق‌بگیران ۱۲ تا ۱۷ درصد بود.
- تولید کالاهای لوکس کاهش یافته بود.
- تولید داخلی کالا تا ۷۰ درصد افزایش داشت
- واردات در سال پایانی جنگ ۵۰ درصد کاهش یافته بود.

این همه در حالی است که شرایط خطیر و بحران‌های روانی و واقعی ناشی از جنگ، حکم می‌کرد تا روندهایی معکوس مشاهده شوند. اما به مدد مداخله دولت در اقتصاد و انواع سهمیه‌بندی‌ها در زمان وقوع بحران، دولت انگلستان کارنامه قابل توجهی از خود بر جای گذاشت.

تنها ۵ روز پس از آغاز جنگ تحمیلی در پی تحولات سیاسی-اجتماعی آن روزها که با سرعتی سرسام‌آور و پی‌درپی رخ می‌دادند، با تشکیل نخستین مجلس شورای اسلامی مأموریت شورای انقلاب پس از ۱۸ ماه، در ۲۶ تیر ۱۳۵۹، پایان یافت. این در حالی بود که با برگزاری نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، ابوالحسن بنی‌صدر بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زده بود. وی

در ابتدا قصد داشت سیداحمد خمینی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کند. اما مخالفت امام مانع از آن شد. مجلس نیز گزینه‌های معرفی شده بنی‌صدر (مصطفی میرسلیم و علی‌اکبر ولایتی) را نپذیرفت و بالاخره بنی‌صدر نخست‌وزیری محمدعلی رجایی (گزینه معرفی شده توسط مجلس) را پذیرفت. در آن مقطع و بر اساس قانون اساسی، نخست‌وزیر مأمور تشکیل کابینه و رئیس اجرایی کشور محسوب می‌شد. به سبب اختلاف‌های بنی‌صدر و رجایی بر سر انتخاب وزرا، نخستین جلسه رسمی هیأت دولت اول جمهوری اسلامی ایران در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ با حضور ۱۴ وزیر مورد تأیید مجلس برگزار شد. اما تنها ۱۲ روز پس از نخستین جلسه کابینه، آتش جنگی طولانی به ایران تحمیل و کشور وارد مرحله ملتهب دیگری شد. برافروخته شدن آتش جنگ و بیم به مخاطره افتادن معیشت مردم بود که بار دیگر «ایده سهمیه‌بندی ارزاق عمومی» را به یاد و خاطره‌ها آورد؛ تجربه‌ای که کمتر از ۹ ماه پیش از آن تاریخ نیز مطرح و اجرایی شده بود. ستاد بسیج اقتصادی.

در این مقطع، دولت تازه کار، با مجموعه‌ای از مشکلات مختلف مواجه شد؛ از محاصره اقتصادی، ناامنی بنادر و اختلال در امر صادرات و واردات گرفته تا کمیابی و گرانی کالاها و کاهش درخور توجه صادرات نفت، آسیب دیدن و از کارافتادن برخی از پالایشگاه‌ها، به‌ویژه پالایشگاه نفت آبادان و پالایشگاه تبریز، کاهش درآمدهای ناشی از واردات و صادرات، همزمان با گرانی و مخارج و هزینه‌های روزافزون ناشی از شرایط جنگی کشور، وخامت اوضاع آن گونه بود که اتخاذ تصمیمی عاجل و قاطع را می‌طلبید و نمی‌شد آن را به «طی مراحل مرسوم و متعارف» واگذار کرد. در چنین شرایطی بود که هیأت وزیران در جلسه ۵ مهر ۱۳۵۹ تشکیل ستادی به نام «ستاد بسیج اقتصادی کشور» را تصویب کرد.

اعضای تصمیم‌گیرنده ستاد مرکب از وزرای نفت، صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی، کشاورزی، کشور، نیرو، امور اقتصادی و دارایی، بازرگانی، دفاع و رؤسای سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی ایران یا نمایندگان تام‌الاختیار آنان به ریاست نخست‌وزیر بود. همچنین مقرر شد تا دولت از مجلس تقاضا کند عده‌ای از نمایندگان مجلس در این ستاد و کمیته‌های فرعی



قلمرو رها

◀ پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۱۷

نخستین اقدام این ستاد، ایجاد نظام سهمیه‌بندی یا کوپنی برای توزیع عادلانه ارزاق و مایحتاج عمومی و اساسی مردم از جمله قند، شکر، روغن، نفت و بنزین بود که به دلیل ایجاد امنیت روانی در جامعه مورد استقبال مردم قرار گرفت



▲ عزت‌الله سبحانی ضمن تأیید این گفته که ستاد بسیج اقتصادی را بر اساس تجربه دولت انگلستان در زمان جنگ جهانی تشکیل داده، توضیح می‌دهد که «من این موضوع را در کتاب خاطرات جنگ جهانی دوم که توسط چرچیل نوشته شده بود خواندم.»



▲ امور اجرایی و عملیاتی ستاد بسیج اقتصادی را بر عهده وزیر مشاور در امور اجرایی گذاردند که در آن زمان بهزاد نبوی این مسئولیت را بر عهده داشت



▲ عالی‌نسب با یادآوری مشاهدات شخصی خود از قحطی و مرگ‌ومیر دوران جنگ جهانی دوم در اوایل دهه ۱۳۲۰، تأکید می‌کند که در دوران جنگ به طور طبیعی، کاهش شدید واردات و عرضه مواد غذایی اتفاق می‌افتد



▲ شهید رجایی، هدف و برنامه دولت از تشکیل ستاد بسیج اقتصادی را توزیع ثروت و امکانات بیت‌المال به صورت مساوی و عادلانه بین مردم اعلام کرد



جواد اسماعیلی:
«من اصلاً نمی‌پذیرم که کوپن برگرفته از گرایش‌های چپ‌گرایانه بوده است... در آن زمان که اجازه تردد به کشتی‌ها نمی‌دادند و محموله‌ها روی آب در معرض تهدید بود، شرایط تحریمی هم حاکم بود و البته دلار هم به میزان کافی موجود نبود، سهمیه‌بندی یک ضرورت بود»

آن که متعاقباً تشکیل خواهد شد، شرکت کنند. علاوه بر این شرکت نمایندگان از بخش خصوصی نیز بلامانع اعلام شد. همچنین دبیرخانه ستاد و محل تشکیل جلسات آن در نخست‌وزیری تعیین شد و مصوبات ستاد مزبور می‌بایست در صورت نیاز به تصویب هیأت وزیران نیز برسد و از اولویت خاصی برخوردار باشد. بر اساس این مصوبه، وظیفه ستاد بسیج اقتصادی عبارت بود از رسیدگی به مشکلات و مسائل اقتصادی کشور، تهیه و تصویب طرح‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت جهت مقابله با بحران‌های اقتصادی، تهیه و تنظیم پیشنهادها لازم برای حل مسائل حاد کشور که خارج از وظایف جاری یک وزارتخانه یا سازمان‌های تابعه آن است؛ بسیج کلیه ارگان‌های مختلف دولتی برای واکنش سریع در مقابل مسائل حاد اقتصادی، بسیج کلیه ارگان‌های غیردولتی و نهادهای انقلابی و مردم برای مقابله با بحران‌های اقتصادی، ایجاد هماهنگی بین ادارات مختلف استان‌ها از طریق ستادهای بسیج اقتصادی استان‌ها جهت اجرای مصوبات ستاد بسیج اقتصادی کشور و حل مسائل اقتصادی موجود در منطقه.

شهید رجایی، هدف و برنامه دولت از اجرای این طرح را توزیع ثروت و امکانات بیت‌المال به صورت مساوی و عادلانه بین مردم اعلام کرد. بنا به نظر وی، قسمتی از طرح تشکیل ستاد بسیج اقتصادی مربوط به جنگ و مشکلات صادرات و واردات و ناامنی بنادر بود، ولی از نظر کیفیت، از اول پیروزی انقلاب برنامه‌ای وجود داشت که زندگی مصرفی شدیدی که جهان غرب بر مردم ایران تحمیل کرده بود، بتدریج به یک زندگی متعادل تبدیل شود و در واقع تشکیل ستاد بسیج اقتصادی به دلیل شرایط اضطراری یک توفیق اجباری در این زمینه بود.^(۱)

نخستین اقدام این ستاد، ایجاد نظام سهمیه‌بندی یا کوپنی برای توزیع عادلانه ارزاق و مایحتاج عمومی اساسی مردم از جمله قند، شکر، روغن، نفت و بنزین بود که به دلیل ایجاد امنیت روانی در جامعه مورد استقبال مردم قرار گرفت. اقدام مهم دیگر، ایجاد تسهیلاتی در زمینه تخلیه بار کشتی‌ها در بنادر امن ایران و بنادر بمبئی و کراچی به دلیل ناامنی و در معرض تهدید بودن بسیاری از بنادر ایران در جنوب کشور بود.

پرده آخر در ستاد بسیج اقتصادی

با آن که ستاد بسیج اقتصادی و سهمیه‌بندی ارزاق عمومی در شرایط خطیر و بحرانی آغاز جنگ تحمیلی شکل گرفته بود، اما سال‌ها پس از جنگ نیز زیر نظر وزارت بازرگانی به فعالیت خود ادامه داد. جواد اسماعیلی، کسی که ۱۵ سال در ستاد بسیج اقتصادی

مسئول توزیع کالا بوده است، در گفت‌وگویی در ۸ آبان ۱۳۹۱، علت تداوم کار این ستاد را این‌گونه توضیح می‌دهد: «کماکان در شرایطی قرار گرفته بودیم که شرایط نه جنگ داشت و نه صلح.» اما پرونده ستاد بسیج اقتصادی در روز جمعه ۹ دی ۱۳۹۰ بسته شد و روز بعد از آن فریدون احمدی قائم‌مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت در رسانه‌ها از پایان مأموریت کاری ستاد بسیج اقتصادی در مجموعه این وزارتخانه خبر داد و گفت: کارکنان این ستاد در سایر زیرمجموعه‌های وزارت مشغول به کار خواهند شد.^(۲)

چرا ستاد بسیج اقتصادی و چرا سهمیه‌بندی؟

همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، یکی از کانون‌های تندوتیز انتقادهای وارده بر سیاست‌های اقتصادی دهه ۱۳۶۰، تشکیل ستاد بسیج اقتصادی و توزیع ارزاق عمومی براساس کوپن است و این تصمیم را برآمده از گرایش‌ها و دیدگاه‌های چپ‌گرایانه برخی دولتمردان وقت می‌دانند. از نظر این منتقدان، دخالت در نظام توزیع کالاهای اساسی با هدف اجرای اندیشه‌های چپ و تصمیمی برآمده از رویکردهای نظری بوده است. اما لازم و ضروری است یادآوری شود که هم در مقطع اسفند ۱۳۵۸ و هم در مهر ۱۳۵۹، اقتصاد ایران به هیچ‌وجه در شرایط عادی نبود. باید به خاطر آورد که با شروع جنگ تحمیلی، واردات و صادرات کشور به شدت مختل شد؛ چرا که تا آن زمان دروازه اصلی تجارت خارجی کشور، نه بندرعباس که خرمشهر بود و خرمشهر در همان ابتدای جنگ با حمله شدید و حملات سنگین مواجه شد. علاوه بر آن کانون اصلی صادرات نفت کشور، خاگ که حدود ۹۰ درصد صادرات نفت را برعهده داشت نیز در تیررس و حملات مختلف قرار گرفت، بنابراین امکان مبادله نفت و کسب ارز و همچنین خرید و وارد کردن کالاها، بشدت مختل شد. این همه را باید به شرایط بحرانی داخلی، نزاع‌های سیاسی، بلاتکلیفی نهادهای مهمی چون سازمان برنامه و دانشگاه‌ها، درگیری و شورش‌های منطقه‌ای، تعطیلی کارخانجات و بلاتکلیفی تولید داخل افزود. هر چه بود تولید بشدت «معطل» و شرایط بشدت «غیرعادی» بود.

جواد اسماعیلی در همان گفت‌وگویی که پیشتر به آن اشاره شد، به صراحت اذعان می‌کند: «من اصلاً نمی‌پذیرم که کوپن برگرفته از گرایش‌های چپ‌گرایانه بوده است... در آن زمان که اجازه تردد به کشتی‌ها نمی‌دادند و محموله‌ها روی آب در معرض تهدید بود، شرایط تحریمی هم حاکم بود و البته دلار هم به میزان کافی موجود نبود، سهمیه‌بندی یک ضرورت بود. شرایط جنگ به گونه‌ای بود که مردم نان را می‌خریدند و روی طناب آویزان می‌کردند تا خشک شود که برای

روز مبادا نان داشته باشند. برای رفع این نگرانی، دستور آمد که نانویان کیسه‌های آرد را بیرون از مغازه‌هایشان و در خیابان بچینند.»

اما با این همه وقتی سخن از توزیع ارزاق عمومی و نظام توزیع مبتنی بر کوپن مطرح می‌شود، نمی‌توان سال‌های دهه ۱۳۶۰ را بدون توجه به نامی بزرگ پشت سر گذارد: میرمصطفی عالی‌نسب.

عالی‌نسب و ستاد بسیج اقتصادی

با آغاز کار دولت شهید رجایی در شهریور ۱۳۵۹ (۱۲ روز پیش از آغاز جنگ تحمیلی)، میرمصطفی عالی‌نسب به عنوان مشاور نخست‌وزیر شروع به فعالیت می‌کند. وی که فردی آشنا برای سیاستمداران و فعالان اقتصادی بود، در آن روزها، دهه ششم از زندگی خود را پشت می‌گذاشت و بنیانگذار دو کارخانه (صنایع نفت و گازسوز عالی‌نسب و کارتن میهن) بود. او فعالیت اقتصادی خود را از دهه ۲۰ آغاز کرده و از حامیان جدی نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی بود. تسلط وی به اقتصاد ایران سبب شد تا نخست‌وزیر وقت (شهید رجایی) از وی برای کمک به دولت دعوت به همکاری کند. در این خصوص علیرضا محبوب به نقل از عالی‌نسب می‌گوید، شهید رجایی در حالی که در چشمانش اشک حلقه‌زده بود گفت «در آن دنیا می‌توانم مسئولیت کارهای سیاسی را تقبل کنم اما چون دیدم شناخت کافی از مسائل اقتصادی ندارم، از جنابعالی خواهش می‌کنم که کارهای اقتصادی دولت را تنظیم کنید.»^(۳) به طور مشخص عالی‌نسب که تجربه همکاری و مشاوره با شورای انقلاب را داشت، در دولت آقایان مهدوی کئی، شهید باهنر و مهندس موسوی به عنوان مشاور اقتصادی فعال بود. در کنار این موارد با شهید رجایی و آیت الله خامنه‌ای (رؤسای جمهوری وقت) نیز در قالب مشاوره همکاری داشت. علاوه بر اینها او از اعضای شورای اقتصاد، شورای پول و اعتبار، هیأت عالی نظارت بر شوراها، مرکزی اصناف و شورای عالی کار نیز بود که از طرف دولت در جلسات مذکور حضوری مرتب و مستمر داشت.

در بستر شرایط یاد شده و در زمینه‌ای که تشریح شد، یکی از درخشان‌ترین نکات مدیریت دوره جنگ تحمیلی مطرح می‌شود که صدررصد مدیون دانش و تجربه عالی‌نسب است. اگر ایران هشت سال جنگ تحمیلی را با شرایط دشوار تحریم اقتصادی از سرگذراند و حتی یک مورد مرگ ناشی از اپیدمی یا قحطی به ثبت نرسید، در حالی که در شرایط مشابه موارد متعددی مرگ و میر و قحطی مشاهده شده است، این افتخار مدیون نظر و دانش عالی‌نسب است. وی می‌گفت: چون من در زمان جنگ دوم جهانی هم مطالعات نظری اقتصادی داشتم و هم یک مدیر اقتصادی نسبتاً باتجربه بودم، تحولات آن دوره را دنبال

می‌کردم و می‌دانستم که در شرایط جنگی دولت ناگزیر به انتشار بی‌رویه اسکناس بدون پشتوانه خواهد شد. به تعبیر وی انتشار پول و خلق اعتبار توسط دولت، تقاضا را مانند یک هیولا خواهد کرد و این تقاضا با عرضه کم اقتصاد روبه‌رو خواهد شد که در نهایت موجب بروز اختلال‌های جدی در نیازهای حیاتی مردم خواهد شد. لذا در آن زمان (وقوع جنگ و تحریم اقتصادی) ایشان این مسئله را با آیت‌الله دکتر بهشتی در میان می‌گذارد. شهید بهشتی می‌پرسد پیشنهادتان چیست؟ تدبیر عالی‌نسب عالمانه و ژرف‌اندیشانه بوده که «باید سازوکاری طراحی کرد که نیازهای حیاتی مردم از فشار پول و سرمایه برکنار باشد». عالی‌نسب با یادآوری مشاهدات شخصی خود از قحطی و مرگ‌ومیر دوران جنگ جهانی دوم در اوایل دهه ۱۳۲۰، تأکید می‌کند که در دوران جنگ به طور طبیعی، دفاع از کشور به اولویت اول دولت تبدیل می‌شود. بنابراین امکانات مختلف کشور از جمله به‌آمدهای ارزی صرف تأمین تجهیزات دفاعی خواهد شد. این امر موجب کاهش شدید واردات و عرضه مواد غذایی می‌شود به طوری که عرضه بشدت از تقاضا کمتر خواهد شد. در چنین شرایطی افراد سودجو وارد عمل شده و دست به احتکار مواد غذایی و سایر کالاهای اساسی مورد نیاز مردم می‌زنند. عالی‌نسب در ادامه، دوباره تجربه جنگ جهانی دوم را یادآوری می‌کند که دلالت‌ها و محرکان مواد غذایی در آن دوره، با به دست آوردن ثروت هنگفت، بدل به طبقه ثروتمند نوظهور در تهران شدند؛ طبقه‌ای که در تحولات اجتماعی-اقتصادی نقش بازدارنده و مخربی ایفا می‌کرد. حاصل بروز و ظهور این طبقه در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰، ساخت‌وساز ویلاهای منطقه شمیران تهران بود که در آن دوره به صورت انفجاری رشد کرد.^(۶) بنا بر این تجربه، عالی‌نسب معتقد بود که در دوران جنگ باید توزیع مواد غذایی و کالاهای اساسی از دسترس و ته‌اجام پول در امان بماند.

در پاسخ، شهید بهشتی می‌گوید اصل این نظر را قبول دارم اما باید سازوکار اجرای آن را پیدا کنید. از آنجا که آقای بهشتی می‌دانست که این مسئله با مقاومت‌هایی روبه‌رو می‌شود و ممکن است عوارض جدی به دنبال داشته باشند. این ایده را در یکی از جلسات «سلسله مباحث شناخت از دیدگاه قرآن»، در کانون توحید ارائه کرد. پس از انعکاس بحث مطرح شده در آن نشست، بنی‌صدر بشدت موضع‌گیری می‌کند و می‌گوید آقای بهشتی می‌خواهند فقر را در این جامعه توزیع کنند. اما شهید بهشتی به قوت از ایده عالی‌نسب دفاع کرده و حتی برای نشان دادن وضعیت کمبود، روی تابلو، عکس گاوی شیرده و ۱۰ بچه شیرخوار می‌کشد و می‌گوید که اگر مداخله نشود، بچه قوی‌تر تمام شیر تنها گاو موجود را به چنگ آورده و باقی بچه‌ها خواهند مرد. بنابراین برای جلوگیری از شیوع مرگ‌ومیر در زمان کمبود، باید دولت اقدام به مداخله و جیره‌بندی (توزیع کوپنی اقلام مورد نیاز) کند.

این موضوع با پیگیری شهید بهشتی، طی جلسه‌ای با حضور وی و شهید رجایی، مطرح می‌شود. پس از بررسی موضوع، نظر شهید رجایی این بود که عالی‌نسب خود مسئولیت ساماندهی و اجرای آن را برعهده گیرد. اما ایشان در پاسخ بیان می‌کند که این کاری نیست که از عهده یک نفر برآید و باید کل نظام اجرایی کشور در آن فعال و درگیر بوده و عالی‌ترین مقام اجرایی کشور، با اقتدار خود این طرح را اجرا کند. در نهایت ستاد بسیج اقتصادی زیر نظر نخست‌وزیر و به ریاست عالی‌نسب شهید رجایی تشکیل شده و امور اجرایی و عملیاتی آن را بر عهده وزیر مشاور در امور اجرایی گذارند که در آن زمان آقای بهزاد نبوی این مسئولیت را بر عهده داشت.^(۷)

◀ و بالاخره: آنچه باید آموخت

اگرچه سحابی بر آن است که ستاد بسیج اقتصادی را وی بنیان گذارده است، اما به نظر می‌رسد نام این ستاد در حافظه جمعی با نام او گره نخورده و با دولت شهید رجایی و وزیر مشاور و سرپرست ستاد، بهزاد نبوی، آشنایی بیشتری دارد. با مرور تحولات و رخدادها به نظر می‌رسد سحابی در پی تصمیم شورای انقلاب برای کنترل و مدیریت تهدیدهای آمریکا در هفته‌های پایانی سال ۱۳۵۸ آن ستاد را تشکیل داده و اقدام‌های ستاد در سطح کلان و برقراری هماهنگی میان ارگان‌های اجرایی بوده و تظاهرات بیرونی نداشته است. اما ستاد بسیج اقتصادی که در دولت شهید رجایی و پس از تحمیل جنگی ۸ ساله تشکیل شد، با چاپ کوپن و توزیع کالاهای اساسی وارد زندگی روزمره و معیشت مردم شد.

همچنین باید به صراحت تمام گفت که دفاع از یک سیاست به معنای توفیق کامل و بی‌عیب‌ونقص آن نیست. آنچه در این نوشتار مورد بحث است، نه کارنامه ستاد بسیج اقتصادی و نه پیامدهای خواسته و ناخواسته این سیاست است بلکه آنچه در این سیاهه کانون بحث است، دعوت به مرور تاریخی رخدادها و توجه به بستر و زمینه تصمیم‌گیری‌هاست. بر این اساس می‌توان در تصمیمی که یکی از پرانتقادی‌ترین سیاست‌های دهه ۱۳۶۰ محسوب می‌شود، نکاتی پندآموز و مایه عبرت یافت که تذکر آنها در ۱۳۹۴ نیز حائز اهمیت و وافر است.

از مهمترین نکات پندآموز در این باره آن است که عالی‌نسب، به عنوان فردی بسیار تعیین‌کننده در این تصمیم، نه از سر باوری جزم‌اندیشانه و نه با تکیه بر چارچوب‌های متعارف (معروف به باورهای چپ)، ایده جیره‌بندی و توزیع کوپنی را مطرح نکرده بلکه بحث وی با استناد به تجربه واقعی کشور در شرایط مشابه و همچنین مطالعه تجارب مشابه دیگر کشورها، بوده است. به بیان دیگر و بر اساس اظهارات اشخاصی که وی را از نزدیک می‌شناختند، عالی‌نسب در شرایط عادی اعتقادی به توزیع کوپنی ارزاق نداشت بلکه آن

را ابزاری در شرایط اضطراری و برای مقابله با کمبود و قحطی می‌دانست. آنچه برای عالی‌نسب اهمیت داشته، نه نظام توزیع مبتنی بر کوپن، که تضمین حداقلی از معاش برای مردم بوده است. بر این اساس در خصوص برقراری نظام کوپنی و توزیع ارزاق و کالاهای اساسی، توصیف‌های غیرواقعی و تحلیل‌های فاقد شواهد و مستندات تاریخی، جفایی است که نمی‌توان آن را تنها بر خطای نظری تقلیل داد.

نکته جالب توجه آن است که در تجربه نخست از تشکیل ستاد بسیج اقتصادی توسط عزت‌الله سحابی نیز این اقدام مستند بر تجربه موفق این سیاست در دوره جنگ جهانی و در کشوری چون انگلستان (مهد اقتصاد آزاد) بود. بنابراین قضاوت‌هایی که تشکیل این ستاد و توزیع ارزاق عمومی بر اساس کوپن را سیاسی برآمده از اندیشه‌های چپگرایانه توصیف می‌کنند، با واقعیت‌های تاریخی و تجربه شده سازگاری ندارند چراکه براساس شواهد به نظر می‌رسد «دشواری شرایط و وخامت اوضاع در کنار لزوم مراقبت از حداقلی از معاش برای مردن در شرایط جنگی» پایه و اساس این تصمیم بوده است.

در میان نزاع‌های غیرعلمی و تاریخ‌گریز و فراتر و مهمتر از نکات یاد شده، آنچه باید از تجربه سال‌های رفته آموخت توجه به نقش دولت و تلاش آن برای مراقبت از معیشت و «قوت و غذای» مردم است. اگر امروز به سبب شیوع و تکرارهای مکرر، آموزه‌های برابری طلبانه گاهی به دیده تحقیر نگریسته و قضاوت می‌شوند، برای فهم بنای دقت‌ها و دغدغه‌های مدیریت اقتصاد ایران در آن دوره دشوار، توجه به خاطره شادواران دکتر حسین عظیمی از جلسه با نخست‌وزیر سال‌های جنگ بسیار راهگشا خواهد بود:

«به خاطر دارم در جلسه‌ای که علاوه بر مهندس موسوی، نخست‌وزیر، رئیس سازمان برنامه و بودجه وقت و دو، سه کارشناس و بنده حضور داشتیم، گزارش کوچکی از طرف مرکز آمار ایران درباره وضعیت توزیع درآمد در ایران ارائه شد. در این گزارش چنین نتیجه‌گیری می‌شد که مثلاً در سال ۱۳۴۴ نسبت به ۱۳۴۳ (یا سال ۱۳۴۳ نسبت به ۱۳۴۲، حالا درست یاد نمی‌کنم) ضریب جینی از ۰/۴۲ به ۰/۴۳ افزایش پیدا کرده و بنابراین توزیع، نابرابرتر شده است. در حالی که تفاوت ۰/۰۱ چنین چیزی را نشان نمی‌دهد ولی دولت و حکومت نسبت به این گزارش خیلی حساس بود. خاطرم هست که نخست‌وزیر در آن جلسه گفتند که اگر این اتفاق در دوره ایشان افتاده باشد، استعفا خواهند داد. یعنی اگر توزیع درآمد در دوره‌ای که ایشان نخست‌وزیر بوده، نابرابر شده باشد، تمام فعالیت‌های ایشان عبث است و بهتر است کنار بروند.»^(۸)

منابع

- ۱- ویژه نامه رمز عبور ۵، روزنامه ایران
- ۲- شهید رجایی اسوه صبر و استقامت، ج ۱، به کوشش واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲
- ۳- <http://www.khabaronline.ir>
- ۴- گفتگو با علیرضا محبوب
- ۵- تا میانه دهه ۱۳۲۰، مرز شمالی تهران، خیابان انقلاب امروز بوده است، خیابانی که تا مدت‌ها، دروازه شمیران (دروازه شمالی تهران) در آن واقع بوده است.
- ۶- مرد مواجه با بحران‌ها (زندگی‌نامه میرمصطفی عالی‌نسب)، مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد (در دست انتشار)
- ۷- عظیمی، حسین، ۱۳۸۰، تحلیل شرایط و سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ ایران و عراق، فصلنامه دفاعی و امنیتی، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران، شماره ۲۷

قلمرو راه

پرونده‌اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۱۹

عالی‌نسب که تجربه همکاری و مشاوره با شورای انقلاب را داشت، در دولت آقایان مهدوی‌کنی، شهید باهنر و مهندس موسوی به عنوان مشاور اقتصادی فعال بود. در کنار این موارد با شهید رجایی و آیت‌الله خامنه‌ای (رؤسای جمهور وقت) نیز در قالب مشاوره همکاری داشت



▲ نمونه‌هایی از کوپن‌های دهه ۶۰

دعوی ۶۰

بحث درباره سیاست‌های رفاهی در دهه ۶۰ در چه بستر سیاسی و اقتصادی انجام می‌شد؟



متین غفاریان
فؤاد شمس

کوپنی مشهور شد.

ماجرای کجا آغاز شد؟

قیمت‌گذاری، سهمیه‌بندی و تعاونی‌ها، ستون فقرات نظام توزیعی در زمان جنگ را تشکیل می‌دادند. اما شروع این سیاست‌ها به زمان جنگ بر نمی‌گشت. در واقع نظام قیمت‌گذاری و کنترل قیمت و توزیع سابقه‌ای قدیمی‌تر از انقلاب اسلامی و دولت جنگ داشت.

تا قبل از تصویب قانون نظام صنفی در سال ۱۳۵۰، وظیفه کنترل قیمت‌ها و نرخ گذاری به صورت محدود و عندالزوم بر عهده وزارتخانه‌های ذی ربط بود. در دهه ۴۰ وزارت اقتصاد در این امر نقش شاخص‌تری یافت. اما با تصویب قانون نظام صنفی، نهادی به نام اتاق اصناف تشکیل شد که مأموریت یافت آیین‌نامه تعیین نرخ کالاها و خدمات و نحوه اجرای آن را تهیه کند. بنابراین نهادی به نام «کمیسسیون نظارت» با ترکیبی از وزیران مربوطه و تجار شکل گرفت که به ریاست وزیر کشور چنین وظیفه‌ای را انجام می‌داد. در سال ۱۳۵۲ با تصویب دولت، مرکز بررسی قیمت‌ها در کاخ نخست‌وزیری تشکیل شد که موظف بود با مطالعه اسناد و مدارک، قیمت عمده‌فروشی کالاهای تولیدی و وارداتی را محاسبه کند و نتیجه کار خود را به شورای عالی قیمت‌ها به ریاست نخست‌وزیر بدهد. در سال ۱۳۵۳ این مرکز زیر نظر وزارت اقتصاد قرار گرفت و بعد از تقسیم وزارت اقتصاد، زیر نظر وزارت بازرگانی رفت.

بعد از انقلاب اساسنامه جدیدی در شورای انقلاب تصویب شد که بر مبنای آن مرکز بررسی قیمت‌ها در «سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان» ادغام می‌شد.

در آغاز جنگ سهمیه‌بندی با چند قلم کالای محدود شروع شد. در همان ابتدا استدلال می‌شد که سهمیه‌بندی به دلیل وضعیت جنگ و در همان اقلام خلاصه خواهد شد. اما به تدریج به عنوان یک نظام توزیعی مورد توجه دولت قرار گرفت و اقلام فراوانی را شامل شد، به طوری که طرفداران این شکل از نظام توزیع، مشکل اصلی توزیع در ایران را حاصل

از دهه ۶۰ که اکنون تبدیل به دهه‌ای نوستالژیک شده، خاطرات بسیاری بر جای مانده است: از برنامه‌های تلویزیونی تا لباس‌های تاناکورا تا دفترهای مشق و... از میان خاطرات به‌جا مانده از آن دوران شاید دو پدیده بیش از همه در ذهن‌ها باقی مانده باشد: برگه‌های کوپن و چراغ‌های علاءالدین، چراغ‌های خوراک‌پزی، محصول کارخانه‌های مرحوم عالی‌نسب.

شاید در ظاهر این دو پدیده به یکدیگر ربطی نداشته باشند، اما عالی‌نسب که تولیدکننده چراغ‌های علاءالدین بود، یکی از نظریه پردازان ایده سیستم توزیع کوپنی در آن روزها هم بود. این روزها مرور سیاست‌های رفاهی در دوران جنگ تحمیلی به دهه ۶۰ و بررسی آن دوره، نظام کوپنی یکی از موضوع‌هایی است که به عنوان نقطه‌ای بحث‌برانگیز در کارنامه آن دوران، از آن یاد می‌شود.

در واقع در همان زمان هم این سیاست‌ها با نقدهایی همراه بود. می‌بایست بنابراین بحث درباره نظام توزیع در زمان جنگ را که نمادش کوپن بود، در بستری گسترده‌تر از بحث‌های اقتصادی و سیاسی دید و در این بستر متوجه شد که چرا کشور سیاست‌های جدیدی در حوزه رفاهی اتخاذ کرد و چرا این سیاست‌ها روی نظام توزیع متمرکز بود؟

سیاست‌های حمایت اجتماعی و تأمین اجتماعی و رفاه در دهه ۶۰ خصوصاً در دوران جنگ، محصول دو امر عمده بود. یکی مطالبات طبقات فرودست برآمده از انقلاب سال ۵۷ و دیگری جنگی که از طرف رژیم بعثی صدام حسین به مردم ایران تحمیل شد. از همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب بخش عمده‌ای از خواست‌های مردم انقلابی معطوف به برقراری برابری و پیاده‌سازی عدالت اجتماعی بود. روندی که در آن نقش دولت در اقتصاد دوران جنگ پررنگ و برنامه‌ریزی و حمایت‌های اجتماعی بیش از گذشته احساس می‌شد. مهمترین خروجی این ضرورت، برنامه‌ریزی برای توزیع ارزاق عمومی و کالاهای اساسی بود؛ برنامه‌ای که بعدها به اقتصاد

قلمرو رفاه

پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۲۰



به گفته نخست‌وزیر وقت: «دولت اسلامی مجبور است در شرایط جنگی، توزیع را تحت کنترل بگیرد. چرا که با آذوقه مردم نمی‌شود بازی کرد و به آن بی‌توجه بود. امام امت و دولت با این سیاست که همه چیز آزاد باشد هرگز موافق نیستند»

عدم تعمیم و تعمیق سهمیه‌بندی می‌دانستند. سهمیه‌بندی خود بخشی از سیاست تثبیت بازار بود و در ادامه آن دولت بر قیمت کالاها هم نظارت داشت. این نظارت همان‌طور که اشاره شد، در ابتدا از طریق سازمان «حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان» صورت گرفت. این سازمان از حدود سال ۶۰ فعال و در این سال در مجمع عمومی آن تصویب شد، قیمت تمام شده کالا ملاک نرخ‌گذاری قرار گیرد. بعدها (دی‌ماه ۱۳۶۱) مقرر شد بین ۷ تا ۱۵ درصد قیمت تمام شده به عنوان سود در نظر گرفته شود. در دهه ۶۰ این سازمان برای ۹۹ دسته کالا که در اولویت بود و قیمت تعیین می‌کرد.

کوپن از کجا آمد؟

آغاز جنگ تحمیلی سبب شد تا سیاست‌های مداخله دولت در تنظیم بازار وارد فاز تازه‌ای شده و نهادهای تازه‌ای به وجود بیایند که نه تنها امر قیمت‌گذاری زیر نظر دولت صورت گیرد بلکه توزیع و سهمیه‌بندی کالاها هم در اختیار دولت باشد. در این زمینه روایت‌های متفاوتی وجود دارد که نشان می‌دهد اجماعی کلی در این باره وجود داشته است که دولت در وضعیت جنگ باید نقش متفاوتی در حوزه اقتصاد و تأمین اقلام اولیه داشته باشد. در این زمینه دو روایت عمده وجود دارد: روایت مرحوم عالی‌نسب و روایت مرحوم مهندس سبحانی. در هر دو روایت اشاره می‌شود که سیاست‌گذاران نظام در صدور ایجاد نهادهایی بودند که توزیع ارزاق عمومی را کنترل و مدیریت کنند. به گفته مرحوم سبحانی «در آبان ماه سال ۱۳۵۹ شورای عالی دفاع اطلاعیه‌ای صادر کرد که در آن از برنامه‌ریزان خواست در چند مورد با این شورا همکاری کنند که یکی از آن موارد عبارت بود از روش‌های ابداعی برای توزیع ارزاق عمومی. در پی این اطلاعیه، ستادهایی تحت عنوان ستادهای بسیج خدمات عمومی در هر منطقه ایجاد شد که وظیفه آن آمارگیری از جمعیت هر محله، جلب همکاری پزشکان و پرستاران و تهیه و توزیع کارت‌های ارزاق عمومی بود. همچنین به دلیل این که یکی از مشکلات اساسی مردم در اوایل جنگ، تهیه و توزیع ارزاق عمومی، مواد سوختی و ایجاد

پناهگاه برای مقابله با حملات هوایی دشمن محسوب می‌شد با حمله نظامیان عراقی به استان‌های مرزی از جمله خوزستان، کرمانشاه و ایلام، ساکنان این مناطق هم به سایر استان‌ها مهاجرت کردند که این اقدام، نیاز مایحتاج مردم سایر استان‌هایی که پذیرای جنگزدگان بودند را نیز دوچندان کرد تا کالاهای ضروری مردم را به سهولت به دست آنان برسانند. برای تحقق این امر از ابزاری تحت عنوان کوپن و دفترچه‌های بسیج اقتصادی استفاده شد». (احمدی امویی، ۱۳۸۲: ۲۳) (روایت مرحوم عالی‌نسب در این زمینه در مقاله قبلی به قلم میکایل عظیمی آمده است).

این نهاد و شبکه تحت پوشش آن به سرعت گسترش یافت. باز به گفته مرحوم سحابی: «شبکه توزیع، یک شبکه متمرکز و کاملاً کنترل شده بود. مغز متفکر این نظام گسترده توزیع ستاد بسیج اقتصادی بود که ریاست آن را معاون نخست‌وزیر بر عهده داشت» (همان). کنترل دولت از مرزها شروع می‌شد، در جایی که کالاها وارد می‌شدند، این کنترل مستلزم دولتی‌شدن بازرگانی خارجی بود. و در این زمینه، دولت علی‌رغم همه مخالفت‌ها این ابزار را در اختیار گرفت. کالاهای وارداتی، از مبادی ورودی به تهران حمل، و در مراکز تهیه و توزیع، سهمیه هر استان مشخص می‌شد.

بخش دوم کنترل دولت، توزیع این کالاها در سراسر کشور بود. بدنه این نظام توزیعی ملی را مراکز یا تعاونی‌های تهیه و توزیع کالا تشکیل می‌دادند.

نمایندگان ادارات بازرگانی استان‌های مختلف با ارائه معرفی‌نامه به مراکز تهیه و توزیع، سهمیه استانی را دریافت می‌کردند. این نمایندگان معمولاً نمایندگان اتحادیه تعاونی‌های صنفی مختلف بودند. مقداری از کالا هم به تعاونی کارگری، کارمندی، شهر و روستا و اتکا (فروشگاه‌های مصرف نیروهای مسلح) اختصاص داده می‌شد که دوباره این کالاها هم از طریق مراکز تهیه و توزیع کالا در تهران به آنها می‌رسید تا توسط شبکه آنها در سطح کشور توزیع شود.

کالاهایی که از طریق اداره بازرگانی مرکز به استان می‌رسید در اتحادیه تعاونی‌های صنفی بین اعضا تقسیم می‌شد. اگر تعاونی پوشش استانی داشت، کالا از طریق آن به شهرستان‌ها هم می‌رسید. اما اگر اتحادیه تعاونی صنفی مربوط به مرکز استان می‌بود سهمیه از کالاها به فرمانداری‌های شهرستان‌های مختلف استان داده می‌شد و از این طریق بین کسبه شهرستان‌ها توزیع می‌شد.

از سوی دیگر مصرف‌کننده برای دریافت کالا می‌بایست کوپن یا دفترچه بسیج اقتصادی یا حواله مربوط به کالایی خاص را در اختیار می‌داشت. دفترچه بسیج اقتصادی و کوپن می‌بایست توسط شوراهای محلی (که در دهه ۶۰ قانون آن تصویب شد اما اجرا نشد) و بانک استان توزیع می‌شد. اما در عمل توسط اداره کل بازرگانی توزیع می‌شد. حوالجات خاص کالا هم توسط استانداری یا فرمانداری یا ستاد بسیج اقتصادی یا... صادر می‌شد. در توزیع اجناس صنعتی که داخل تولید می‌شدند، مراکز تهیه و توزیع کالا نظارت و کنترل مستقیم نداشتند و نظارت خود را به نمایندگان استانی واحدهای صنعتی می‌سپردند. به این ترتیب کالاهای صنعتی پس از ورود استان‌ها توسط نمایندگان کارخانه به نمایندگان اتحادیه‌های تعاونی صنفی بین مصرف‌کنندگان توزیع می‌شد. محصولات کشاورزی عمده (دولت توزیع آنها را عهده‌دار بود) از طریق شبکه‌های تعاونی‌های روستایی از روستائیان

خریداری و به صورت متمرکز از طریق تعاونی‌های مختلف یا ستادهای بسیج اقتصادی توزیع می‌شد. همچنین نوع و مقدار کالاهایی که از طریق تعاونی صنفی توزیع می‌شد از سوی اداره کل بازرگانی مشخص می‌شد. تشکیل و نظارت بر اجرای امور این تعاونی‌ها توسط اداره تعاون شهری صورت می‌پذیرفت.

کوپن‌های مرحله اول تا هشتم زیرنظر ستاد بسیج اقتصادی کشور مستقر در نخست‌وزیری چاپ و با همکاری بانک صادرات توزیع می‌شد. نخستین مرحله کوپن‌های ارزاق عمومی در آبان ماه سال ۱۳۵۹ توزیع شد. در همین مرحله کوپن‌های ارزاق عمومی ۱۰ نوع بود و از اواسط دی ماه سال ۱۳۵۹ توزیع شد تا در صورت لزوم کالاهایی که ممکن بود به علل مختلف کم یا گران عرضه شود سهمیه‌بندی گردد.

رنگ زمینه کوپن‌های مناطق روستایی آبی و رنگ زمینه کوپن‌های شهرها آبی روشن و کرم روشن بود و تعداد نفرات خانوار نیز روی آن چاپ شده بود، همچنین روی کوپن‌ها رنگ‌های مختلفی وجود داشت که مشخص‌کننده تعداد خانوار بود. هر کوپن تحویلی از ۵۰ قطعه قابل جدا از هم تشکیل شده بود. روی هر قطعه از کوپن‌ها نوشته شده بود کالای (الف، ب و) که حروف داخل پرازنر نشان دهنده نوع کالا بود. ۱۰ قلم کالایی که با شیوه کوپنی توزیع می‌شد عبارت بودند: روغن نباتی، قند و شکر، برنج، پودر شوینده، صابون، بنیر، کره، مرغ، تخم‌مرغ و گوشت قرمز.

در همان سال‌های ابتدای انقلاب، دفترچه سهمیه خانوار توسط شوراهای محلی منتشر و ۲۲ قلم کالا از طریق دفترچه به مردم ارائه می‌شد. از آنجا که جوامع روستایی و عشایری خود تولیدکننده کالاهای لبنی و پروتئینی بودند از دریافت یارانه پروتئینی مستثنی شدند. در خلال سال‌های جنگ، هشت مرحله کوپن یعنی به طور متوسط هر ۱۵ ماه یک مرحله کوپن توزیع شد.

◀ جدال بر سر کوپن

اما همان زمان هم اجرای سیاست کنترل توزیع با نقدهایی همراه بود. این نقدها باعث می‌شد که نه تنها منتقدان این سیاست، نظرات خود را بیان کنند بلکه سبب می‌شد سیاست‌گذاران هم استدلال‌های خود در دفاع از این سیاست‌ها را روشن و صریح اعلام کنند.

این جدال کلیت این نظام را هدف قرار داده بود و بنابراین محورهای آن جزء جزء این نظام را در برمی‌گرفت. این اجزا عبارت بودند از فکری که پشت این نظام قرار داشت، دولتی کردن تجارت خارجی، نظام تعاونی‌ها به عنوان ستون فقرات نظام توزیعی، و ستاد بسیج اقتصادی که مدیریت این نظام را در اختیار داشت.

الف. ایده دولتی‌کردن اقتصاد: ادعای دولت و حامیان آن در طول جنگ ایران و عراق همواره این بود که دخالت دولت در اقتصاد در زمان جنگ ضروری و از الزامات آن است. به گفته نخست‌وزیر وقت: «دولت اسلامی مجبور است در شرایط جنگی، توزیع را تحت کنترل بگیرد. چرا که با آذوقه مردم نمی‌شود بازی کرد و به آن بی‌توجه بود. امام امت و دولت با این سیاست که همه چیز آزاد باشد هرگز موافق نیستند» (کیهان ۱۳/۶/۶۴).

اما دولتی‌شدن اقتصاد را تماماً نباید به گردن الزامات جنگ اندخت. مدیران دولتی خود دارای نگاه

و بینشی اقتصادی بودند که بعید نبود در چارچوب آن حتی اگر جنگ هم اتفاق نمی‌افتاد باز مسیری مشابه آنچه پیموده شد را طی می‌کردند.

نگاه دولت را می‌توان در سه محور خلاصه کرد: اول آنکه دولت مالکیت بزرگ خصوصی بر اراضی، صنایع و سرمایه‌های بازرگانی را قبول نداشت، معتقد بود باید مالکیت‌های خصوصی بزرگ را از بین برد و اجازه نداد که در آینده هم زمینه آن فراهم شود و عقیده داشت مالکیت‌های بزرگ پیامدهای ناصواب اجتماعی (تکثر ثروت در یک طبقه و افزایش فاصله طبقاتی) و سیاسی (ایجاد قطب‌های اقتصادی پرنفوذ بر افکار عمومی) دارد. در حالی که دیدگاه مقابل مالکیت‌های بزرگ را به خودی خود ممنوع نمی‌دانست و معتقد بود نمی‌توان به ثروتی که از راه مشروع پدید آمده متعرض شد (نورعلم، ش ۴۲ به نقل از صالح: ۴۴۲). به عنوان مثال در توضیح اهداف طرح خرید انحصاری برنج آمده بود که علاوه بر اینکه دولت باید در توزیع کالاهای اساسی دخالت کند تا بتواند با نرخ ثابت این‌گونه کالاها را به دست مردم برساند، گسترش کشت برنج و حذف واسطه‌ها و جلوگیری از تکاثر از اهداف مهم این طرح است (صبح آزادگان، ۳۰/۷/۶۰). محور دوم نظرات دولت ریشه در بحث‌های نظری داشت. اینکه اولویت با کار است یا سرمایه. دولت با اولویت بخشی به کار، طرفدار محدودسازی رشد طبقه‌ای بود که با مالکیت بر منابع اقتصادی و عوامل تولید، جدای از کار و فعالیت فکری، بدنی و مدیریتی گذران زندگی می‌کند. محور سوم از دل دو محور قبلی بیرون می‌آمد و آن رای به مدیریت دولتی واحدهای بزرگ اقتصادی متناسب با روح قانون اساسی بود. به نظر دولت، بخشی از مدیریت مهمترین اهرم‌های اقتصادی می‌بایست در دست دولت باشد و آنچه بیرون می‌ماند به شکل تعاونی و خصوصی مدیریت شود.

در حالی که دولت در تبلیغات عمومی خواستار تعدیل ثروت، محدودسازی دامنه سرمایه سالاری و گسترش دخالت دولت در اقتصاد بود، نهادهایی مانند جامعه مدرسین، برای ثروت برخی مشروع حد قابل نبودند. به طور مثال، در زمینه تعدیل ثروت مدرسان جامعه مدرسین مانند آیت‌الله کریمی صریحاً به دولت می‌گفتند: «چرا این قدر شعار تعدیل ثروت را توی بوق می‌کنید؟ همین تعدیل ثروت از نظر اقتصادی به ما ضربه خواهد زد...» چرا این قدر شعار محدود کردن سرمایه مشروع را می‌دهید؟ در حالی که سرمایه مشروع حد ندارد، حد سرمایه همان مشروع بودن آن است (صالح: ۳۰۵).

این منتقدان البته در زمینه دفاع از سرمایه‌داری راه احتیاط می‌پیمودند. و در نقد دولت‌مداری از هیچ کوششی مضایقه نمی‌کردند و آن را نافی موازین اسلامی می‌دانستند. برخی نیز در مورد تعاونی‌ها رسماً آن را برگرفته از کلخوز در کشورهای سوسیالیستی می‌دانستند. برخی سرمایه‌داری را مذموم اما به لحاظ فقهی بلامانع می‌دانستند، قائل به واگذاری مدیریت به بخش خصوصی بوده و به دیده تردید به تجربه تعاونی‌ها نگاه می‌کردند (بهتر است بگوییم آنرا تجربه‌ای شکست خورده می‌دیدند). آنان در هر فرصتی به شکل جدی به انتقاد از نگاه دولت و روحانیون مدافع آنان می‌پرداختند. به طور مثال، احمدی میانجی نماینده جامعه مدرسین در شورای عالی اقتصاد به شورای مرکزی جامعه مدرسین گزارش می‌داد که «آقایان می‌گویند در اسلام نباید ثروت باشد و علمایی که هستند آهاشمی، خامنه‌ای و موسوی اردبیلی! هم

قلمرو رزاه

◀ پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۲۱

در زمینه تعدیل

ثروت مدرسان جامعه مدرسین مانند آیت‌الله کریمی صریحاً به دولت می‌گفتند: «چرا این قدر شعار تعدیل ثروت را توی بوق می‌کنید؟ همین تعدیل ثروت از نظر اقتصادی به ما ضربه خواهد زد...» چرا این قدر شعار محدود کردن سرمایه مشروع را می‌دهید؟ در حالی که سرمایه مشروع حد ندارد، حد سرمایه همان مشروع بودن آن است



▲ آذری قمی در گزارش خود به شورای مرکزی جامعه مدرسین تصریح کرد اعضای ارشد شورای عالی اقتصاد از اقتصاد مارکسیستی تاثیر گرفته‌اند، ثروت زیاد را ممنوع می‌دانند و معتقدند فقه اسلامی در برنامه‌ریزی اقتصادی ناقص است



▲ احمدی میانجی نماینده جامعه مدرسین در شورای عالی اقتصاد به شورای مرکزی جامعه مدرسین گزارش می‌داد که «آقایان می‌گویند در اسلام نباید ثروت باشد و علمایی که هستند هم با آنان هم‌نظرند»



▲ آیت‌الله مهدوی‌کنی: «این لایحه [لایحه دولتی کردن تجارت خارجی] می‌گوید هرکس هر چه بخواهد صادر کند باید به دولت بفروشد و قیمتش را هم دولت معین می‌کند و حق ندارد خودش صادر کند. این کار بر خلاف موازین اسلام است و مالکیت مردم که از راه مشروع به دست آمده، محدود می‌شود

نهاد روحانیت کشیده شد. به هر حال به تدبیر رهبر انقلاب و وساطت آیت‌الله مهدوی‌کنی میان رئیس مجلس و جامعه مدرسین نوعی آشتی در این زمینه برقرار شد.

آرامش نسبی با موج گرانی در پایان سال ۶۱ به پایان رسید. در این زمان نشست‌های شورای عالی اقتصاد هم به خاطر اختلاف نظر هیات دولت با نمایندگان جامعه مدرسین به بن‌بست رسیده بود و افزون بر آن برنامه اول پنج ساله هم توسط دولت به مجلس ارائه شد که نمایندگان جامعه مدرسین در جریان تدوین آن نبودند. نمایندگان جامعه در نامه‌ای به نمایندگان مجلس عدم اطلاع خود را اعلام کردند. رهبر انقلاب در آذرماه ۱۳۶۲ در دیدار با اعضای کمیسیون بازرگانی و توزیع مجلس آشکارا از دولت حمایت کردند و از بازار خواستند تا در توزیع دولت را حمایت کند. در پی اظهارات رهبر انقلاب شب‌نامه‌هایی در جهت تخریب جامعه مدرسین و بازار توزیع شد و طی آن نامه دو تن از اعضای جامعه مدرسین آمده بود که شرح اتفاقات شورای عالی اقتصاد را برای نمایندگان باز گفته بودند.

ب. دولتی‌کردن بازرگانی خارجی: در همان ماه‌های اول انقلاب، قانون ملی کردن تجارت خارجی در شورای انقلاب تصویب شد. اما بار دیگر در مجلس قانون کامل دولتی شدن بازرگانی خارجی مطرح شد. بر مبنای این قانون واردات کاملاً در دست دولت قرار می‌گرفت و دولت ملزم می‌شد طی ۴ یا ۵ سال می‌بایست مراکز خریدی در شهرها ایجاد کند، کالاها را به قیمت مصوب خود از مردم می‌خرد و راساً صادر می‌کرد.

طیفی از سیاست‌مداران نظام به شدت به این قانون انتقاد داشتند. حبیب‌الله عسکر اولادی وزیر بازرگانی وقت در این باره به بازاریان توضیح می‌داد که: «آنچه درباره دولتی شدن بازرگانی خارجی مطرح بوده است، تحت نظر فقه‌های شورای نگهبان مورد بررسی قرار گرفته [است]... دولتی شدن بازرگانی خارجی به معنای آن نیست که دولت همه‌کاره شود و مردم هیچ‌کاره. لذا ... پس از تصویب مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، بازرگانی خارجی را بر اساس فقه اسلامی خواهیم داشت.» (هفته نامه اتاق بازرگانی، ۲۷ فروردین ۱۳۶۲).

ارزیابی وزیر بازرگانی از موضع شورای نگهبان بی‌پایه نبود. شورا این قانون را مخالف شرع تشخیص داد

باشند. (صالح، ۳۲۱-۳۲۴). به فاصله کوتاهی گروه دوم منتقدان دولت با رهبر انقلاب دیدار کردند. این گروه، معتمدان امام در بازار تهران بودند. در این جلسه بازاریان از گرانی و دغدغه‌های خود درباره وضعیت اقتصادی کشور سخن گفتند و ذکر کردند که شرایط فعلی از اسلام فقه‌ای فاصله گرفته است. به نظر آنان: «در کشور در دو بعد سیاسی و نظامی به پیروزی‌هایی رسیده‌ایم اما در بعد اقتصادی بایستی یک تجدیدنظر جدی کنیم و همان طور که در دو بعد قبل با تکیه بر اسلامی که از روحانیت ما برمی‌خیزد و از فقه‌ای ما بر می‌خیزد پیروز شدیم چه در جنگ و چه در سیاست. در قسمت‌های اقتصادی نیز ما معتقدیم که بایستی اسلام فقه‌ای جاری باشد» (همان: ۳۲۵). پاسخ رهبر انقلاب به بازاریان ناراضی آن بود که نباید دولت همه‌کاره باشد و مردم هیچ‌کاره. و به آنان توصیه می‌کند که با روحانیون جامعه مدرسین دیدار داشته باشند و آنان را در جریان امور قرار دهند. پیرو این توصیه بازاریان - اسدالله بادامچیان و سعید امانی (نمایندگان مجلس)، سید علی‌اصغر رخ‌صفت و تقی خاموشی (از سازمان اقتصاد اسلامی) و اسلامی (عضو هیات مدیره شرکت‌های ملی شده وزارت بازرگانی) - دیداری با شورای مرکزی جامعه مدرسین ترتیب دادند تا بنا به توصیه رهبر انقلاب، آمرا، پیشنهادها و مواضع خود را به آنان انتقال دهند.

نتیجه مذاکرات و اعضای جامعه مدرسین با رهبر انقلاب آن بود که تعدادی از اعضای جامعه به نمایندگی رهبر انقلاب در جلسات شورای اقتصاد شرکت کنند. نظر رهبر انقلاب آن بود که اعضای جامعه مدرسین چون در متن کارها نیستند، به همین علت به روند کارها انتقاد دارند (هاشمی، ۸۵، ۴۶۳). شرکت نمایندگان جامعه مدرسین در شورای اقتصاد راهگشا نشد و اختلافات بالا گرفت. این بار روحانیون مدافع دولت که در جلسات شورای اقتصاد شرکت می‌کردند به سخن آمدند. در راس اینان هاشمی رفسنجانی قرار داشت که در خطبه‌های نماز جمعه (کیهان، ۲۹/۳/۱۳۶۱) به تلویح به نقد دیدگاه‌های شورای مرکزی جامعه مدرسین پرداخت. این اظهارات انتقاد اعضای جامعه مدرسین را در پی داشت، از جمله آذری قمی در سخنرانی قبل از خطبه‌های خود پاسخ هاشمی را داد. به این ترتیب اختلاف نظر درباره سیاست‌های اقتصادی به درون

با آنان هم‌نظرند» (همان: ۳۱۶). جامعه مدرسین از نیمه دوم سال ۶۰ و تثبیت دولت برای تبیین نظرات خود فعال شد. به جز دیدار با وزرای دولتی با اصحاب رسانه و مدیران مطبوعات و صدا و سیما جلسه گذاشت و افزون بر آن با ستاد نماز جمعه وارد مذاکره شد تا تعدادی از اعضای جامعه به عنوان سخنرانان قبل از خطبه‌های نماز جمعه سخنرانی و نظرات جامعه را منعکس کنند. (صالح: ۲۹۷). نمایندگان جامعه با مدیران رسانه‌ها هم دیدار کردند و از آنان خواستند که در سرمقاله‌ها، کاریکاتورها و مقالاتشان تجدیدنظر کنند: «سرمقاله‌هایی که عنوان می‌کنند اگر نمی‌شود همه ثروتمند شوند، پس باید همه فقیر باشند، کاریکاتورهایی باعث نفرت مردم از نوع پولدار و ثروتمند - حتی اگر ثروتش غصبی نباشد - برمی‌انگیزاند و مقالاتی که دائم به آمریکا و سرمایه‌داری حمله می‌کنند و هیچ از شوروی و سوسیالیسم انتقاد نمی‌کنند» (همان: ۳۰۰).

به خاطر همین انتقادات بود که در چندین نوبت از سوی نخست‌وزیر، هیات دولت و روحانیون درگیر در امور اجرایی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه دعوت به عمل آمد تا در شورای عالی اقتصاد شرکت کنند. در تمام بهار ۶۱ محور مهم جلسات شورای مرکزی جامعه مدرسین، بررسی گزارش‌های نمایندگان در شورای عالی اقتصاد بود. آذری قمی در گزارش خود تصریح می‌کرد اعضای ارشد شورا از اقتصاد مارکسیستی تاثیر گرفته‌اند، ثروت زیاد را ممنوع می‌دانند و معتقدند فقه اسلامی در برنامه‌ریزی اقتصادی ناقص است (همان، ۳۱۵). این ادعاها در برابر ادعای هواداران دولت قرار داشت که می‌گفتند طرف مقابل معتقد است در اسلام برنامه‌ریزی نداریم. (گفتگوی نگارنده با بهزاد نبوی، تیرماه ۱۳۸۷).

در همان سال، شورای مرکزی جامعه مدرسین تصمیم گرفتند گزارشی به رهبر انقلاب بدهند و ایشان را نسبت پیامدهای سیاست‌های دولتی مطلع سازند. در این دیدار سه نکته مورد توجه قرار گرفت: اول آنکه دولت سیاست‌های چپ‌گرایانه در پیش گرفته که نماد بازار آن بحث طرح تعاونی‌ها است. دوم تصمیمات اقتصادی دولت دائماً با شرع تزامم دارد که به همین دلیل مرتب به احکام ثانویه متوسل می‌شود. سوم تقاضا کرده بودند جامعه مدرسین در تدوین قوانین اقتصادی نظارت بیشتری داشته



رهبر انقلاب در آذرماه ۱۳۶۲ در دیدار با اعضای کمیسیون بازرگانی و توزیع مجلس آشکارا از دولت حمایت کردند و از بازار خواستند تا در توزیع دولت را حمایت کند در پی اظهارات رهبر انقلاب شب‌نامه‌هایی در جهت تخریب جامعه مدرسین و بازار توزیع شد



▲ «ستاد بسیج اقتصادی که در نخست‌وزیری بود بر اساس این تفکر ایجاد شده بود که نهادهای سنتی پیش از انقلاب توان پاسخگویی به نیازهای انقلاب را ندارند. این ستاد فقط کوپن توزیع نمی‌کرد، بلکه مباحث قیمت‌گذاری و سیاستگذاری از شورای عالی اقتصاد گرفته در اختیار ستاد بسیج اقتصادی قرار گرفت»



▲ با خروج عسکراولادی از وزارت بازرگانی و آمدن حسن عابدجعفری اگرچه تلاش برای بهبود تجارت خارجی به نفع بخش خصوصی هم نیمه‌کاره ماند اما با مخالفت شورای نگهبان، دولت نتوانست منویات خود را به منصفه اجرا بگذارد. در خلال سال‌های ۱۳۶۳ و ۶۴ بحث درباره واگذاری واردات به بخش خصوصی در میان مدیران دولتی هم رایج شد. در این مورد دولت لایحه‌ای هم تدوین کرد



▲ حبیب‌الله عسکراولادی: «آنچه درباره دولتی شدن بازرگانی خارجی مطرح بوده است، تحت نظر فقهای شورای نگهبان مورد بررسی قرار گرفته [است]... دولتی شدن بازرگانی خارجی به معنای آن نیست که دولت همه‌کاره شود و مردم هیچ‌کاره. لذا... پس از تصویب مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، بازرگانی خارجی را بر اساس فقه اسلامی خواهیم داشت.»

و با انحصار دولت در امر واردات به مقابله برخاست (هاشمی، ۱۳۸۵: ۷۰). دیر وقت شورای نگهبان در این باره نقش اول داشت. خود ایشان ماجرا را چنین توضیح می‌دهد: «این طرح‌ها را کرار در مجلس می‌آوردند و ما روی آن کار می‌کردیم و رد می‌شد. شاید ده مرتبه بیشتر من خودم به آن کمیسیون رفتم. دو مرتبه در مجلس آوردند و ما اشکال می‌کردیم. آنها هم با احزاب خودشان این اشکالات را رفع می‌کردند و دوباره می‌آوردند و من اشکال‌هایی می‌کردم و نمی‌توانستند جواب دهند. عاقبت نشد و آن قانون به کلی از بین رفت» (آیت‌الله صافی گلپایگانی، در یادنامه آیت‌الله سید مهدی یثربی، شهریور ۱۳۸۷: ۳۹). در اصلاحیه مجلس بر طبق نظر شورای نگهبان، دولت موظف بود که ارز تخصیصی جهت واردات کالا و خدمات را به تفکیک در بخش‌های دولتی، تعاونی و خصوصی در بودجه ارزی کل کشور تعیین و جهت تصویب به مجلس تقدیم کند. دولت پس از این لایحه، لایحه تامین و توزیع کالا را به مجلس ارائه کرد که محتوایی مشابه داشت، اما با نظرات شورای نگهبان لایحه عملاً از محتوای اولیه فاصله گرفت و وزیر بازرگانی - حسن عابد جعفری - آنرا از مجلس پس گرفت. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۲۹۱).

کسی از بازاریان نمی‌توانست ضروریات زمان جنگ را در نظر نگیرد. به همین خاطر به حکم شورای نگهبان در رد هرگونه انحصار و وجوب استفاده از بازرگانان متعدد و مسئول وبا تجربه در امر تجارت خارجی تکیه می‌کردند پیشنهادشان - که به طور مکتوب در قطعنامه پنجمین اجلاسیه اتاق بازرگانی آمده - آن بود که واردات کالاهای خارجی به دو بخش کالاهای حیاتی و سایر تقسیم شود و کالاهای بخش اول مستقیماً توسط دولت و بخش دوم به وسیله بخش خصوصی با نظارت و کنترل دولت وارد شود (هفته‌نامه اتاق بازرگانی، ۱۰ مرداد ۱۳۶۲: ۴۸-۴۹). همچنین خواستار آن بودند که اتاق بازرگانی به عنوان نماینده تاجر در تخصیص سهمیه ارزی وارداتی نقش بیشتری داشته باشد (همان). پس از رد این قانون شورای نگهبان بسیار تحت فشار بود و «گاهی شنیده می‌شد که شورای نگهبان طرفدار گروه خاص، سرمایه‌دار و فئودال است یا گفته می‌شد شورای نگهبان متمایل به خط سرمایه‌داری است» بنابراین اعضای شورا در مقام پاسخ‌گویی برآمدند و در این میان آیت‌الله مهدوی‌کنی به بیان

خاطرات خود در این زمینه پرداخت که منقح‌ترین روایت درباره نظرات شورای نگهبان درباره این قانون بود. به نظر آیت‌الله مهدوی‌کنی: «این لایحه می‌گوید هرکس هر چه بخواهد صادر کند باید به دولت بفروشد و قیمتش را هم دولت معین می‌کند و حق ندارد خودش صادر کند. این کار بر خلاف موازین اسلام است و مالکیت مردم که از راه مشروع به دست آمده، محدود می‌شود. اینکه بگوییم آقا تو حق نداری کشمشی را که خودت تولید کردی و خودت از راه مشروع به دست آورده‌ای یا فرشی را که خودت بافتی من باب مثال باید حتماً به دولت بفروشی و دولت صادر کند. این بر خلاف موازین است. البته ما قبول داریم که دولت باید در همه مسایل ناظر و هادی باشد، خط بدهد و مصالح عموم را در نظر بگیرد اما اینکه مالکیت را لغو کند و بگوید شما اصلاً اختیار ملک خود را نداری بالمال مالک نیستی و یا اینکه گفته شود شما حق نداری خودت بفروشی باید به دولت بفروشی آن هم به قیمتی که دولت معین می‌کند و ارزی که از این راه به دست می‌آوری متعلق به دولت است آبر خلاف موازین است». بنابراین نتیجه کار این است که تو مالک نیستی و فقط در اینجا کارگر بودی» (رسالت، ۱۲/۶/۶۵). آیت‌الله مهدوی‌کنی در ادامه بحث خود نقی به پیش‌فرض‌های موجود درباره حد اختیارات دولت زد و نظر خود - و بالطبع نظر فقهای شورای نگهبان - را در این مورد بیان کرد: «دولت وکیل امت و نماینده ملت است نه قیم مردم. بنابراین مالکیت دولت مشخصه خاصی دارد که در مالکیت شخصی و خصوصی موجود نیست و آن مشخصه رعایت مصالح و حقوق کلیه مردم است. پس دولت نمی‌تواند به لحاظ مالکیتی مطلق العنان و مختار مطلق باشد و بگوید این مال من است [...] بلکه دولت باید در اموال خودش که اموال عمومی است باید مصالح امت و همه اقشار ملت را منظور کند. پس دولت به عنوان اینکه نفت را می‌فروشد و قسمت اعظم پشتوانه ارزی کشور را از آن راه تحصیل می‌کند نمی‌تواند تجارت خارجی را در انحصار قرار دهد و مالکیت ارز مجوز این انحصار نیست. بلکه مجوز انحصار، اقتضاء مصالح عمومی و ضرورت‌های اجتماعی است» (همان). منظور آیت‌الله مهدوی‌کنی آن بود که نه تنها انحصار دولت در تجارت خارجی مشروع نیست، بلکه نحوه عمل دولت در مورد پیمان سپردن ارزی هم دچار مشکل شرعی است. اگرچه دولت سرانجام

نتوانست انحصار در زمینه صادرات و واردات را به دست آورد اما راه آن را بسیار دشوار کرد. با خروج عسکراولادی از وزارت بازرگانی اگرچه تلاش برای بهبود تجارت خارجی به نفع بخش خصوصی هم نیمه‌کاره ماند اما با مخالفت شورای نگهبان، دولت نتوانست منویات خود را به منصفه اجرا بگذارد. در خلال سال‌های ۱۳۶۳ و ۶۴ بحث درباره واگذاری واردات به بخش خصوصی در میان مدیران دولتی هم رایج شد. در این مورد دولت لایحه‌ای هم تدوین کرد (هاشمی، ۱۳۸۵: ۵۳۳).

ج. توزیع و تعاونی‌ها: سیاست دولت بر آن بود که کالاهایی که تولیدکنندگان آن در تهیه مواد اولیه آنان از یارانه استفاده می‌کردند (مانند روغن، شکر و ...) حتماً توسط این نهاد قیمت‌گذاری شود. تسعیر در فقه اسلامی به معنای قیمت‌گذاری حاکم یا نماینده او و اجبار بر معامله بر اساس آن قیمت است و فقیهان همه مذاهب اسلامی با استناد به ادله لزوم رضایت داشتن در معاملات (از جمله آیه ۲۹ سوره نساء) و قاعده تسلیط و ادله حرمت ظلم و نیز روایات بازدارنده از تسعیر، آن را حرام دانسته‌اند (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه «تسعیر»). بنابراین فقهای درون نظام نسبت به مقوله قیمت‌گذاری از سوی دولت انتقاد داشتند. توجیه شرعی دولت برای قیمت‌گذاری، تمسک به احکام ثانویه به فتوای رهبر انقلاب بود (هاشمی، ۱۳۸۵: ۳۴۳).

اما منتقدان دولت که از سال ۱۳۶۴ در روزنامه رسالت تریبون روزانه داشتند مرتباً این نظام توزیع را مورد نقد قرار می‌دادند. به نظر آنان «با توجه در دست گرفتن واردات کالاهای مختلف توسط دولت و توزیع آنها از طریق شبکه‌های تعاونی که زیر نظر ادارات بازرگانی و تعاونی شهری و تعاونی روستایی و دیگر شبکه‌های توزیعی دولتی عمل می‌کنند، نقش دولت در توزیع بسیار گسترده شده است. ارگان‌های جدید بعد از انقلاب تحت نام‌های مختلف ستاد بسیج اقتصادی و ستادهای متعدد توزیع کالا هر یک به نحوی دولت را درگیر امر توزیع کرده‌اند، به نحوی که دستور کار دولت به توزیع تغییر یافته است. این تغییر دستور کار به‌خصوص در استانداردهای بیش از هر جای دیگر مشاهده می‌شود.» (رسالت، ۵/۲/۶۵: ۱۱) خود تعاونی‌ها هم برای منتقدان حساسیت‌برانگیز بودند چرا که بعضاً این نهاد را برگرفته از ایده‌های کمونیستی و غیراسلامی می‌دانستند در حالی که به

قلمرو راه

پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۲۳

در راس روحانیون مدافع دولت در جلسات شورای اقتصاد هاشمی رفسنجانی قرار داشت که در خطبه‌های نماز جمعه (۲۹ خرداد ۱۳۶۱) به تلویح به نقد دیدگاه‌های شورای مرکزی جامعه مدرسین پرداخت. این اظهارات انتقاد اعضای جامعه مدرسین را در پی داشت، از جمله آذری قمی در سخنرانی قبل از خطبه‌های خود پاسخ هاشمی را داد



▲ آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله خامنه‌ای و آیت الله هاشمی از مهمترین چهره‌های تاثیرگذار در حوزه سیاستگذاری اقتصادی در دهه ۶۰ بودند

متوسط هر ۵۴ ماه یک مرحله کوپن توزیع شد. آمار جمعیت کوپن‌بگیر در سال ۵۹ حدود ۳۸ میلیون نفر بود که این تعداد در سال ۸۶ نزدیک به ۷۰ میلیون رسیده است.

چه باید می‌شد؟

مروری بر روند توزیع کالاهای اساسی حاکی از کاهش تدریجی نوع نگاه عدالت‌محور و جایگزینی آن چیزی است که مکانیزم دست پنهان بازار خوانده می‌شود. از طرف دیگر حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری همچون آمریکا یا اتحادیه اروپا، سیاست‌های حمایت اجتماعی خصوصاً در حوزه خورد و خوراک وجود دارد که میلیون‌ها نفر از شهروندان این کشورها از آن برخوردارند. به هر حال واقعیت نشان داده که حذف تدریجی کوپن عمومی (اعم از تعداد، مقدار و نوع سهمیه) مشکلات طبقات فرودست جامعه تشدید شده است. از سوی دیگر تحریم‌ها یا وقایع زیست‌محیطی مانند خشکسالی به اقشار آسیب‌پذیر جامعه فشار بیشتری وارد کرده است. در نتیجه نیاز به برداشتن گام‌های مؤثری در جهت بهبود این وضعیت بیش از گذشته احساس می‌شود. اگر روزگاری کوپن به عنوان امری برای تنظیم بازار کالاهای اساسی استفاده می‌شد هم‌اکنون احساس می‌شود که دولت به عنوان عمده‌ترین متولی امر تأمین اجتماعی و رفاه جامعه می‌بایست ابزارهای جدید و راهکارهای کارآمدی را امتحان کند.

منابع:

بهمن احمدی امویی (۱۳۸۲)، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، گمانو.
فرهاد دژپسند و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷)، اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
محسن صالح (۱۳۸۵)، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا کنون، جلد دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳۸۱)، آرامش و چالش کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۲، دفتر نشر معارف انقلاب.
اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳۸۵)، به سوی سرنوشت: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳، دفتر نشر معارف انقلاب.
اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳۸۷)، امید و دلواپسی کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۴، دفتر نشر معارف انقلاب.
پادنامه آیت‌الله سید مهدی یشری، شهریور ۱۳۸۷

را به آن چیزی که مکانیزم بازار آزاد خوانده می‌شد بدهد.
در نخستین گام، وظایف بسیج اقتصادی به وزارت بازرگانی منتقل و بر همین اساس از همان ابتدای دوره سازندگی بسیاری از امور تأمین کالا به مکانیزم بازار سپرده شد. هیأت دولت در تاریخ ۱۳۶۸/۱۲/۲۳ با توجه به کاهش نقش ستاد بسیج اقتصادی در اداره امور اقتصادی وظایف اجرایی این ستاد را به وزارت بازرگانی انتقال داد. مرحله نهم که از سال ۶۹ تا پایان سال ۷۲ را دربرمی‌گیرد، نخستین مرحله‌ای بود که وزارت بازرگانی متصدی توزیع کوپنی کالاهای اساسی بود. همچنین مرحله دهم توزیع کوپنی کالاهای اساسی از سال ۷۳ تا ۷۷ بود. در این مرحله علاوه بر کاهش محسوس تعداد کالاهای کوپنی مقدار و قیمت کالاها به طور قابل توجهی افزایش یافت. در مرحله دهم تعداد کالاهای توزیعی به ۵ فقره رسید. روغن، قند و شکر و برنج در شهر و روستاها، پنیر و گوشت فقط در شهرها توزیع شد. در مرحله یازدهم نیز یک کالای دیگر از نظام توزیع کوپنی خارج شد. گوشت قرمز از سال ۱۳۷۸ به بعد دیگر به صورت کوپنی توزیع نشد. مرحله یازدهم از سال ۱۳۷۸ شروع و تا سال ۱۳۸۲ ادامه داشت. در مرحله دوازدهم که از سال ۸۳ به اجرا درآمد، مجدداً تعداد کالاهای توزیعی کوپنی کاهش یافت. هرچند در سال‌های ۸۳ و ۸۴ هر سال به ترتیب نیم کیلو پنیر کوپنی توزیع شد اما از سال ۸۵ به بعد پنیر نیز از سیستم توزیع کوپنی خارج و هم‌اکنون سه کالای روغن، قند و شکر و برنج در سیستم کوپنی قرار دارد. اگر با نگاهی تطبیقی نقش کوپن در اقتصاد جنگ و اقتصاد پس از جنگ را مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که پیش از انتقال وظایف و اختیارات ستاد بسیج اقتصادی کشور از نخست‌وزیری به وزارت بازرگانی یعنی در طول ۸ سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ۱۰ قلم کالا با کوپن توزیع می‌شد که پس از واگذاری آن به تدریج این تعداد کاسته شد و هم‌اکنون فقط دو کالای قند و شکر و روغن نباتی به شیوه کوپنی عرضه می‌شود. از سویی دیگر در سال‌های (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸) هشت مرحله کوپنی یعنی به طور متوسط هر ۱۵ ماه یک مرحله و از سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۶ در کل در مدت ۱۸ سال، چهار مرحله کوپن به طور

نظر مدافعان، ایده تعاون در برابر ایده اشتراکی کردن کمونیستی قرار داشت و به عنوان راهی میانه در ایجاد تعادل اقتصادی در کشورهایی با اقتصاد سرمایه‌داری و یا در حال توسعه، مورد توجه قرار گرفته بود.

این منتقدان قائل به واگذاری مدیریت به بخش خصوصی بوده و به دیده تردید به تجربه تعاونی‌ها نگاه می‌کردند. یکی از دلایل اصلی حضور نمایندگان جامعه مدرسین در شورای عالی اقتصاد آن بود که دولت در حال تدوین برنامه توسعه اول بود و در این برنامه عنایتی جدی به تعاونی‌ها داشت. برخی منتقدان معتقد بودند که طرح تعاونی‌ها از کلخوهای اشتراکی در کشورهای سوسیالیستی گرفته شده است.

د. ستاد بسیج اقتصادی: بحث درباره حیطه اختیارات ستاد بسیج اقتصادی در دولت به قدری بالا گرفت که برخی از اعضای کابینه در سال‌های بعد و با اوج‌گیری جنگ یکی از دلایل خروج خود از کابینه را وجود همین ستاد عنوان کردند. مسعود روغنی زنجانی در شرح این ماجرا می‌گوید: «ستاد بسیج اقتصادی که در نخست‌وزیری بود بر اساس این تفکر ایجاد شده بود که نهادهای سنتی پیش از انقلاب توان پاسخگویی به نیازهای انقلاب را ندارند. ستاد بسیج اقتصادی با وظایف گسترده و متنوعی تشکیل و تقویت شده بود و موضوع فعالیت آن، وظایف چند وزارتخانه را شامل می‌شد. این ستاد فقط کوپن توزیع نمی‌کرد، بلکه مباحث قیمت‌گذاری و سیاستگذاری از شورای عالی اقتصاد گرفته در اختیار ستاد بسیج اقتصادی قرار گرفت» (گفتگو با روغنی زنجانی، ۱۳۷۸).

سرنوشت کوپن بعد از پایان جنگ

با پایان یافتن جنگ و عادی شدن شرایط اقتصادی کشور لزوم ادامه فعالیت ستاد بسیج اقتصادی به صورت گسترده منتفی شد و براساس تغییر نگرش و دیدگاه مسئولان کشوری کاهش دخالت دولت در امر تولید، توزیع کالاهای خدمات در سرفه کار قرار گرفت. در کنار پایان جنگ که ضرورت جیره‌بندی را از بین می‌برد، نوع نگرش مسئولان تازه کشور با نیروهای دهه ۶۰ تفاوت داشت. در این دوره یک نوع نگاه خوش‌بینانه به نظام بازار آزاد و برخی سیاست‌های نئولیبرالی بهانه‌ای شد تا توزیع عادلانه کالاهای ضروری به وسیله کوپن آرام آرام جای خود

برای رفع مشکلات امروز از تجربه زمان جنگ استفاده کنیم

سیاست‌های پولی و نظام بانکداری در دوران دفاع مقدس

عباس شاکری

استاد دانشگاه علامه طباطبائی



در ابتدا باید اشاره کنم مهمترین نکته در مورد بانکداری در دوران دفاع مقدس پاک بودن این سیستم بود. امروزه هر کس از هر منظری بانکداری آن دوران را مورد انتقاد قرار دهد نمی‌تواند به این امر اذعان نکند که فساد در آن دوران بسیار اندک و ناچیز بود. هیچ نوع فساد ساختاری و سیستماتیک هم در نظام بانکی دوران دفاع مقدس وجود نداشت. به هر حال در زمان دفاع مقدس ما با کمبودها و مشکلات فراوانی مواجه بودیم، اما در همان وضعیت توانستیم جامعه را سرپا نگاه داریم. در آن روزها بانک مرکزی ارزهایی که به دست می‌آورد را صرف کالاهای اساسی و تولید می‌کرد؛ البته فساد هم به شکل محدودی وجود داشت. جریان فساد محدود آن زمان به این شکل بود که بسیاری برای سرمایه‌گذاری، موافقت اصولی می‌گرفتند و ارز آن را دریافت می‌کردند و در بازار آزاد هم گرانتر می‌فروختند. اما این امر بسیار ناچیز و غیرمؤثر بود، چون فضای کلی آن روزهای جامعه کلاً جلوی هر نوع فساد را می‌گرفت. در واقع باید گفت که فساد را فضای فکری، رفتاری، اخلاقی و نهادهای آن زمان تعیین می‌کند. البته متغیرها هم کمک می‌کنند، اما نه این که فضا، فضای رانت و فساد باشد تا همه نهادها هم به این سمت گرایش داشته باشند.

در واقع باید این موضوع بسیار مهم را در نظر گرفت که این روزها فساد عمده‌ترین مشکل سیستم بانکی کشور ماست. در حالی که در زمان دفاع مقدس، فساد بسیار محدود بود و فضا به طور کلی با فضای امروز تفاوت داشت. دولت در آن زمان مخارجی داشت که به طور حتم باید این هزینه‌ها را تأمین می‌کرد؛ مانند مخارج اداره کشور، تأمین کالاهای اساسی و نیازهای تولید. به طور طبیعی نظام بانکی باید به بخش تولید تسهیلات دهد و در مقابل کسر بودجه دولت هم پاسخگو باشد؛ به این دلیل که ما نظام بانکداری صحیحی نداشتیم و سعی می‌شد تا مخارج دولت کاسته شود و البته مخارج دولت هم تا این مقدار بود. نکته قابل توجه این است که کسری بودجه دولت ناشی از ریخت و پاش و بی‌انضباطی نبود. در یک نگاه کلان باید گفت بعد از انقلاب، صادرات نفت به یک سوم کاهش پیدا کرده بود. در این زمان یک سری از ساختارها در حال انتقال بود و وضعیت عدم ثبات را شاهد بودیم. در چنین شرایطی بود که جنگ هم بر ما تحمیل و وضعیت برای سیستم بانکی کشور سخت‌تر شد. به طور تقریبی بخش وسیعی از مناطقی که جایگاه و بنگاه صنعتی ما در آنجا مستقر بود، در تیررس مستقیم دشمن قرار گرفت. باتوجه به این که هواپیماهای دشمن تنها به مناطق جنوب شرقی و شمال شرقی کشور دسترسی نداشتند و دیگر نقاط کشور در تیررس آنها بود و تمام فرودگاه‌ها، کارخانه‌ها و مناطق مسکونی را بمباران می‌کردند.

این موضوع به کشور فشار شدیدی وارد می‌کرد. در این دوره نباید فکر کنیم که رشد منفی ۱/۲ دهم درصد وضعیت مطلوبی نبوده است؛ دوره سال‌های ۵۷ تا ۶۸ نسبت به سال‌های بعد از آن رشد نقدینگی کمتر بود و البته تورم هم به نسبت کمتر بوده و نرخ ارز هم کنترل شده است. کسری بودجه دولت در زمان جنگ از بانک مرکزی قرض گرفته می‌شد. بنابراین عامل عمده رشد پایه پولی در این دوره کسری بودجه دولت بوده، اما با این حال رشد نقدینگی حدود ۲۲ درصد بوده است. اما در سال ۸۵ حدود ۲۰ هزار میلیارد تومانی که از آن ۴۰ هزار میلیارد تومان تزریق شد و این ۲۰ هزار میلیارد تومان اگر سرعت معاملاتی آن را ۷ یا ۸ حساب کنیم نزدیک به ۱۵۰ هزار میلیارد تومان پول سوداگران به اقتصاد تزریق شد و آن نابسامانی‌ها را در قیمت‌های زمین و مسکن در آن سال ایجاد کرد. اما در دوره جنگ هیچ پولی برای امور سوداگران از بانک مرکزی نشت نمی‌کرد. با توجه به شرایط بحرانی که در جنگ پیش آمد و دشمن، کارخانه‌ها را بمباران می‌کرد، صادرات نفت کاهش پیدا کرد و ورود مواد اولیه با مشکل مواجه شد و چون کسر بودجه دولت از بانک مرکزی تأمین می‌شود، معادل کسر بودجه پایه پولی را افزایش می‌دهد. برای این که نقدینگی بیش از حد نشود برای بانک‌ها خط قرمزهایی تعیین کردند که بانک‌ها باید مانده تسهیلات اعطایی‌شان از یک حدی بالاتر نرود.

بسیاری از موضوع‌ها و موانعی که امروز وجود دارد، در زمان دفاع مقدس وجود نداشت. به نظر من اگر چنین نظام بانکی در زمان جنگ وجود داشت نمی‌توانستیم با مشکلات مقابله کنیم. در بسیاری از مواقع نظام بانکی خلق اعتبار کرده و بعد بانک مرکزی ذخایر را تأمین کرده است. در

قلمرو رزاه

پرونده اصلی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۲۵

بسیاری از موضوع‌ها و موانعی که امروز وجود دارد، در زمان دفاع مقدس وجود نداشت. به نظر من اگر چنین نظام بانکی در زمان جنگ وجود داشت نمی‌توانستیم با مشکلات مقابله کنیم. در بسیاری از مواقع نظام بانکی خلق اعتبار کرده و بعد بانک مرکزی ذخایر را تأمین کرده است. در زمان جنگ سعی شد به عوامل بی‌ثبات‌کننده مجال جولان داده نشود

توفیق اجباری

عدالتخواهی جنگزده یا دولت رفاه؟



علیرضا خیراللهی

بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ ایران دستخوش دو تحول بزرگ تاریخی بود: اول انقلاب اسلامی و تثبیت آن و دوم جنگ با صدام حسین. بدون داشتن دیدگاهی تاریخی و نظری پیرامون این دو واقعه بزرگ هیچ بحثی در مورد اقتصاد سیاسی یا سیاست‌های رفاهی دوره فوق‌الذکر کوچکترین محلی از اعراب نخواهد داشت. در مورد انقلاب ایران اندیشمندان بزرگی همچون اسکچاپل، فوران، فوکو، هابزبام، رایست، آبراهامیان و دیگران ایده‌هایی را مطرح کرده‌اند اما واقعیت این است که انقلاب ۱۳۵۷ انقلابی به لحاظ تاریخی خارج از نوبت و پیش‌بینی نشده، از نظر جغرافیایی، غریب و از لحاظ سیاسی و اجتماعی نامتجانس و تا حد بسیار زیادی پیچیده و گنگ بود، به گونه‌ای که هنوز هیچ اندیشمند مطرحی نتوانسته به صورت تئوریک هیچ نظریه متقنی پیرامون چرایی این رویداد تاریخی ارائه دهد؛ ما نیز در این یادداشت کوتاه چنین ادعایی نخواهیم داشت. در مورد جنگ صدام حسین علیه ایران نیز به لحاظ تاریخی علل زیادی از قبیل حمله شوروی به افغانستان، اشغال سفارت آمریکا در تهران، تضعیف و فرسایش همزمان دو قدرت نظامی منطقه (ایران و عراق) برای حفظ امنیت اسرائیل، تغییر نقشه ژئوپولیتیکسی تولید نفت در منطقه، قدرت‌طلبی و انگیزه‌های شخصی صدام حسین، ترس از رجوع عرب از شیوع انقلاب‌های اجتماعی و کلاسیک شدن انقلاب ایران در منطقه و چندین و چند علت احتمالی دیگر مطرح بوده است. ما در این مورد هم بحث زیادی برای مطرح کردن در این یادداشت نخواهیم داشت. در ادامه تنها سعی داریم با تکیه بر تغییر کیفیت سیاست و ایدئولوژی حاکم بر ایران و همچنین ماهیت نظامی جنگ هشت‌ساله، بستری برای فهم سیاست‌های اقتصادی و رفاهی دهه اول انقلاب فراهم آوریم.

قلمرو رفاه
پرونده اصلی
شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴
۲۶



با اتخاذ رویکردی ساده‌انگارانه می‌توان دولت‌های جنگ را نوعی دولت رفاه دانست، اما با عمیق‌تر شدن در حوادث و مناسبات اقتصادی و سیاسی آن سال‌ها و همچنین تعمق در منطق پیدایش چنین دولتی آن هم در شرایط جنگ، قطعاً دچار شک و شبهه‌هایی اساسی در این زمینه خواهیم شد

وجهه‌ای مستحکم بوده، در ایران نیز امری کاملاً هژمونیک به حساب می‌آمده است. در زمینه غرب‌ستیزی نیز به راحتی می‌توان با رجوع به خطابه‌ها، شعارها، اسناد حاکمیتی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آن سال‌ها و مواردی از این دست، بدون بحث زیادی به نتیجه دلخواه رسید. غرب‌ستیزی نیز مانند عدالتخواهی نقطه تلاقی انواع و اقسام نیروهای چپ و - حتی نیروهای دست راستی - در جریان حوادث انقلاب ایران به حساب می‌آید. شور مذهبی را نیز می‌توان به عواملی نظیر تأثیر کاریزمای فوق‌العاده رهبری امام خمینی و بسترسازی‌های ایدئولوژیک روحانیت و روشنفکرانی نظیر شریعتی و آیت الله مطهری نسبت داده و در نهایت نیز آن را با منطبق شدن خواست تاریخی مذهب نزد توده‌ها در ایران (با مختصات خاص فرهنگ شیعی) و این بسترسازی‌ها با وقوع جنگ هشت ساله ایران و عراق، توجیه نمود. در پاراگراف‌های فوق ما احتمالاً توانسته‌ایم یک نمای کلی (و البته یقیناً ناقص) از ایدئولوژی حاکمیتی و نسبت آن با توده‌ها ترسیم کنیم - که البته با توجه به فاصله تاریخی انقلاب، تثبیت حاکمیت و جنگ، نسبتی نه تنها متضاد نیست، که از بسیاری جهات باید آن را سینرژیک و هم‌افزا نیز دانست - حال وقت آن است که این نما را در واقعیت جاری اقتصاد و سیاست‌های رفاهی واقعاً موجود آن زمان قرار دهیم. برای این کار لازم است در ابتدا ماهیت نظامی جنگ هشت‌ساله بین ایران و عراق را بررسی کنیم؛ در علوم نظامی قرن نوزدهم و بیستم ما با دو شیوه جنگ مواجه‌ایم: جنگ مانوری یا پیش‌روانه و جنگ ساکن یا سنگر به سنگر (لازم به ذکر است که گرامشی این دو مفهوم نظامی را با خلاقیتی مثال‌زدنی به حوزه سیاست تعمیم داده است). مصداق بارز نوع اول جنگ، جنگ

اگر بخواهیم برای انقلاب اسلامی ایران چند ضلع ایدئولوژیک متصور باشیم، این اضلاع نمی‌تواند چیزهایی به غیر از کاریزمای رهبری، عدالتخواهی هژمونیک، غرب‌ستیزی و شور مذهبی باشند. وضعیت متشتت سیاسی (هم درون حاکمیت در حال تحول و تثبیت و هم در میان گروه‌های معارض آن که سابقاً سهمی در فرایند انقلاب داشته‌اند) و همچنین امواج شدید هیجانات تازه‌نخبه‌شدگان، بحران‌های سیاست خارجی، عدم برنامه‌ریزی‌ها، فروپاشی و در بهترین حالت روزمرگی اقتصاد در کنار نوسانات کشنده قیمت نفت آن هم در بستر جنگی فرسایشی با یک دشمن خارجی، هیچ‌گاه نمی‌توانست بدون حضور کاریزمای رهبری و تبعیت محض توده‌ها از آن برای یک دهه دوام داشته باشد. به گونه‌ای که فوکو این کاریزما را با الفاظی نظیر «افسانه» و «اسطوره» توصیف کرده است (۱۳۸۹). در مورد آرمان عدالتخواهی در آن برهه نیز باید بگوییم علاوه بر حضور قدرتمند ایده «جهانی بهتر ممکن است» در دنیای دوقطبی آن دوران، ابتکار عمل نیز در انقلاب سال ۱۳۵۷ بدون شک با نیروهای چپ و عدالتخواه (چه آنانی که مذهبی بودند و در ادامه درون حاکمیت جای گرفتند و چه غیرمذهبی‌ها) بود؛ طبیعتاً این نیروها در فاصله کوتاه سال‌های پس از انقلاب تا پایان جنگ نمی‌توانستند به سرعت از آرمان‌های عدالتخواهان‌های که در جامعه نیز انتظارات زیادی را ایجاد کرده بود، فاصله بگیرند. وضعیت تحول انقلاب اجتماعی ایران در دهه ۵۰ قرابت بسیار زیادی با آن دسته از نظریاتی دارد که ادعا دارند انقلاب‌های قرن بیستم خصوصاً در جهان سوم ضرورتاً انقلاب‌هایی با گرایش‌های سوسیالیستی هستند (برای نمونه نگاه کنید به کلبرن، ۱۹۹۴). بنابراین می‌توان ادعا کرد عدالتخواهی در دهه اول انقلاب، علاوه بر این که در سطح جهانی دارای

هیتلر در جبهه غربی و فتح فرانسه است که با حملاتی سریع توانست این کشور را از درآورد و مثال نوع دوم جنگ هم جنگ جهانی اول یا جنگ هیتلر در جبهه شرقی با شوروی است که قرار بود بازم یک جنگ مانوری باشد اما به یک جنگ ساکن تبدیل شد. این دو نوع از جنگ هر کدام به پشتوانه نوعی از اقتصاد قابلیت اجرا پیدا می‌کنند، بنابراین می‌توان با تسامح گفت که اقتصاد سیاسی جنگ، ماهیت آن را تعیین می‌کند. جنگ مانوری نیازمند حجم عظیمی از کالای نظامی از پیش تدارک دیده شده است و جنگ ساکن نیازمند نوعی از اقتصاد که بتواند در درازمدت توانمندی خود را حفظ کند. برای مثال هیتلر در ابتدا غرب اروپا غیر از جزیره انگلستان را به راحتی تا سال ۱۹۴۱ فتح کرد اما در شرق وقتی با یک جبهه ساکن و فرسایشی مواجه شد، اقتصاد آلمان به تدریج توان تغذیه نیروهای نظامی خود را از دست داده و در نتیجه شکست خورد. این استالین بود که با اقتصاد نسبتاً ضعیف (در مقایسه با اقتصاد اروپا) اما مقاوم خود (که حاصل برنامه‌های توسعه خشن و دستوری شوروی بعد از متوقف کردن طرح نپ بود) و همچنین از دست دادن ۲۰ درصد از کل جمعیت خود، هیتلر را به زانو درآورد (البته در این زمینه مباحث فراوانی وجود دارد؛ برای مطالعه بیشتر، می‌توانید به تاریخ‌نگاری‌های درخشان هاینریش مراجعه کنید).

صدام نیز در ابتدا با استراتژی جنگ مانوری قصد فتح چند هفته‌ای تهران را داشت و برای این مهم نیز ماه‌ها و سال‌ها پیش از آغاز جنگ به تدارک سازوبرگ مورد نیاز خود پرداخت؛ ایران در ابتدا غافلگیر شد اما خیلی زود توانست با تبدیل جنگ مانوری صدام به یک جنگ ساکن، ابتکار عمل را از دست صدام خارج کند. در ادامه صدام درست مانند هیتلر شکست خورده بود اما تفاوت اقتصاد سیاسی صدام با هیتلر در حمایت مالی، نظامی و لجستیکی کشورهای مختلف از اقتصاد این کشور بود. در ایران اما وضعیت کاملاً برعکس بود؛ ایران اقتصاد بزرگتر و مقاوم‌تری داشت اما کسی از این کشور حمایت نمی‌کرد؛ و این یکی از دلایل تداوم هشت ساله جنگ ایران و عراق بود.

به بحث اصلی خود بازگردیم؛ نیروهای عدالتخواه و اصطلاحاً چپ در قسمت عمده‌ای از دهه اول تثبیت انقلاب، قدرت اجرایی کشور را در دست داشتند و علاوه بر مدیریت یک جنگ فرسایشی می‌بایست برای عمل به وعده‌ها و آرمان‌های خود افزایش رفاه و کاهش نابرابری را نیز در برنامه خود می‌گنجاندند. این در حالی بود که دولت خود را با وضعیت غربی مواجه می‌دید: میزان بالای فرار و اختلال شدید در انباشت سرمایه، تعارض درونی ایدئولوژی اقتصادی حاکمیت (اعتقاد به تقدس مالکیت خصوصی در قسمتی از حاکمیت و برنامه‌های قدرت اجرایی برای ملی‌سازی گسترده و سرمایه‌داری‌ستیزی که بزرگترین آن ارائه لایح شش‌گانه به مجلس و رد آن توسط شورای نگهبان بود)، رشد ۴۰ درصدی جمعیت در عرض ۱۰ سال، کاهش شدید تولید ناخالص داخلی (به نحوی که در مقطعی به منفی ۵/۵ هم رسید)، بالا بودن نرخ تورم (به صورت میانگین برای دولت‌های موسوسی نرخ تورم ۱۸/۰۱ بوده است)، عدم دسترسی به ارز خارجی و در نتیجه کسری بودجه، چند نرخی شدن ارز و مضضات آن، دولتی‌سازی غیراصولی مؤسسات و بنگاه‌های

بزرگ اقتصادی و بروز فسادهای بزرگ در پی آن، کاهش شدید درآمد نفتی (تا سال ۱۳۶۲ به علت بالا رفتن قیمت نفت، درآمدهای دولت وضعیت مطلوبی داشت اما در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ به علت اشباع بازار و تخریب زیرساخت‌های تولید نفت در فرایند جنگ درآمدها شدیداً کاهش یافت)، بالا رفتن بدهی خارجی در سال ۱۳۶۷ تا حد ۱۲ میلیارد دلار، توقف فعالیت و کاهش سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی (در این سال‌ها تنها تولید کشاورزی رشد کرده بود که علت اصلی آن نیز بازتوزیع زمین بین دهقانان بعد از انقلاب بوده است)، رشد و گسترش بازار سیاه و اقتصاد غیررسمی و چندین و چند معضل و مشکل اساسی دیگر، تنها نمونه‌هایی از وضعیت وخیم اقتصادی سال‌های جنگ ایران و عراق هستند (در این بخش از آمار و ارقام نعمانی و بهداد؛ پژوهان و دیگران؛ گزارش‌های مرکز آمار و منابع پراکنده دیگر استفاده شده است).

این وضعیت دولت‌های عدالت‌محور آن دهه را مجبور به دادن یارانه کالایی به مردم، کنترل شدید بازار (و همچنین کنترل تولید و خصوصاً مصرف) و اتخاذ سیاست‌های ریاضتی کرد، بلکه هم بتواند جنگ ساکن و فرسایشی با عراق را مدیریت کند و هم به گونه‌ای به آرمان‌های برابری طلبانه خود وفادار بماند. البته در این راه توانست فقر معیشتی را کاهش دهد (زنوز، ۱۳۸۷)، دسترسی به آب و برق را افزایش داده و در زمینه بهداشت روستایی عملکرد مطلوبی داشته باشد (مرادیان، ۱۳۸۷). ضرب جینی نیز در چند سال ابتدای انقلاب کاهش یافت - که علت اصلی آن نیز مصادره اموال وابستگان و سرمایه‌داران مرتبط با رژیم قبل عنوان شده است. لازم به ذکر است در سال‌های بعد این شاخص مجدداً افزایش یافت، به طوری که میانگین ضرب جینی در دولت‌های زمان جنگ بیشتر از دولت‌های بعدی است - اما این رشد محدود رفاهی با شدت و ضعف‌هایی در دولت‌های آینده نیز تداوم پیدا کرد و به این ترتیب نمی‌توان آن را به سیاست‌های یک دولت یا دوره خاص مربوط دانست؛ چراکه به نظر می‌رسد که همه این موارد اولاً جزء سیاست‌های کلی حاکمیت برای حفظ مشروعیت خود، ثانیاً تابع تغییرات قیمت نفت (و در آن سال‌ها مخارج جبهه‌های جنگ) بوده‌اند و نه خواست و اراده سیاسی یک دولت یا جریان مجزا. از این گذشته، می‌توان همه برنامه‌های اقتصادی دولت جنگ از جمله اقتصاد کالابری، نظارت تام و تمام بر تولید و توزیع کالاهای اساسی، واردات محدود (واردات کالاهای ضروری و ممانعت از ورود کالاهای لوکس غیرضروری) و جهت‌گیری اقتصادی به نفع اقشار فرودست و علیه سرمایه‌داران داخلی و خارجی را به سادگی نوعی توفیق اجباری و به بیانی بهتر تنها راه پیش روی دولت یادشده دانست؛ راهی که از قضا سازگاری بسیار زیادی با آرمان‌های غیرواقع بینانه طیف چپ جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت اقتصادی-سیاسی آن دوران (که نعمانی و بهداد به درستی با اصطلاح «درون‌تایی ساختاری سرمایه‌داری» از آن یاد می‌کنند) و همچنین در پیش گرفتن استراتژی جنگ ساکن و فرسایشی با عراق دانست.

با اتخاذ رویکردی ساده انگارانه می‌توان دولت‌های جنگ را نوعی دولت رفاه یا یک دولت سوسیالیستی-اسلامی دانست، اما با عمیق‌تر شدن در حوادث و مناسبات اقتصادی و سیاسی آن سال‌ها و همچنین تعمق در منطق پیدایش چنین

دولتی آن هم در شرایط جنگ، قطعاً دچار شک و شبهه‌هایی اساسی در این زمینه خواهیم شد. به بیانی بهتر دولت دهه شصت و جنگ، زاینده شرایط تاریخی و اجتماعی دوران خود و وقوع اتفاقاتی بزرگ در سطح داخلی و خارجی بوده است. آرمان‌های وعده‌داده شده، فاصله کم با تاریخ وقوع انقلاب و عدالتخواهی توأم با عدم امکان - و البته خواست - تغییر ریشه‌ای شیوه تولید (که خود یکی از تناقضات ایدئولوژیک اساسی دولت‌های آن دوران به حساب می‌آید) باعث شد که دولت جنگ دست به اتخاذ مجموعه سیاست‌هایی خاص و البته در موارد بسیار زیادی متناقض‌بند؛ سیاست‌هایی که از قضا مشابه سیاست‌های رفاهی یا سوسیالیستی باشند و با آرمان‌های سیاسی توده انقلابی و نخبگان سیاسی نیز همخوانی داشته اما در اصل و اساس چیزی به جز نوعی سیاست اجتماعی مبتنی بر اقتصادسیاسی جنگی-انقلابی ویژه با تاریخ مصرف خاص نباشند.

منابع

- اکبری، محمداسماعیل (۱۳۸۲). شاخص‌های سلامت در جمهوری اسلامی ایران، معاونت سلامت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد (۱۳۸۹). سی سال جابه‌جایی طبقات اجتماعی در ایران، فصلنامه گفتگو، شماره ۵۵.
- بهداد، سهراب؛ نعمانی، فرهاد (۱۳۸۶). طبقه و کار در ایران، فرهاد نعمانی، ترجمه: محمود متحد، تهران: انتشارات آگه.
- پژوهان، جمشید و دیگران (۱۳۸۷). مقایسه و عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب: اهداف، سیاست‌ها، برنامه‌های توسعه و عملکرد، مجله راهبرد یاس، شماره ۱۵.
- سالنامه آماری کشور (۱۳۸۶). مرکز آمار جمهوری اسلامی ایران.
- فوران، جان (۱۳۷۸). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین؛ تهران، نشر رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، ترجمه: حسین معصومی همدانی، تهران: انتشارات هرمس.
- مرادیان، محسن (۱۳۸۷). دستاوردهای سه دهه تلاش، فصلنامه علوم سیاسی (دانشگاه باقرالعلوم)، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم.
- هابسبام، اریک (۱۳۸۰). عصر نهایت‌ها: تاریخ جهان ۱۹۹۱-۱۹۱۴، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، انتشارات آگه.
- هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۴). فقر و نابرابری در ایران، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۷.

Colburn, F. (1994). 'The vogue of revolution in poor countries', Princeton: Princeton university press.

Skocpol, T. (1982). "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution". Theory and Society, Vol 11.

Gramsci, A. (1971), 'Selections From The Prison Notebooks of Antonio Gramsci', Edited and translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, International Publishers, New York.

قلمرو رفاه

پرونده‌های اصلی

شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴

۲۷

وضعیت جنگ دولت‌های عدالت‌محور دهه ۶۰ را مجبور به دادن یارانه کالایی به مردم، کنترل شدید بازار (و همچنین کنترل تولید و خصوصاً مصرف) و اتخاذ سیاست‌های ریاضتی کرد، تا هم بتواند جنگ ساکن و فرسایشی با عراق را مدیریت کند و هم به گونه‌ای به آرمان‌های برابری طلبانه خود وفادار بماند

اقتصاد بازار، پاسخگوی شرایط جنگی نبود

گفت‌وگو با حسین اسلامی نسب، معاون اسبق وزارت بازرگانی

مردم به نوعی پشت جبهه را برای رزمندگان محکم و قابل اطمینان می‌کرده است به نحوی که مردمی که درگیر جنگ بودند از پر بودن سفره‌های خانواده‌هایشان در شهرها خیال‌شان راحت و آسوده بوده است. آنها همچنین معتقدند این سیاست‌ها در کمک به اجرای عدالت اجتماعی که جزو آرمان‌های انقلاب بود هم تأثیرگذار بوده است، به شکلی که هم‌اکنون هم می‌توان از این تجربه‌ها برای اجرای عدالت اجتماعی استفاده بهینه کرد. در این گفت‌وگو، اسلامی نسب معاون وقت وزیر بازرگانی از موافقان و مخالفان این سیاست‌ها در آن روزگار می‌گوید و در انتها توصیه‌هایی برای اجرای عدالت اجتماعی در دوران فعلی ارائه می‌دهد.

از دست دادیم. این خودش یک اتفاق مهم بود. خرمشهر در واردات ارزاق عمومی کشور بندر مهمی بود. وقتی آن را از دست دادیم به واردات ما ضربه وارد شد. در کنار تحریم‌ها، خود جنگ هم بسیاری از بنادر ما را تحت فشار قرار داده بود. بسیاری از کشتی‌ها در دریا سرگردان بودند و نمی‌توانستند در بنادر جنوبی کشور ما پهلو بگیرند و بار خود را خالی کنند. خود این هم باز هم به ما فشار وارد می‌کرد. خلاصه جنگ و تحریم‌ها و مشکلات بنادر دست به دست داد تا سیستم عرضه و تقاضا به شکلی دربیاید که نتوانیم به صورت سنتی گذشته یعنی همان سیستم آزاد و سنتی و متکی به بازار آن را ادامه دهیم. روش‌های سنتی جوابگوی نیازهای آن روزگار ما نبود.

در واقع اینجا باید پاسخ برخی منتقدین به سیستم توزیع متمرکز برنامه‌ریزی شده به شکل کوپن را این‌گونه داد که شما چگونه انتظار دارید در شرایط سخت جنگ و تحریم که با کمبود ارزاق عمومی مواجه بودیم ما مردم را به حال خود رها کنیم و بگوییم همان سیستم سنتی، عرضه و تقاضا را تعیین کند. این وسط عده‌ای هم با استفاده یا سوءاستفاده از این شرایط سخت بیانند به دلیل کمبود ارزاق عمومی و کالاهای اساسی قیمت‌ها را ناگهان بالا ببرند به صورتی که به مردم عادی و طبقات فرودست فشار بیشتری وارد شود؟ این اصلاً با روح انقلاب ما سازگار نبود. از طرف دیگر اصلاً کار منطقی هم نبود. در نتیجه ما با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و اقتصادی و واقعیت‌هایی که جنگ و تحریم به ما تحمیل کرده بود به سمت برنامه‌ریزی برای اجرای یک سیستم توزیعی عادلانه‌تر و منطقی‌تر پیش رفتیم؛ سیستمی که در آن بتوانیم به تمام مردم ایران به نسبت نیازشان ارزاق عمومی را برسانیم و نگذاریم احساس کمبود کنند. در ضمن جلوی برخی سوءاستفاده‌ها که معمولاً در شرایط جنگ و شرایط خاص به وجود می‌آید را بگیریم و نگذاریم قیمت اقلام خوراکی مورد نیاز تمام مردم جامعه به حدی گران شود که مردم نتوانند نیازهای اولیه خود را تأمین کنند. به هر صورت مردمی که انقلاب کرده و در حال جنگ بودند انتظار داشتند که دولتمردان به نحوی وضعیت معیشتی و خانواده‌های آنها را مدیریت کنند. بگذارید خیلی شفاف‌تر بگویم. یک رزمنده که در جبهه‌های جنگ جان خودش را برای دفاع از میهن و مملکت و مردمش فدا می‌کند حداقل این انتظار را داشت که دولت در آن زمان سفره خانواده‌اش را در شهرها پر نگه دارد. ما وظیفه داشتیم در مقابل این مردمی که از جان خود برای دفاع از کشور می‌گذشتند حداقل امکانات و نیازهای معیشتی‌شان را فراهم کنیم.

● شما به برخی از انتقادات اشاره کردید. برخی در این سال‌ها تبلیغ کرده‌اند که اقتصاد کوپنی کارآمد نبود. علیه این نوع سیستم توزیعی، تبلیغات بسیاری صورت گرفته است. به نظر شما آیا واقعاً این‌گونه انتقادات وارد است؟ چرا این سیاست انتقادات به سیستم توزیع کوپنی وارد می‌شود؟ آیا در آن شرایط واقعاً اجرای این سیاست‌های کنترل شده کوپنی تنها راه حل بود؟

در اینجا باید این نکته مهم را در نظر گرفت که این سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در زمانه‌ای اجرایی شده که کشور در شرایط خاص بود. کشوری به وسعت ایران درگیر یک جنگ بزرگ بود و تازه از یک تحول انقلابی بزرگ‌تر بیرون آمده بود. در نتیجه هر نوع انتقاد را باید در این بستر نگاه کنیم. من هم‌اکنون با نگاه کردن به آن تجربه می‌توانم با اطمینان زیادی بگویم که اگر ما در آن زمان این سیستم توزیعی کوپنی را به صورت علمی و عملی اجرایی نمی‌کردیم کشور ما با یک قحطی گسترده مواجه می‌شد. در واقع شاهد یک قحطی بسیار بزرگ می‌بودیم که تعداد زیادی از مردم ما قربانی آن می‌شدند. از طرف دیگر شاهد یک نوع گران شدن اقلام می‌بودیم که قطعاً

سیاست‌های توزیع

کالاها در زمان جنگ

فؤاد شمسی

تحمیلی همواره یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث مربوط به اقتصاد و از طرف دیگر نحوه اجرایی کردن عدالت اجتماعی بوده است. در سال‌های اخیر تبلیغات زیادی علیه سیاست کوپنی پیگیری شده در دوران جنگ تحمیلی، انجام شده است. این در حالی است که بنا به اعتقاد سیاست‌گذاران دولت وقت، زمان جنگ این سیاست‌ها برای اداره جامعه و کشور آن هم در شرایط سخت دوره جنگ نه تنها لازم و ضروری که یک نوع تدبیر هوشمندانه بوده است. به اعتقاد آنها در واقع این سیاست‌ها ضمن جلوگیری از ایجاد قحطی و مشکلات دیگر در زندگی

● ضرورت اجرایی شدن سیستم توزیع برنامه‌ریزی شده به شکل کوپن در آن روزها در چه چیزی بود؟ به نظر شما به عنوان یکی از دست‌اندرکاران وزارت بازرگانی و ستاد بسیج اقتصادی که مسئول توزیع کوپنی کالاها را اساسی بودید، چرا در شرایط آن روزها که تازه انقلاب پیروز و جنگ تحمیلی آغاز شده بود ضرورت داشت که کالاها را اساسی را به صورت کوپنی توزیع کنید؟

در واقع در زمان جنگ و شرایط ویژه و خاص، همه کشورها یک نوع سیستم جیره‌بندی را برای کالاها و نیازهای مهم مردم در نظر می‌گیرند. شما اگر به تجربه کشورهای مختلف دنیا مراجعه کنید خصوصاً کشورهایی که درگیر جنگ جهانی دوم بودند، در همه آن کشورها در زمان جنگ یک نوع سیستم جیره‌بندی در نظر گرفته شده بود که جلوی کمبود نیازها و کالاها را اساسی خصوصاً در زمینه مواد خوراکی گرفته شود. از طرف دیگر ما در کشور خودمان هم در اوایل قرن بیستم دو تجربه متفاوت در جنگ جهانی را هم داشتیم. در جنگ جهانی اول یک قحطی وحشتناک به دلیل حضور نیروهای نظامی خارجی در کشورمان شاهد بودیم که متأسفانه هزاران نفر از مردم ما از گرسنگی و قحطی کشته شدند. یا در جریان جنگ جهانی دوم مثلاً ایران به اسم پل پیروزی معروف شد. اما حضور متفقین و ارتش‌های آنان موجب کمبود شدید ارزاق و مواد خوراکی اساسی مردم شد. این کمبودها از یک طرف قحطی و از طرف دیگر گرانی بیش از حد و اندازه اقلام خوراکی و ارزاق عمومی را به دنبال داشت. این گرانی‌ها موجب شد که بخش بزرگی از مردم خصوصاً از طبقات فرودست و پایین دست جامعه نتوانند نیازهای اساسی خود را تأمین کنند و این به زندگی آنان لطمات جبران‌ناپذیری وارد کرد. از این رو بود که ما در زمان ابتدای پیروزی انقلاب و زمان جنگ با در نظر گرفتن این تجربه‌ها تلاش کردیم که یک سیستم جیره‌بندی و اقتصادی برنامه‌ریزی شده را با استفاده از تجربه دیگر کشورها در نظر بگیریم تا بتوانیم با مشکلاتی که احتمالاً هم جنگ و هم تحریم‌های بین‌المللی به وجود می‌آورند مقابله کنیم.

● شما در خلال صحبت‌های خود به این نکته اشاره کردید که هم از تجربه کشورهای دیگر در دوره جنگ جهانی استفاده کردید و هم از تجربه تلخ و سابقه ناگوار تاریخی که در کشور خودمان وجود داشت. می‌خواستم در این زمینه بیشتر توضیح دهید که چگونه این تجربه‌های جهانی را به اصطلاح بومی‌سازی کردید و با شرایط کشور خودمان در آن زمان منطبق کردید؟

در واقع باید گفت که ما کی‌برداری عین به عین از تجربه کشورهای دیگر انجام ندادیم بلکه آن تجربه‌ها را مورد بررسی قرار دادیم و آن‌را متناسب با شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور خودمان درآوردیم. بگذارید به آن روزها برگردیم. ببینید شرایط اجتماعی آن روزها به این شکل بود که مردم ما تازه انقلابشان پیروز شده بود. یکی از مهمترین آرمان‌های انقلاب ما، اجرای عدالت اجتماعی بود. برای همین باید تلاش می‌کردیم رفاه در تمامی سطوح برقرار شود و کسی از مردم کشورمان گرسنه نباشد. طبقات فرودست و پایین جامعه ما که نقش پررنگی در انقلاب داشتند به درستی این انتظار را از مسئولان دولتی داشتند که شرایط اقتصادی و معیشتی آنان را سرو سامان دهند، در نتیجه این امر تبدیل به یک خواست عمومی و مطالبه اجتماعی تمام مردم شد. از طرف دیگر از همان ابتدای انقلاب، ما با تحریم‌های بین‌المللی مواجه شدیم. این تحریم‌ها فشارهای مضاعفی بر پیکره اقتصاد و معیشت جامعه وارد می‌کرد. در آن شرایط واقعاً نمی‌شد که ساختار توزیع کالاها را ضروری خصوصاً در حوزه خورد و خوراک را به شیوه سنتی و گذشته ادامه دهیم. گذشته از اینها با آغاز جنگ ما یکی از بزرگترین بنادر وارداتی خودمان یعنی خرمشهر را

قلمرو راه

پرونده اصلی

شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴

۲۸



شما چگونه انتظار دارید در شرایط سخت جنگ و تحریم که با کمبود ارزاق عمومی مواجه بودیم ما مردم را به حال خود رها کنیم و بگوییم همان سیستم سنتی، عرضه و تقاضا را تعیین کند، به صورتی که به مردم عادی و طبقات فرودست فشار بیشتری وارد شود؟ این اصلاً با روح انقلاب ما سازگار نبود

به یک نزاع اجتماعی و اقتصادی وحشتناک تبدیل می‌شد. در واقع اگر با برنامه‌ریزی علمی ما به جیره‌بندی و کوپنی کردن این اقدام نمی‌پرداختیم شاهد این بودیم که شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی تشدید شود. این شکاف‌ها در شرایط آن زمان واقعاً خطرناک بود. کشور درگیر جنگ بود و اگر در داخل هم این دست شکاف‌های طبقاتی ایجاد و تبدیل به نزاع می‌شد قطعاً سرنوشت خوبی پیدا نمی‌کردیم. از طرف دیگر ما یک انقلاب بزرگ اجتماعی انجام داده بودیم و در واقع عدالت اجتماعی جزئی از آرمان‌های انقلاب ما بود. در نتیجه مسئولان و دولت آن زمان تعهد داشتند که این عدالت اجتماعی را به نحوی اجرایی کنند و یکی از اینها همین سیستم اقتصاد کوپنی بود. قطعاً اگر شرایط آن زمان تغییر می‌کرد، سیستم را هم به نسبت تغییر می‌دادیم. اما شرایط آن زمان حکم می‌کرد که به همین نحو اجرا کنیم. قطعاً در زمینه اجرا هم مشکلات و کمبودهایی بود. اما به جرأت می‌توانم بگویم که این سیستم جیره‌بندی و کوپن تدبیر هوشمندانه‌ای بود که برای اداره اقتصاد و معیشت کشور می‌توانستیم در آن شرایط جنگی و تحریم انجام دهیم و هم‌اکنون بعد از چندین دهه که به گذشته نگاه می‌کنیم می‌توان منصفانه گفت که واقعا در آن شرایط بهترین کار و اجرایی‌ترین نقشه که می‌توانستیم پیاده کنیم همین کاری بود که ابتدا دولت شهید رجایی استارت آن را زد و بعد از آن ستاد بسیج اقتصادی که زیر نظر دولت آن را اجرایی کردند. و در این میان از نظرات شخصیت‌های باتجربه‌ای چون مرحوم علی نسب نیز استفاده‌های خوبی صورت گرفت.

● **بازخورد اجرای این سیاست‌ها در میان مردم و افکار عمومی چگونه بود؟ چه کسانی مخالف اجرای این سیاست بودند؟ در پس مخالفت‌های این افراد چه چیزی وجود داشت؟ چرا برخی مخالف بودند و هنوز هم علیه این سیاستگذاری‌ها تبلیغ می‌کنند؟**

ما در آن زمان تلاش کردیم که بازخورد سیاستگذاری‌ها را از میان افکار عمومی بگیریم. شما اگر به گزارش‌های آن زمان در نشریات مختلف مراجعه کنید می‌توانید بازتاب‌ها را عیناً ببینید. حتی برخی موارد بود که بعد از ارزیابی از واکنش مردم تغییراتی در نحوه اجرای آن صورت گرفت. مثلاً به محلات و مساجد محلی و خود مردم نقش بیشتری در توزیع کالاهای اساسی داده و نوعی تمرکززدایی در برخی موارد در اواخر کار ایجاد شد که در نتیجه انتقادات سازنده‌ای بود که مردم صورت می‌دادند. اما خب شرایط جنگ و خاص کشور اجازه نمی‌داد که تغییرات بیشتری ایجاد کنیم. البته بعد از پایان جنگ و تغییر دولت کلاً این سیستم از بین رفت و فرصت نیافتیم که بهتر و بیشتر آن را به روزرسانی کنیم. قطعاً برخی با حسن نیت انتقاد می‌کردند. اما عده‌ای هم بودند که به دلیل منافع خود و سودهایی که می‌خواستند ببرند مخالف اجرای سیاست‌های کوپنی بودند. از نظر من عمده‌ترین دلیل مخالفت برمی‌گردد به موضوع مهم دوزخی بودن دلار و ارز. در آن زمان دلار دولتی که به واردات کالاها و نیازهای اساسی مردم اختصاص می‌یافت ۷ تومان بود و دلار آزاد در بازار آزاد چیزی بین ۴۰ تا ۵۰ تومان مبادله می‌شد. این اختلاف قیمت منشأ اصلی برخی اعتراضات را فراهم می‌کرد. به این صورت که برخی افراد می‌خواستند که از رانت دولتی استفاده و با دلار ۷ تومانی اجناس را وارد کنند و بعداً اجناسشان را در بازار با دلار ۴۰-۵۰ تومانی بفروشند. اینجا خودش یک کار ناعادلانه صورت می‌گرفت. یعنی اجناس را به قیمت ۶ تا ۷ برابر قیمت واقعی به مردم بفروشد. دولت وقت آن زمان زیر بار این حرف نرفت. دولت نمی‌خواست که به اسم اقتصاد آزاد و بازار این فشار را به مردم عادی وارد کند. در نتیجه دولت می‌گفت وقتی یک

جنس را با دلار رسمی وارد می‌کنید با همان قیمت هم باید به دست مصرف‌کننده و مردم برسانید. اینجا بود که برخی افراد منفعت‌طلب و سودجو به مخالفت با دولت پرداختند و شاید منشأ اصلی مخالفت‌ها همین‌ها بودند. بعدها هم در دولت‌های آینده دیدیم که حتی در شرایطی که کشور دیگر جنگ نبود این اختلاف قیمت و دلار دو نرخ منشأ چه رانت‌جویی‌هایی شد. در

واقع باید بگویم همین بحث اختلاف قیمت دلار اصلی‌ترین مسئله اختلافی بود. بعد از جنگ هم دولت‌ها تلاش کردند که دلار را تک نرخ کنند که البته هنوز هم گویا موفق نشدند که این کار را صورت دهند. این افراد البته مخالفت خود را به شکل‌های دیگری بروز می‌دادند و حرف اصلی را نمی‌زدند. برخی بحث را تبدیل به اختلافات جناحی و سیاسی کردند که حتی تا به امروز هم این اختلافات تاریخی ادامه یافته است. البته در آن زمان هم در دولت شهید رجایی و هم در دولت میرحسین موسوی اکثریت مردم و شخص امام راحل پشت دولت ایستادند و نگذاشتند که سودجویان و رانت خواران فشار وارد کنند. خود امام بارها به صراحت از عملکرد اقتصادی دولت در زمان جنگ دفاع کردند. این خودش نشان از درست بودن عملکرد دولت در آن زمان در زمینه اقتصاد داشت. چون اکثریت مردم ایران هم که جزو طبقات فرودست و پایین جامعه بودند از این سیستم با تمام مشکلاتی که داشت رضایت نسبی داشتند. از طرف دیگر برخی انتقاد می‌کنند که شما نظام عرضه و تقاضای معمولی بازار را نباید دست کاری کنید. بگذارید با یک مثال جواب این دوستان که بعضاً شاید حسن نیت هم داشته باشند را بدهم. هم‌اکنون در دولت فعلی که چندان هم به اقتصاد برنامه‌ریزی شده اعتقادی ندارد و بیشتر رویکرد اقتصادی بازار آزاد دارد برای برخی روستاها که با کمبود آب مواجه هستند با تانکر آب می‌فرستند و کلی پول هزینه می‌کنند به مردم آب‌رسانی کنند. قطعاً از نظر من این کار خیلی درست و انسانی است. اما دوستانی که اعتقاد فکری به نظام بازار دارند چرا این کار را می‌کنند؟ خب یک جاهایی شما وظیفه انسانی دارید که مشکلات مردم را حل کنید. در زمان جنگ هم ما با جنگ و تحریم و امکان قطعی مواجه بودیم مانند هم‌اکنون که با خشکسالی مواجه هستیم و وظیفه انسانی ما حکم می‌کرد که به مردم کمک کنیم همان طور که دولت فعلی دارد به مردم آب‌رسانی می‌کند.

● **در شرایط فعلی کشور با تمام مشکلاتی که داریم و با توجه به تجربیات دوران جنگ و اقتصاد کوپنی، به نظر شما چگونه می‌توان از تجربه دوران جنگ و اجرای سیاست‌های رفاه اقتصادی آن زمان استفاده کرد؟ آیا نمی‌توان به نحوی آن سیاست‌ها را به قول معروف به روزرسانی کنیم و با شرایط فعلی کشور تطبیق دهیم؟ آیا سیاست‌های دوران جنگ و اقتصاد برنامه‌ریزی شده کوپنی به درد الان ما می‌خورد؟ و آیا می‌توان آن را تبدیل به یک نوع سیاست کارآمد و روزآمد برای وضعیت فعلی کشور در مقابل اقشار ضعیف جامعه کرد؟**

قطعاً شرایط کنونی کشور با زمان جنگ تفاوت کرده است. الان ما امکانات بیشتری داریم و با دست‌بازتر می‌توانیم برخورد کنیم ما با مشکلات و سختی‌ها و تنگناهای زمان جنگ مواجه نیستیم. در نتیجه به نظر من می‌توانیم با یک فراغ‌بال بیشتری برای بهبود وضعیت زندگی و معیشت مردم سیاستگذاری کنیم. متأسفانه هنوز هم بخش بزرگی از مردم ما برای تهیه نیازهای اساسی خود در زمینه خورد و خوراک و دیگر نیازهای مربوط به بهداشت و آموزش و مسکن با معضلات بسیاری دست به گریبان هستند. هنوز هم میلیون‌ها نفر از مردم زیر پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره) یا سازمان بهزیستی هستند. بر اساس آمارها چندین میلیون زن سرپرست خانوار داریم که برای تهیه نیازها خود و فرزندان خود با مشکلات مختلف درگیر هستند. در نتیجه به نظر من هنوز هم ضرورت اجرای یک سیاست عدالت اجتماعی درست و خوب احساس می‌شود. به هر صورت ما وظیفه داریم از اقشار فرودست جامعه حمایت کنیم. این جزو ارزش‌های انقلاب ما است. باید دوباره به این ارزش‌ها رجعت کنیم. اما برای اجرای این مطالبات باید شرایط روز را هم در نظر بگیریم. هم‌اکنون که دیگر درگیر جنگ نیستیم و ان‌شاءالله در آینده تحریم‌ها هم برداشته می‌شود. ما می‌توانیم کارهای بهتری انجام دهیم. به نظر می‌رسد با گسترش سیستم تعاونی که تجربه موفق‌تری هم بود در زمینه تولید و مصرف و ایجاد شرکت‌های تولیدی تعاونی یا استفاده از ظرفیت شرکت‌های مصرفی و توزیعی تعاونی در شهرهای مختلف می‌توانیم به این اهداف دست یابیم. به نظر من با ایجاد شبکه اجتماعی قوی در زمینه توزیع عادلانه‌تر کالاها می‌توانیم به اقشار فرودست جامعه کمک کنیم.



جنگی برای آینده

یک نماد ممتاز از توسعه‌گرایی دولت در دوران دفاع مقدس:
اصلاح الگوی مصرف وابسته به مثابه گام نخست حرکت به سوی توسعه ملی

موسسه دین و اقتصاد هر ساله در نیمه دوم شهریورماه سلسله جلساتی برای بررسی و ارزیابی تجربه دولت دفاع مقدس برگزار می‌کند. امسال هم این برنامه به شکل مرتب، در حال برگزاری است. از جمله شرکت‌کنندگان در این سلسله جلسات، دکتر

فرشاد مومنی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی



واقعیت این است که تجربه دفاع مقدس برای ایرانیان از منظر مدیریت توسعه، به برخی وجوه استثنایی و منحصر بفرد دارد که اگر بتوانیم به روش‌های علمی و با واکاوی‌های دقیق و صحیح آن را به نحو بایسته‌ای مطرح کنیم می‌توانیم از ذخیره دانایی بزرگ مستتر در آن برای فهم بهتر مشکلات اقتصادی ایران و همین‌طور پیدا کردن راه‌حل‌های پرمهرتر استفاده کنیم. یکی از وجوه مهم که کمتر مورد توجه قرار گرفته این است که از موج اول انقلاب صنعتی تا امروز تجربه جنگ تحمیلی ما با این که یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های ایران بوده از موارد نادر و منحصر بفردی است که در آن حتی یک وجب از خاک ایران از دست نرفته است. واقعیت این است که در دوره بعد از موج اول انقلاب صنعتی تقریباً در هر جنگی که درگیر شدیم بخش‌هایی از سرزمین‌مان را از دست داده‌ایم یا مثلاً فرض کنید تجربه جنگ تحمیلی از این نظر هم می‌تواند برای ما نمونه افتخارآفرینی باشد که با این که ایران با یکی از طولانی‌ترین جنگ‌ها در طول تاریخ خود روبه‌رو بود تنها در تجربه جنگ تحمیلی بین ایران و عراق است که حتی یک مورد تجربه ثبت شده از مرگ و میر ناشی از فحطی آبی‌دبی نداشته‌ایم. چنین چیزی بسیار قابل اعتنا و شگفت‌انگیز و بشدت نیازمند رمزگشایی است.

وجوه دیگری هم هست که می‌توان درباره آنها صحبت کرد. مثلاً این که برای نخستین‌بار در تاریخ اقتصادی ایران است که طی سال‌های جنگ از نظر عملکرد اقتصادی رکوردیابی ثبت شده که در دوره ۴۰ ساله اخیر همچنان بدون تکرار باقی مانده و اگر بخواهیم در سطح کلی درباره آن صحبت کنیم در ۴۰ ساله اخیر اقتصاد ایران ۱۷ قله عملکرد اقتصادی را به نمایش می‌گذارد که از این ۱۷ مورد ۱۴ مورد آن در دوران جنگ تحمیلی اتفاق افتاده است. برای مثال در زمان آغاز جنگ، جمعیت عراق حدود ۱۴ میلیون نفر و جمعیت ایران نزدیک به ۳۹ میلیون نفر و در حالی که ایران تقریباً ۳ برابر عراق جمعیت داشته درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت در همان زمان برای عراق ۲۶ میلیارد دلار بود اما این رقم برای ایران ۱۱ و شش‌دهم میلیارد دلار بوده است. به این معنا که ایران کمتر از نصف درآمد نفتی کشور عراق را داشته است. در آستانه جنگ تحمیلی ذخایر ارزی عراق نزدیک به ۳۵ میلیارد دلار و ذخایر ارزی ایران ۵ و شش‌دهم میلیارد دلار، بنابراین ذخایر ارزی عراق نزدیک به ۷ برابر ایران بوده است. این در حالیست که در پایان جنگ، ذخایر ارزی ایران تغییر نکرده و ذخایر ارزی عراق نزدیک به صفر شده است. البته بدهی‌های خارجی ایران هم نزدیک به صفر بوده و عراق با ۸۶ میلیارد دلار بدهی، جنگ را به پایان رسانده است.

شاید یکی از قابل‌اعتناترین نمونه‌های دیگر از این دست مربوط می‌شود به میزان اتکاء دولت‌ها به دیون‌سالاری بسط‌یافته‌تر در دوران جنگ، چیزی که برای من بسیار جالب است. یکی از کتاب‌هایی که به این منظور تهیه شده و به فارسی هم انتشار پیدا کرده تحولات تعداد کارمندان

فرشاد مومنی بود که به بحث اصلاح الگوی مصرف به عنوان یکی از شاخص‌های محوری توسعه‌گرایی پرداخت. آنچه می‌خوانید چکیده‌ای از سخنرانی ویرایش‌شده دکتر مومنی در این جلسه است.

گسترده روبه‌رو هستی که نشان می‌دهد چگونه این اتکالی فراينده به صادرات مبتنی بر خام‌فروشی برای اقتصادهای توسعه‌نیافته، زمینگیر شدن و انواع وابستگی‌ها را در کنار تشدید توسعه‌نیافتگی به همراه می‌آورد.

اگر به هر دلیل امکان چنین کاری وجود نداشته باشد پر کردن این شکاف می‌تواند تا مرز تهدید برای امنیت ملی و حفظ تمامیت ارزی و استقلال ملی و امکان اداره کشور از طریق اراده ملی جلو رود و آنها را ناممکن کند. همچنین اگر از این زاویه تجربه تاریخی ایران را در موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی مطالعه کنید یعنی زمانی که اوضاع و احوال از لحاظ سطح پیچیدگی بسیار ساده‌تر از وضع کنونی بود به خوبی ملاحظه می‌کنید که در حالی که شکاف بین بنیه

تولیدی و الگوی مصرف در ایران در دوره قاجاریه بسیار ناچیز بود ولی برای پرکردن آن شکاف دولت‌های قاجار مجبور شدند هزینه‌های سنگینی بپردازند. این که در تاریخ اقتصادی

ایران ملاحظه می‌کنید که در اثر سهل‌انگاری‌های ایشان در دوره‌های طولانی بخش بزرگی از نوامیس اقتصادی ایران در اختیار خارجی‌ها قرار گرفته بود از این زاویه قابل درک است.

تا مدت‌های طولانی دولت‌های قاجار برای پرکردن این شکاف ناگزیر بودند که امتیاز انحصاری نشر اسکناس را به خارجی‌ها واگذار کنند، امتیاز اداره گمرکات و سیاستگذاری برای آن را به خارجی‌ها واگذار کنند و هر کدام از اینها نشان‌دهنده این

است که هر نوع غفلت و سهل‌انگاری در زمینه بی‌اعتنایی به الگوی مصرف می‌تواند پرهزینه باشد. نکته کلیدی در اینجا

که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد این است که نظام صنعتی تولیدی مدرن در ذات خود مهمترین کاری که می‌کند خلق نیازهای جدید است و وقتی الگوی مصرف جامعه پیوندی

با بنیه تولید ملی نداشته باشد معنای گسترش و تعمیق وابستگی به دنیای خارج و افزایش شکافی است که برای

پرکردنش باید هزینه‌های بزرگ پرداخت. نکته دیگری که مسئله دقت و حساسیت در مورد الگوی مصرف را بسیار

خوب به نمایش می‌گذارد این است که یکی دیگر از وجوه پویایی الگوی مصرف این است که مصرف‌هایی که در کوتاه مدت، لوکس و تجملی محسوب می‌شوند در صورت استمرار

تبدیل به مصرف‌های ضروری می‌شوند و ناتوانی یک دولت ملی در تأمین آنها می‌تواند بحران مشروعیت و هزینه‌های سنگینی به همراه داشته باشد.

نکته دیگری هم به عنوان بحث مقدماتی مطرح می‌کنم تا اهمیت این مسئله در کشورهای در حال توسعه مشخص

شود و متوجه شوید در دوران رونق نفتی از این ناحیه چه بر سر ایران آمده و آن این است که وقتی به تجربه توسعه

کشورهای موفق نگاه می‌کنید می‌بینید طرز نگاه به مصرف نیز پویایی‌های خاص خود را دارد. به این ترتیب که گرچه در گام‌های نخست مصرف‌گرایی به‌شدت تقبیح می‌شود اما با

ارتقای بنیه تولید ملی و رسیدن به قابلیت تولید انبوه، رویکرد جدیدی به مصرف در دستور کار قرار می‌گیرد.

با این ملاحظات اگر وارد تجربه ایران شویم برای نخستین‌بار در تاریخ اقتصادی ایران در سال ۱۳۴۸ است که درآمدهای نفتی کشور از مرز یک میلیارد دلار عبور می‌کند. در مجموع تا آن زمان ایران کشوری بود با ساخت مسلط یک اقتصاد

دولت فرانسه را در دوره ۶ ساله جنگ جهانی دوم با تحولات کارمندان دولت ما در دوره ۸ ساله جنگ تحمیلی مقایسه کرده است. در این مقایسه مشاهده می‌شود تعداد کل کارمندان دولت در فرانسه از حدود ۷۰۰ هزار نفر در سال

آغازین جنگ جهانی دوم به حدود دو میلیون نفر در سال پایانی جنگ رسیده یعنی در فاصله سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۳۹ تحولی تقریباً سه برابری را در این زمینه مشاهده می‌کنیم

در حالی که وقتی به تجربه ایران نگاه می‌کنیم می‌بینیم کل کارمندان دولت که در آغاز جنگ حدود یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بودند در سال پایانی جنگ به یک میلیون و ۴۹۲ هزار نفر رسیده که واقعا یک شاهکار حیرت‌انگیز و نیازمند به

رمزگشایی‌های عالمانه است.

اما در میان همه وجوه یاد شده، آنچه در این جلسه بیان خواهد شد مسئله اصلاح الگوی مصرف در دوران جنگ تحمیلی است.

سال گذشته که این توفیق را داشتم بحث تولیدمحوری در دوران دفاع مقدس را توضیح دهم روی این مسئله تأکید

کردم که تولید در ذات خود دارای ویژگی‌ها و محدودیت‌هایی است که فقط تحت یک اراده آگاهانه و مبتنی بر برنامه‌ریزی می‌تواند ارتقاء پیدا کند و در این صورت بدهی است از این

طریق امنیت ملی، توان رقابت اقتصاد ملی و همین‌طور کیفیت زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یکی از

مهمترین و راهبردی‌ترین اقدام‌هایی که یک دولت توسعه‌گرا انجام می‌دهد، تنظیم کردن الگوی مصرف براساس وضعیت

بنیه تولید ملی است. از ربع پایانی قرن ۱۸ تا به امروز حتی یک مورد تجربه موفق در زمینه توسعه وجود ندارد که در

این این مراقبت ویژه در دستور کار جدی قرار نداشته باشد.

از منظر ملاحظات سطح توسعه در پاسخ به این سؤال که چرا کنترل مصرف و تمرکز بر نیازهای اساسی و حداقل‌سازی

تخصیص منابع به مصرف‌های لوکس از مهمترین پیش نیازهای حرکت به سمت توسعه هستند؟ چند نکته قابل

طرح است. نکته اول مربوط می‌شود به تفاوت بنیادی میان الگوی تولید و الگوی مصرف، به این معنا که اگر یک دولت

توسعه‌گرا اراده کند بنیه تولیدی خود را به استانداردهای روز دنیا نزدیک کند، انجام آن مستلزم یک برنامه‌ریزی با

تمهیدهای فراوان است. آن تمهیدات، ترکیبی از تمهیدات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نهادی و سیاسی است. البته

این کار بسیار زمان‌بر و نیازمند سطح بالایی از اندیشه‌ورزی است. در حالی که برای تطبیق دادن الگوی مصرف یک

جامعه با استانداردهای روز مصرفی دنیا اگر اراده‌ای شکل بگیرد به شرطی که فقط منابع مالی برای آن فراهم باشد،

در یک زمان بسیار کوتاه چنین چیزی امکان‌پذیر است. نکته اساسی مطرح در اینجا این است که هزینه‌های غفلت از ارتقای بنیه تولید ملی و رها کردن الگوی مصرف برای

اقتصادهای در حال توسعه بسیار بالا است. منطق این مسئله هم روشن است وقتی مصرف‌هایی را در دستور کار قرار دهیم

که فراتر از بنیه تولید ملی است، باید برای تأمین نیازها، کالایی را برای عرضه کردن داشته باشیم که مورد تقاضای

بازار جهانی هم باشد. این مورد برای یک اقتصاد توسعه‌نیافته اغلب مواد خام و مواد معدنی بوده است. شما با یک ادبیات

قلمرو راه

پرونده اصلی
شماره
پنجم
شهریور
۱۳۹۴
۳۰



آمریکایی‌ها به
شاه گفته بودند
اگر قرار باشد با
الگوی مصرفی که
از سال‌های ۱۳۵۲
تا ۱۳۵۶ ایجاد شده
بخواهیم ایران را
اداره کنیم در یک
افق زمانی ۱۰ ساله
یعنی تا سال ۱۳۶۵
برای این که ایران
یک دوره بدون
بحران را سپری
کند حداقل باید
۶۳ میلیارد دلار
واردات داشته باشد.
دقت کنید ایران تا
حول و حوش ۱۳۵۰
واردات حدوداً یک
میلیارد دلاری
داشت



معیشتی عمدتاً روستایی و کشاورزی که ویژگی مهم آن خودبسندگی نسبی است اما در موج اول شوک نفتی در سال‌های ۵۶-۵۲ بالاترین و جدی‌ترین سهل‌انگاری در سطح توسعه که از سوی مدیریت اقتصادی آن زمان صورت گرفته، ایجاد کردن یک شکاف بزرگ میان بنیه تولید و الگوی مصرف است.

همه شما کم‌وبیش شنیده‌اید بلندپروازی‌هایی که در شوک اول نفتی پدیدار شد شاه را به این جمع‌بندی رساند که یک تیم مهندسی مشاور خارجی را به ایران فرا خواند و به اصطلاح با هم‌تاهای ایرانی‌شان گروهی را تشکیل دهند که بعداً به نام «گروه ستیران» معروف شدند. مأموریت آنها این بود که برنامه رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ را برای شاه ساماندهی کنند. وقتی اینها شروع به کار کردند در ایران مستنداتی وجود آورد که حکایت از این داشت که بی‌سابقه‌ترین سطح حمایت و پشتیبانی از این مطالعه صورت گرفته و اینها برای دستیابی به اسناد و مدارکی که مورد نیاز بود در سطح اقتدار شاه به اسناد مورد نظر دست پیدا می‌کردند اما وقتی خلاصه گزارش خود را در اختیار شاه قرار دادند باعث عصبانیت شدید او شد. دلیل مسئله این بود که آنها نشان داده بودند به اعتبار طیف وسیعی از سهل‌انگاری‌ها که مهمترین آنها ایجاد یک شکاف بی‌سابقه بین بنیه تولیدی و الگوی مصرفی در دوره شکوفایی درآمد نفتی است، شاه نه تنها نباید برای رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ خیالبافی کند بلکه ایران در آستانه نابرابری‌ها و ناهنجاری‌های خیلی جدی در حیطه‌های اقتصادی اجتماعی در آینده است. از زاویه بحث ما مهمترین نکته‌ای که مطرح کرده بودند این بود که اگر قرار باشد با الگوی مصرفی که از سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ ایجاد شده بخواهیم ایران را اداره کنیم در یک افق زمانی ۱۰ ساله یعنی تا سال ۱۳۶۵ برای این که ایران یک دوره بدون بحران را سپری کند حداقل باید ۶۳ میلیارد دلار واردات داشته باشد. دقت کنید ایران تا حول و حوش ۱۳۵۰ واردات حدوداً یک میلیارد دلاری داشته و در یک فاصله زمانی کوتاه به اعتبار ملاحظاتی که راجع به پویایی‌های مصرف مورد اشاره قرار گرفت پیش‌بینی کرده بودند اگر بیش از ۶۰ میلیارد دلار واردات نداشته باشد در سال ۱۳۶۵ کشور قطعاً با بحران روبه‌رو خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی شاید در عرصه توسعه‌گرایی یکی از بزرگترین افتخاراتی که از جنبه اقتصادی بتواند عرضه کند آن است که در ۱۰ ساله اول پس از پیروزی انقلاب توانسته یک تحول بزرگ در الگوی مصرف کشور ایجاد کند مسئله اساسی این است که در این ۱۰ سال کشور ۸ سال با جنگ درگیر بوده بنابراین اگر واقعا این اصلاح بنیادی صورت گرفته باشد که گرفته است بخش بزرگی از این افتخار به مدیریت اقتصادی کشور در دوره سال‌های جنگ تحمیلی برمی‌گردد. من دو مثال در این زمینه مطرح می‌کنم تا هم نشان دهم اراده و برنامه‌ای پشت این دستاورد بوده و هم این که توضیح دهم که در غیاب یک اعتماد تمام عیار میان دولت و ملت و تفاهم نسبی روی برخی اصول در سطح کل حاکمیت تحقق چنین کارنامه‌ای ناممکن می‌شد.

مثال اول در این زمینه تدبیری است که در صنعت داروسازی انجام شد. در چارچوب طرح ژنریک که در دوره مسئولیت مرحوم دکتر کاظم سامی طراحی شد و این ایده تا پایان جنگ استمرار پیدا کرد، تمهیدی اندیشیده شد که از یک سو سهم برند چندملیتی‌ها را در قیمت اعلام شده دارو در ایران حذف کنیم. بر این اساس ما در فرایند تولید دارو از وارد کردن داروهای ساخته شده تحت نام چندملیتی‌ها صرف‌نظر کردیم و رو آوردیم به این که مواد اولیه شکل‌دهنده داروها را به اندازه نیاز از خارج تأمین کنیم و خودمان با امکاناتی که داخل داریم، آن دارو را بسازیم. این موضوع افزایش جهشی ضریب خوداتکایی در تولید دارو را در کشور پدید آورد و از منظر رفاه شهروندان هم این پدیده حیرت‌انگیز بود چون سهم فراملیتی‌ها از قیمت نهایی دارو حذف شد. براساس گزارش‌های رسمی

شواهد موجود دقیقاً حکایت از تحقق پیش‌بینی استاد فقید دارد. در این سال یعنی ۱۳۶۴ ما کمترین رشد نقدینگی و کمترین نرخ تورم را طی ۴۰ ساله اخیر تجربه کردیم. از ۱۴ رکوردی که عرض کردم در تاریخ اقتصادی ایران بی‌سابقه است ۲ رکود مربوط می‌شود به سال ۶۴ که کمترین رشد نقدینگی در ۴۰ ساله اخیر و کمترین نرخ تورم را تجربه کردیم.

نکته آموزنده این تجربه به‌ویژه آن است که به جای تحمیل فشار به مردم، مرحوم عالی‌نسب فشار را روی دستگاه‌های دولتی گذاشت و یک سختگیری بی‌سابقه‌ای انجام دادند. به نظر من یکی از رموز موفقیت در دوره جنگ این بود که تحت راهنمایی‌های استاد فقید این دقت وجود داشت که هر اقدام اصلاحی در سطح بالاتری ابتدا درون دولت به عمل می‌آمد و سطح پایین‌تری را از مردم توقع می‌کردند. از منظر قاعده‌گذاری در کل سال‌های جنگ دولت یک نظارت تمام عیار در زمینه نوع اقلام وارداتی اعمال می‌کرد.

امروز هم اگر ایران بخواهد از شرایط بحرانی اقتصادی خارج شود هیچ چاره‌ای ندارد که بازنگری بنیادی در الگوی مصرف و از این ناحیه یک بازنگری جدی در سیاست‌های وارداتی خود را در دستور کار قرار دهد. اگر بخواهیم راه اصولی برای برون‌رفت از این شکاف خطرناک ارائه کنیم راه اصولی این است که هم در سازه‌های ذهنی نظام تصمیم‌گیری هم در نظام قاعده‌گذاری آنها و هم در نظام توزیع منافع باید یک بازبانی بنیادی در مسیر تولید محور کردن اقتصاد ایران انجام دهیم اما متأسفانه در مواردی شاهدیم که هنوز هم به جای این که ارتقای بهره‌وری بخش تولید در دستور کار قرار گیرد و سرمایه‌گذاری‌ها در این حیطه انجام شود و به‌جای این که از تولیدکننده‌ها کیفیت طلب کنند که توان رقابت افزایش پیدا کند فشار می‌آورند برای افزایش نرخ ارز. یعنی گویی در اقتصاد ایران بهره‌وری و بنیه تولیدی هیچ جایگاهی در توان رقابت ندارد و همه چیز از طریق شوک‌های وارده به قیمت‌های کلیدی باید اعمال شود و این دور باطل است که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را به ایران تحمیل می‌کند و باید امیدوار بود برای دوره پست‌اتفاق سطح هوشمندی‌ها افزایش پیدا کند.

که در سازمان برنامه وجود دارد، می‌توان حتی قیمت اسمی دارو در سال ۶۷ را با قیمت دارو در سال ۵۶ مقایسه کرد که قیمت دارو در سال ۶۷ در ایران حتی بر اساس قیمت‌های اسمی ارزانتر از سال ۵۶ بوده است. از منظر اتکاء به خارج هم در همان گزارشی که سال ۱۳۶۹ توسط سازمان برنامه و بودجه ارائه شد محاسبه کرده بودند که اگر ما می‌خواستیم در زمان جنگ با الگوی مصرف دارو در سال ۵۶ مسیر خود را ادامه دهیم، کشور در سال ۶۸ حداقل باید ۱۴/۵ میلیارد دلار صرف واردات دارو می‌کرد، این در حالی است که در فاصله پیروزی انقلاب تا پایان جنگ هرگز کل واردات ما در زمینه دارو از ۵۰۰ میلیون دلار عبور نکرده است!

نکته دیگری که به عنوان مصداق عملی برای تدابیر و برخورد فعال و آگاهانه در دوره ۱۰ ساله پس از پیروزی انقلاب در زمینه اصلاح الگوی مصرف می‌توانم ذکر کنم این است که ما سال ۶۵ را در حالی بدون بحران سپری کردیم که میزان وارداتمان کمتر از یک ششم آن چیزی بود که در مطالعه ستیران به عنوان آستانه بروز بحران مطرح شده بود. مسئله اساسی‌تر هم این بود که چالش‌ها و دشواری‌هایی که اقتصاد و جامعه ایران با آن درگیر بود، بسیار فراتر از آن چیزی بود که در مطالعه ستیران مورد توجه قرار گرفته بود. برای مثال نرخ رشد جمعیت دوبرابر رقمی بود که آنها در نظر گرفته بودند و ما چند میلیون مهاجر افغانی و عراقی را هم علاوه بر جهش نرخ رشد جمعیت پذیرفته بودیم.

می‌خواهم نکته‌ای را که کمتر مورد توجه قرار گرفته در این زمینه مطرح کنم و آن این است هنگامی که دولت درصدد تدوین لایحه بودجه سال ۱۳۶۴ قرار داشت بر اساس این واقعیت که سال‌های ۶۲ و ۶۳ پربرون‌ترین سال‌های درآمدی ۱۰ ساله پس از انقلاب برای ایران بود اما پیش‌بینی استاد فقید مرحوم عالی‌نسب این بود که این روند استمرار نخواهد داشت و این خطر وجود دارد، اگر ما یک سختگیری بزرگ در حیطه رفتارهای مالی نکنیم آن چالاکي لازم برای اداره اقتصاد جنگی از بین می‌رود. به خاطر دارم که سختگیری‌های ایشان کار را به جایی رسانده بود که تمام دستگاه‌های اجرایی به نخست‌وزیر، رئیس‌جمهور و رهبری وقت شکایت بردند.

قلمرو رزاه

پرونده اصلی
شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۳۱

هنگامی که دولت درصدد تدوین لایحه بودجه سال ۱۳۶۴ قرار داشت بر اساس این واقعیت که سال‌های ۶۲ و ۶۳ پربرون‌ترین سال‌های درآمدی ۱۰ ساله پس از انقلاب برای ایران بود اما پیش‌بینی استاد فقید مرحوم عالی‌نسب این بود که این روند استمرار نخواهد داشت

زهره اسکندری دورباطی
پژوهشگر فقر شهری و معیشت پایدار



شهروند شدن رویای کم‌درآمدهای شهری

مقدمه‌ای بر بررسی آسیب‌شناختی سیاست‌های اجتماعی
در قبال اسکان غیررسمی در ایران

مطالعات حکایت از آن دارد که گسترش محله‌ها و سکونتگاه‌های محروم شهری با موج مهاجرت روستاییان به شهرها پس از اصلاحات ارضی و رشد سریع شهرهای بزرگ در پی صنعتی شدن، امکان دسترسی به بازار کسب و کار برای شهرهای کوچک همزمان با تهیه نخستین طرح‌های جامع شهری رخ داده است. موج دوم پس از انقلاب اسلامی در پی آسان‌گیری برای سکونت و تغییر کاربری زمین شهری، سپس جنگ تحمیلی و کوچ اجباری ناشی از جنگ، چهره خاص سکونتگاهی را شکل داده است. چهره سوم پس از جنگ و سیاست‌های تعدیل اقتصادی و آزادسازی قیمت زمین دولتی آغاز می‌شود. در این دوره سرریز کم‌درآمدهای شهری نیز به این محدوده‌ها با سرعت بیشتری نسبت به قبل افزوده شد و تصویر اجتماعی

◀◀ اسکان غیررسمی



و کالبدی متفاوت از دوره‌های قبل را شکل داده است. نسل‌های مختلف با آرزوها و خواست‌های متفاوت در حاشیه زندگی به سرعت در حال تغییر شهرها و به دنبال آن افزایش شکاف طبقاتی، تبعیض و رشد فقر شهری ویژگی اصلی این دوره است. گفت‌وگو با اهل محل در این سکونتگاه‌ها حاکی از احساس ناامنی سکونت و تلاش برای شهروند شدن است. خاطره هراس از تخریب سرپناه و رشوه برای ساخت شبانه آن، همسایه‌داری و حمایت درونی در استفاده از آب و برق شریکی و همکاری در ساخت خانه، خرید قسطی مصالح ساختمانی دست دوم، ارتقای مرحله‌ای و تدریجی خانه و پاسبانی به نوبت برای خشت روی خشت گذاشتن، حرکت جمعی زنان و کودکان در مقابل بلدوزر و گاهی شورش و درگیری خاطره مشترک است که بارها و بارها نقل می‌شود؛ امنیتی که بسیاری از اهل محل هنوز از آن مطمئن نیستند.

همزمان با سخت جانی اهل محل، سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه کشور نیز سعی به اصلاح وضع موجود داشته است. سیاست‌های اجتماعی تأمین مسکن، برنامه توانمندسازی و ساماندهی و هم‌اکنون بازآفرینی، جامع‌نگری و نگاه یکپارچه به توسعه شهری نمونه‌ای از این نوع عقلانیت در سیاست‌گذاری، برای شهروند دانستن کم‌درآمدهاست. سابقه این تلاش پس از انقلاب از تحقیقات دانشگاهی دکتر پرویز پیران دهه ۶۰ آغاز شد. مرکز مطالعات شهرسازی و معماری ایران نیز پژوهشی را در اکبرآباد تهران در سال ۱۳۷۳ انجام داد. ضوابط و مقررات شهری به عنوان عاملی برای بیرون راندن کم‌درآمدها از فضای رسمی شهر، تجربیات جهانی و راهبرد شهروند دانستن کم‌درآمدها و توانمندسازی آنها در این پژوهش مطرح شد.

پس از آن شرکت عمران و بهسازی شهری ایران در سال‌های پایانی برنامه دوم توسعه در سال ۸-۱۳۷۷ برای نخستین‌بار طرحی با عنوان «ساماندهی و توانمندسازی محله باباییان زاهدان» را از محل اعتبارات عمرانی

توسط مهندسین مشاور معمار تهیه کرد. در برنامه سوم توسعه، این شرکت، مفهوم «توانمندسازی اسکان غیررسمی» را در ادبیات برنامه‌ریزی شهری کشور بدعت گذارد. اسکان غیررسمی واژه‌ای حقوقی است و بر امنیت سکونت و سند مالکیت تأکید دارد. از برنامه سوم توسعه وجود این محله‌ها در برنامه‌های توسعه کشور از طریق مبادله موافقت‌نامه با همین نام با سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی رسمیت یافت. این شروع حرکتی تازه در شهرسازی کشور و همچنین سرآغاز چالشی است که هنوز با وجود گذشت نزدیک به دو دهه در سطح قانونگذاری و تهیه طرح‌های جامع، مطرح و محل مناقشه و گفت‌وگو است اگرچه برای ایجاد وفاق، تهیه «سند ملی توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی» با مشارکت و همکاری متخصصان و صاحب‌نظران کشور و دست‌اندرکاران از سال ۷۸ آغاز شد. در همین سال همکاری با بانک جهانی نیز مطرح شد. این همکاری که تا سال ۱۳۸۸ ادامه یافت و فرصت بهره‌مندی از تجربه جهانی در روش مدیریت این سکونتگاه‌ها را فراهم ساخت. در بهمن ۱۳۸۲ سند، به تصویب هیأت وزیران رسید. نکته اینجاست که تدوین سند پیش از شروع همکاری با بانک جهانی، بر اساس قانون برنامه سوم توسعه، در دستور کار شرکت عمران و بهسازی شهری قرار گرفته بود و در زمان شروع همکاری با بانک تحت عنوان اسکان کم‌درآمدها در ایران، تصویب آن را در بالاترین سطح نظام اجرایی کشور سرعت بخشید. از این پس این الگوی سکونت به عنوان راهکار کم‌درآمدها برای تأمین سرپناه در میان گروهی از تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان پذیرفته شد و ساختار ویژه نهادی- مدیریتی برای پرداختن به این مسئله در قالب ستادهای توانمندسازی استانی و ملی شکل گرفت و دبیرخانه ستاد ملی در چارت سازمانی شرکت عمران بهسازی شهری شکل گرفت. این دبیرخانه با استفاده از تجربه طرح همکاری با بانک جهانی تلاش کرد چرخه برنامه‌ریزی مشارکتی با دست‌اندرکاران و اهل محل را تهیه و پیش برد. با شروع برنامه چهارم توسعه طرح جامع مسکن کشور تهیه و

موضوع سکونتگاه‌های غیررسمی فصل مستقلی را در این طرح تشکیل داد. حاصل این طرح قانون ساماندهی تولید و عرضه مسکن بود. این قانون برای نخستین‌بار با صراحت مفهوم سکونتگاه‌های غیررسمی را به عنوان مفهوم اصلی تعریف و تکالیفی برابر با سایر محدوده‌های رسمی به عهده وزارت مسکن و شهرسازی وقت گذاشت. از سال ۱۳۹۲ رویکرد بازآفرینی شهری در شرکت عمران و بهسازی مطرح و در قالب «سند ملی راهبردی احیاء، بهسازی و نوسازی و توانمندسازی بافت‌های فرسوده و ناکارآمد شهری» تبیین و در سال ۱۳۹۳ به تصویب هیأت وزیران رسید. در سال ۱۳۹۴ دستور کار شهری تازه‌ای تهیه که بر اساس آن «نگاه یکپارچه و در برگیرنده» در طرح‌ریزی شهری مطرح شده است. این رویکرد به شناخت نقش این محله‌ها در سطح شهر و ایجادساز و کار ایفای این نقش از طریق مسئولیت‌پذیری متقابل شهروندان و مدیریت شهری تأکید دارد و اجرای این برنامه را از طریق نهادهای محلی، بخش خصوصی و شهرداری‌ها دنبال می‌کند.

نامگذاری این محله‌ها نیز فراز و نشیب زیادی را طی کرده است؛ از حاشیه نشینی، غیررسمی، غیرمتعارف، فرودست، غیرمجاز تا امیدوار و ناامید. این القاب توسط سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان برای جانداختن موضوع و تأمین بودجه استفاده شد؛ غافل از این که در زمان دعوت اهل محل برای مشارکت و همکاری به صورت گلايه از طرف مردم مطرح می‌گردد. از درس آموخته‌های نامگذاری این است که در هر موضوعی برای کار با مشارکت مردم از مفاهیمی که بار ارزشی خاص و منفی دارد پرهیز شود. در زمان قانون‌نویسی باید مراقب بود مفاهیمی به کار نرود که پیامدهای منفی برای شهروندان داشته باشد. گفتنی است در دوره بازآفرینی تأکید بر احیای هویت محله‌ای و تلاش برای حذف برچسب‌ها و جایگزین کردن مفهوم «محله‌های هدف» به جای سایر نام‌هاست؛ تلاشی که در قوانین در حال تهیه تحقق یافته است.

اکنون در آستانه دومین دهه از تصویب «سند ملی توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی» کشور ما وارد مرحله چهارم از شکل‌گیری گونه جدیدی از محلات محروم شهری شده است. محله‌هایی که عمدتاً حاصل کوچ اجباری اهل محل از زادگاه خود به خاطر خشکسالی هستند. پدیده نوظهوری که مسئولان با مدیریت آن ناآشنا و تصور و پیشفرض آنها یکی دانستن این‌گونه سکونتگاه با انواع مشابه در وضع موجود است. در حالی که به ضرورت، اسکان موقت زلزله‌زدگان و جنگ‌زده‌ها اولویت داشته است. به عنوان مثال استان سیستان و بلوچستان از قربانیان سوءمدیریت منابع آب و خشکسالی است که الگوی سکونت در آن تحت تأثیر قرار گرفته و مردم ساکن در روستاها و برخی شهرها شبانه خانه‌های خود را ترک می‌کنند. هشدار برای نیاز به ظرفیت‌های تازه در مدیریت فرابخشی سرزمین و تهیه طرح و برنامه جدید که از نظر متخصصان منابع طبیعی می‌بایست در چارچوب مدیریت یکپارچه حوزه‌های آبخیز و منابع آب فارغ از تقسیمات سیاسی انجام شود. در شرایط موجود تهیه طرح‌ها و برنامه‌هایی مورد نیاز است که امکان گفت‌وگو و تعامل و احترام متقابل را بین گروه‌های مختلف اجتماعی و محلات ترویج و تقویت کند. احترام به توانایی‌های موجود در محله‌های هدف اعم از تأمین سرپناه برای حفظ خانواده، تلاش برای ارتقای معیشت و تاب‌آوری در برابر مشکلات ناشی از شوک‌های مختلف اقتصادی و طبیعی. واقعیت این است که حل مشکلات و مسائل مبتلابه سکونتگاه‌های «هدف» حدود ۱۰ میلیون نفری در حال رشد از طریق این محلات به تنهایی شدنی نیست و نیاز به درک متقابل، آموزش و توانمندسازی نه فقط محدوده‌های هدف که کل جامعه دارد.





داستان کالایی شدن سرپناه!

بررسی چالش‌های مسکن در سکونتگاه‌های غیررسمی در گفتگو با فردین یزدانی

بوده است؟ با این پرسش محوری به سراغ فردین یزدانی، از کارشناسان اقتصاد زمین و مسکن، رفتیم تا ضمن مروری کوتاه بر تاریخ و آمارهای مرتبط با سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه شهرها، به این پرسش بپردازیم. همچنین از او خواستیم تا به عنوان مدیر علمی طرح جامع مسکن، اندکی در مورد این طرح، شاخص فقر مسکن، جایگاه سکونتگاه‌های غیررسمی در طرح مذکور و سیاست‌های پیشنهادی برای رفع مسائل این سکونتگاه‌ها توضیح دهد.

یکی از اصلی‌ترین مسائل مرتبط با سکونتگاه‌های

غیررسمی و حاشیه‌نشینی، مسئله مسکن و چگونگی بهره‌برداری از زمین در این بافت‌ها و مناطق شهری است. با توجه به این نکته، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که نقش سیاست‌گذاری‌های کلان مؤثر بر الگوی اقتصادی زمین و مسکن، در شکل‌گیری و رشد این محدوددها چه

مرجان نمازی

قلمرو راه

اسکان غیررسمی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۳۴

سیاست‌های تعدیل ساختاری بود که طبیعتاً به بازار زمین و مسکن هم مرتبط می‌شد. تأثیر این سیاست‌ها بر رشد سکونتگاه‌های غیررسمی چگونه بود؟

تعدیل ساختاری در این زمینه بسیار مهم است، اما تنها عامل دخیل در گسترش این سکونتگاه‌ها نبوده است. در سال ۱۳۷۲ دوره قانونی ماده ۶ قانون زمین شهری که بر اساس آن دولت می‌توانست زمین‌های دایر بالاتر از ۱۰۰۰ متر را مصادره و واگذار کند، به اتمام رسید و دست دولت در واگذاری زمین بسته شد. در کنار این مسئله، دولت بر مبنای سیاست‌های تعدیل ساختاری، از سال ۱۳۷۲ بتدریج از سیاست واگذاری زمین حمایتی به سمت آزادسازی قیمت‌ها در بازار زمین و به عبارت دیگر واگذاری زمین به قیمت بازار رفت. به اضافه این که بر مبنای سیاست تعدیل، دولت سیاست‌های مدیریت شهری را تغییر داد و شهرداری‌ها را خودکفا اعلام کرد، بنابراین درآمد شهرداری‌ها وابسته به ساختمان از طریق فروش تراکم و غیره شد. از این به بعد شهرداری‌ها به مرکزی فعال و قوی در بازار زمین تبدیل شدند و در نتیجه آن بازار به تدریج به سمت انحصار در زمین و ساختمان حرکت کرد و توسط سرمایه‌های کلان تجاری‌تر شد. مقیاس سرمایه‌گذاری در بخش زمین و ساختمان بالا رفت و در نتیجه افراد فقیرتر چندان قدرت ورود به بازار نداشتند و از این بازار کنار گذاشته شدند. سیکل‌های بازار مسکن هم از دهه ۷۰ به بعد شدت

تقریباً در دهه پنجاه و برای نخستین بار در تهران شکل گرفته‌اند. اینها نتیجه تحولاتی هستند که به عنوان نمونه می‌توان به افزایش جمعیت و جابه‌جایی‌های جمعیتی ناشی از اصلاحات ارضی اشاره کرد. همچنین حکومت وقت، برای ارتقای سطح تهران به عنوان پایتخت، طرح‌ها و برنامه‌های جامع را در پیش می‌گیرد مثلاً حد قطعات تفکیک زمین را بالا می‌برد تا هر کسی نتواند در تهران ساکن شود. به علاوه به دلایلی چون فقر، بیکاری و مشاغل غیررسمی همه نمی‌توانستند وارد دایره رسمی بازار مسکن شوند. بنا به دلایلی اینچنینی، بخشی از مردم که امکان لازم برای رفع نیازشان به زمین را از طریق بازار رسمی نداشتند، سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه‌نشینی‌ها را شکل می‌دهند. بعد از پیروزی انقلاب هم به دلیل تداوم مسائلی چون فقر و نابرابری اقتصادی و اجتماعی این روند تشدید می‌شود و سیاست رسمی هم نمی‌توانست آنها را پوشش دهد.

● یکی از دلایل عمده گسترش پدیده حاشیه‌نشینی در دوران بعد از انقلاب، درگیری جامعه با عوارض جنگ تحمیلی و مهاجرت آوارگان جنگ‌زده به شهرهای بزرگ و مرکزی بود که چندان به سیاست‌های زمین و مسکن مرتبط نیست. اما در دهه ۷۰ که رشد بی‌سابقه‌ای را در این پدیده شاهد بودیم، دولت سازندگی در حال اجرای گسترده

● اخیراً وزیر راه و شهرسازی اعلام کرد نزدیک به ۱۸ میلیون نفر از ۵۵ میلیون نفر جمعیت شهری در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند. از این تعداد چند نفر در سکونتگاه‌های غیررسمی و چند نفر در بافت‌های فرسوده سکونت دارند؟ سکونتگاه‌های غیررسمی یا حاشیه‌نشین شهری شامل زمین‌هایی خارج از محدوده فیزیکی شهر می‌شوند که سند رسمی ندارند و مردم بدون هیچ طرح و نقشه‌ای در آن به طور تدریجی سکونتگاه می‌سازند و در آن سکونت پیدا می‌کنند. یک مجموعه زمین دیگر داخل شهرها داریم که به آنها بافت‌های فرسوده می‌گویند. اینها سالهاست به دلایل مختلف تبدیل به اموال شده‌اند. البته یکسری از آنها هم به صورت کارگاه‌های مختلف درآمده و یکسری هم متروکه‌اند. اینها هم دچار نوعی رانده‌شدگی از جامعه هستند و به نوعی به لحاظ اجتماعی حاشیه شهر محسوب می‌شوند. بنابراین آمار ۱۸ میلیونی مجموع این دو را شامل می‌شود. در واقع طبق برآوردها بین ۱۰ تا ۱۱ میلیون جمعیت ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی هستند و بقیه در بافت‌های فرسوده ساکن‌اند.

● به لحاظ تاریخی این سکونتگاه‌ها چه موقع شکل گرفته‌اند؟ و این شکل‌گیری چه نسبتی به سیاست‌های مرتبط با زمین و مسکن داشته است؟

با دید تاریخی می‌توان گفت سکونتگاه‌های غیررسمی

سکونتگاه‌های غیررسمی تقریباً در دهه پنجاه و برای نخستین بار در تهران شکل گرفتند. اینها نتیجه تحولاتی هستند که به عنوان نمونه می‌توان به افزایش جمعیت و جابه‌جایی‌های جمعیتی ناشی از اصلاحات ارضی اشاره کرد

گرفت. بنابراین سیاست تعدیل اقتصادی که توسط دولت سازندگی آغاز شد و در بخش زمین و مسکن و ساختمان، شهرداری وقت پیشناز آن بود و آن را با قوت پی می‌گرفت، در گسترش پدیده سکونتگاه‌های غیررسمی بسیار دخیل است. در دهه ۷۰ برای رفع نیاز مهاجران به شهرها و افراد کم‌درآمد، دولت اقدام به تأسیس شهرک‌های جدید اطراف کلانشهرها می‌کند. اما همان دوره که دولت با استانداردها و ضوابط و سازوکارهای خاص، هزینه زیادی برای این کار صرف می‌کرد، جمعیت زیادی از مردمی که همچنان تمکن مالی برای خرید واحدهای مسکونی این شهرک‌ها را نداشتند، اقدام به ساخت تدریجی سکونتگاه‌های غیررسمی خارج از استاندارد و ضوابط کردند که هزینه مجموع آنها بیش از هزینه‌ای بود که دولت در ساخت شهرک‌ها صرف کرد.

● در دولت احمدی‌نژاد ما مجدداً شاهد موج دیگری از گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه‌نشینی بودیم. با توجه به تمرکز بر بحث زمین و مسکن، در این دوره چه اتفاقی افتاد؟

در سال ۱۳۸۴ جمعیت ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی، حدود ۷ میلیون نفر بود که اکنون برخلاف روند جهانی که این تعداد یا ثابت ماند یا کاهش پیدا کرد، در ایران این تعداد بیشتر شده و به ۱۱ میلیون نفر رسیده است. در دولت احمدی‌نژاد رفتار شهرداری‌ها تشدید شد و قدرت‌های شبه‌انحصاری مانند شرکت‌های سرمایه‌گذاری بانک‌ها و نهادهای شبه‌عمومی هم وارد بازار زمین و ساختمان شدند و قیمت زمین و مسکن بشدت بالا رفت. کالایی‌سازی زمین که از دهه ۵۰ شکل گرفت، از دهه ۷۰ و دولت هاشمی تشدید شد و در دولت نهم و دهم هم با قوت تمام تداوم پیدا کرد. کالایی‌سازی، اگر همراه با مدیریت زمین و مداخلاتی صورت بگیرد، الزاماً مسئله بدی نیست در زمان دولت سازندگی گرچه شعار واگذاری زمین به قیمت آزاد داده می‌شد، اما آمار عملکرد دولت نشان می‌دهد که به دلیل فشارهای اجتماعی، دولت مجبور بود زمین را به قیمت روز واگذار کند. در واقع قیل از دولت نهم و دهم، در دوره هاشمی و خاتمی، کالایی‌شدن زمین با نوعی مدیریت زمین همراه بود و قدرت‌های شبه‌انحصاری هنوز وارد مسئله نشده بودند اما در دولت نهم و دهم این مدیریت عمده‌تاً از بین رفت و این قدرت‌ها بازار زمین را به دست گرفتند و قیمت زمین بشدت افزایش یافت و سهم قیمت زمین در بهای تمام‌شده یک واحد مسکونی، به شکل بی سابقه‌ای تا حدود ۶۰ درصد افزایش یافت. این میزان البته امسال به ۵۵ رسیده است. بنابراین در این دوره توان تملک زمین و مسکن در بازار رسمی بشدت کاهش یافت. در کنار این مسئله، ما با فرایند گسترش فقر عمومی، رشد منفی اقتصادی، پایین‌تر بودن رشد درآمدها در مقایسه با رشد تورم و در نتیجه کاهش قدرت خرید خانوارها مواجه بودیم. این مسائل سبب شد حتی بسیاری از خانوارهایی که در شهرها ساکن بودند به حاشیه شهرها و سکونتگاه‌های غیررسمی رانده شوند. بنابراین در فرایندی تاریخی و درازمدت، مجموعه‌ای از عوامل که سیاست‌های تعدیل ساختاری و ورود قدرت‌های انحصاری و شبه‌انحصاری یکی از عمده‌ترین آنهاست و نیز عملکرد تمام دولت‌ها و کل ساختار به‌ویژه از دهه ۷۰ به بعد در مدیریت شهری و تصمیم‌گیری‌ها در مورد مسائل کلان اقتصادی، تشدید پدیده اسکان غیررسمی را در پی داشته است.

● اگر بخواهیم توصیفی آماری در مورد سکونتگاه‌های غیررسمی ارائه کنیم، در حال حاضر وضعیت چگونه است و عمده‌ترین مسائلی که در زمینه مسکن، ساکنین این مناطق با آنها مواجه‌اند، چیست؟

در حال حاضر حدوداً ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار واحد مسکونی در این سکونتگاه‌ها داریم که از بین آنها حدوداً یک میلیون، واحدهایی هستند که بنا به تعریف مرکز آمار بسیار کوچک و نامناسب‌اند، یعنی در حد یک اتاق یا کمتر. به‌رغم این که در این مناطق حقوق مالکیت چندان تعریف‌شده نیست، نرخ اجاره در این مناطق نیز افزایش پیدا کرده است. کسانی که در این سکونتگاه‌ها زندگی می‌کنند، حتی اگر درآمد کافی برای ارتقای سکونتگاه خود داشته باشند، چون سند رسمی ندارند، نمی‌توانند به نظام اعتباری مالی رسمی دسترسی داشته باشند و بانک‌ها به آنها وام نمی‌دهند. کسانی هم که مسکن خود را ارتقا می‌دهند از اعتبارات بازار آزاد با نرخ‌های بهره بالای ۴۰ درصد استفاده می‌کنند که این یکی از بزرگترین موانع سر راه ساکنین این مناطق برای بهسازی سکونتگاه‌شان است.

● در چارچوب طرح جامع مسکن، آیا برای رفع این مسئله، کاری صورت گرفته است؟
این مناطق نیازمند به یک رفورم یا اصلاحات اساسی در بازار زمین و نیز رفورم‌های مقطعی چون برنامه‌های بهسازی و ارتقای تدریجی مسکن هستند. یکی از جنبه‌های رفورم، تسهیل دسترسی این افراد به نظام اعتباری است. در اینجا نیازمند یک حلقه واسطه هستیم که می‌تواند صندوق‌های محلی با کارهای میدانی در مناطق حاشیه‌نشین برای بهسازی مسکن باشد. به این معنا که افراد ساکن یک محله، از طریق یک نهاد محلی واسطه مانند شهرداری یک صندوق را ثبت کنند و بعد این نهاد محلی و از طریق آن صندوق، ضامن بازپرداخت وام‌های بانکی شود و مثلاً بانک مسکن وامی به مبلغی در حد توان مردم این سکونتگاه‌ها، که ما در طرح جامع مسکن آن را ۱۵ میلیون تومان برآورد کرده‌ایم، اعطا کند و دو نوع ضمانت هم برای آن بگیرد. یک ضمانت شخصی، به این معنا که فرد دیگری ضامن فرد وام‌گیرنده باشد تا اگر بازپرداخت وام صورت نگیرد، به فرد ضامن، دیگر وامی داده نشود و از این طریق نوعی فشار اجتماعی ضامن بازپرداخت وام می‌شود. دومی صندوق حائلی است که ما آن را صندوق ضمانت تسهیلات مسکن تعریف کرده‌ایم، صندوقی ملی که برای کل مناطق و نه فقط حاشیه‌نشینی‌ها به کار می‌آید و به بانک و نظام اعتباری تضمین‌های لازم را می‌دهد و به یک معنا بیمه بازپرداخت وام به شمار می‌آید. این اقدامی است که در حال حاضر در سکونتگاه‌های غیررسمی در حال اجراست.

● در طرح جامع مسکن، آیا برای بهسازی وضعیت سکونتگاه‌های غیررسمی نیز اقدام‌هایی پیش‌بینی شده است؟

ارتقای این سکونتگاه‌ها دو جنبه دارد، اولی ارتقای فضای شهری آنهاست که به بحث شهرسازی مربوط می‌شود و خارج از طرح جامع مسکن بود. دومی بحث ارتقای واحد مسکونی است که هم شامل نوعی بهسازی می‌شود و هم به مسئله مدیریت زمین مرتبط است. در مورد این مسئله، از آنجایی که زمین خلصناً بازاری است که رانت‌جویی در آن بسیار است، برای کاهش رانت‌جویی به عنوان نمونه می‌توان گفت گام اول ایجاد تحولی اساسی در نظام درآمد شهری

است، یعنی در سیستمی که از زمان تعدیل ساختاری به‌وجود آمد و شهرداری‌ها را وابسته به درآمد حاصل از ساختمان کرد؛ این کاری بسیار دشوار است، چون منافع اقتصادی آنقدر در این زمینه زیاد است که مقاومت‌های بسیاری برای ایجاد تحول در این سیستم وجود دارد. برای مثال سال ۱۳۸۰ شهردار وقت (ملک‌مدنی) در تهران این کار را انجام داد، اما دولت اصلاحات اعلام کرد که اقتصاد کشور در حال فروپاشی است؛ چراکه باندهای قدرت در این زمینه بسیار پرنفوذ بودند. گام دوم ایجاد شفافیت در بازار مسکن است. برای این کار باید یک سامانه اطلاعات زمین داشته باشیم و کل زمین‌ها و عملیاتی را که روی آنها انجام می‌شود در این نظام به صورت آنلاین ثبت کنیم تا کمی قیمت‌ها را شفاف کنند و نیز برای این که افراد به آخرین اطلاعات موجود در این زمینه دسترسی داشته باشند.

● در چارچوب طرح جامع مسکن، مفهومی به عنوان شاخص خط فقر مسکن به کار رفته است. این شاخص چیست؟ و با توجه به آن وضعیت فعلی مسکن، به‌ویژه برای ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی به چه صورت است؟
طبق تعریف طرح جامع مسکن، یک واحد مسکونی که حداقل فضای سرانه آن ۱۳ متر مربع به ازای هر نفر باشد، مصالح ساختمانش بادوام باشد، دفع فاضلاب بهداشتی و آب و برق هم داشته باشد، مسکنی متعارف است. طبق محاسبات ما برای نمونه در مناطق شهری، هزینه این مسکن در ماه حدوداً ۴۰۰ هزار تومان (قیمت سال ۱۳۹۲) است. بنابراین کسی، چه مالک چه مستأجر، که از مسکنی با چنین ویژگی‌هایی برخوردار نباشد و هزینه مسکن او زیر این قیمت باشد، به مسکن مناسب دسترسی ندارد. در حال حاضر بنا به این شاخص، یک‌سوم خانوارهای شهری ما مسکن مناسب ندارند. برای برنامه‌ریزی در این حوزه ما ابتدا باید دهک‌های درآمدی را مشخص می‌کردیم. چهار دهک اول درآمدی زیر خط فقر کلی هستند، اینها گروه‌هایی هستند که تنها با وام مسکن مشکل‌شان حل نمی‌شود و نیازمند بسته‌ای از حمایت‌ها هستند. دو دهک اول حتی قادر به مالک شدن نیستند. حتی می‌توان گفت درست هم نیست که مالک شوند چون بلافاصله، مجدداً ملکشان را می‌فروشند و تبدیل به مستأجر می‌شوند. این چهار دهک در دایره مسکن اجتماعی قرار می‌گیرند. دهک پنجم تا هشتم اقشار متوسط هستند که آنها هم با سیستم بانکی فعلی قادر نیستند مسکن خریداری کنند. برای این گروه بهترین و کارآمدترین راه این است که دولت از طریق افزایش وام و اعتبار و اعطای یارانه کم بهره، توانایی آنها برای ورود به بازار را افزایش دهد. دو دهک بالا هم اساساً نیازی به هیچ‌گونه وام و کمکی ندارند. بنابراین در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست اجتماعی چهار دهک پایین اولویت دارند. در این گروه، بخشی مالک‌اند و بخشی دیگر مستأجر. حدود ۲/۵ میلیون خانوار مستأجر در این دهک‌ها داریم که بیش از ۴۰ درصد از هزینه ماهانه‌شان را صرف اجاره مسکن می‌کنند که این به بهای کاهش هزینه‌هایشان در زمینه تغذیه و بهداشت و سایر موارد تمام می‌شود. بنابراین این‌ها، یعنی مستأجران چهار دهک اول، از نخستین گروه‌های هدف ما برای برنامه‌ریزی در جهت کاهش فشار هزینه‌ای محسوب می‌شوند. طبق بررسی‌های ما برای طرح جامع مسکن، از این ۲/۵ میلیون خانوار، در حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار خانوار در سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت‌های فرسوده و مسئله‌دار اسکان

قلمرو رخاها

شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴

۳۵



در سال ۱۳۸۴ جمعیت ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی، حدود ۷ میلیون نفر بود که اکنون برخلاف روند جهانی که این تعداد یا ثابت ماند یا کاهش پیدا کرد، در ایران این تعداد بیشتر شده و به ۱۱ نفر میلیون رسیده است. در دولت گذشته رفتار شهرداری‌ها تشدید شد و قدرت‌های شبه‌انحصاری مانند شرکت‌های سرمایه‌گذاری بانک‌ها و نهادهای شبه‌عمومی هم وارد بازار زمین و ساختمان شدند

داشتند که بیشترین اولویت را دارند. نکته بسیار مهمی که در مورد بهسازی بافت‌های فرسوده وجود دارد این است که طرح‌هایی که تاکنون اجرا شده‌اند، معطوف‌اند به این که تحریک ساخت‌وساز می‌کنند تا یک محله را نو کنند. یک تناقضی که اینجا و در تمام جوامع مبتنی بر منطق سرمایه‌داری پیش می‌آید، این است که به‌واسطه این توسازی، قیمت زمین و مسکن در این مناطق بالا می‌رود و افراد کم‌درآمدی که در این مناطق ساکن بودند به سکونتگاه‌های غیررسمی رانده می‌شوند. بنابراین ضروری است که ما جریان توسازی بافت‌های فرسوده را با سیاست‌های اجتماعی مسکن تلفیق کنیم که این اتفاق تاکنون در ایران نیفتاده است.

● منظور از سیاست اجتماعی مسکن چیست؟

سیاست اجتماعی مسکن باید جزیی از سیاست اجتماعی عام باشد. بخشی از این سیاست عام معطوف است به توانمندسازی برای اشتغال و کسب درآمد پایدار و بخش دیگر آن مربوط است به سیاست‌های حمایتی در حوزه‌های مختلف از جمله بهداشت و درمان و غذا و نیز حوزه مسکن. بنابراین تا زمانی که یک سیاست اجتماعی مسکن یا به عبارتی یک برنامه جامع فقرزدایی طرح و اجرا نشود، نمی‌توانیم کاملاً به طور سیستماتیک و عام مسائل این بافت‌ها و سکونتگاه‌ها را برطرف کنیم. اما ما نمی‌توانیم منتظر طرح‌های کلی وزارت رفاه بمانیم، به همین دلیل ما باید طرح مسکن خودمان را پیش ببریم و البته باید سعی کنیم نهادهای رفاه اجتماعی دیگر را هم دخیل کنیم و با آنها هماهنگ باشیم. به دو دلیل، یکی این که اگر در آینده به جای این اقدام‌های مقطعی فعلی، برنامه‌ای جامع تدوین شد، طرح سیاست اجتماعی مسکن هم در قالب آن هم تداوم پیدا کند و دوم به این خاطر که شناسایی گروه‌های هدف از طریق این نهادها بهتر صورت می‌گیرد. برای نمونه سیاست هدفمندسازی مسکن، از طریق مشارکت وزارت مسکن با نهادهای بیمه‌ای و نهادهای کل نظام جامع رفاه اجتماعی راحت‌تر و سریع‌تر پیش خواهد رفت.

● در قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی که در سال ۱۳۸۴ تصویب شد، آیا به این سیاست اجتماعی مسکن پرداخته شده است؟ در آنجا هم به این موضوع صرفاً اشاره شده است. در واقع

ما نیازمند برنامه هستیم، نه قانون صرفی که تفسیرپذیر است و مسئولان به دلخواه آن را اجرا می‌کنند یا نمی‌کنند.

● اگر فرضاً این سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ها را داشتیم، متولی اجرای آن چه سازمانی است؟ آیا ظرفیت یکپارچگی و هماهنگی بین بخشی لازم برای آن وجود دارد؟

به عقیده من، مجری این سیاست‌ها، باید شورای عالی رفاه اجتماعی باشد، یعنی وزارت مسکن ضمن تأمین زمین لازم، باید تنها ناظر اجرای این سیاست اجتماعی مسکن باشد که توسط نهادهای رفاه اجتماعی اجرا می‌شود. از آن ۲/۵ میلیون خانواری که در چهار دهک پایین جامعه، مستأجرند و به عنوان هدف برنامه‌ریزی‌های اجتماعی اولویت‌های اول را دارند، یک میلیون خانوار تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی، حدود ۲۰۰ هزار تحت پوشش صندوق‌های بازنشتی و حدوداً نیم میلیون خانوار تحت پوشش کمیته امداد و بهزیستی‌اند و مابقی یعنی ۸۰۰ هزار خانوار تحت پوشش هیچ نهاد حمایتی و رفاهی نیستند. غیر از گروه آخر که طبق فرمان ۱۰۰ امام^(ع)، بنیاد مسکن مسئول تأمین نیاز مسکن این افراد است، برای گروه‌های تحت پوشش، نهادهای مربوطه وظیفه دارند با همکاری و نظارت وزارت مسکن، نیاز مسکن خانوارهای تحت پوشش خود را پاسخگو باشند و طرح‌های سیاست اجتماعی مسکن را اجرا نمایند. اما متأسفانه در حال حاضر چنین ظرفیتی نه در سازمان بیمه تأمین اجتماعی با این همه ائتلاف منابعی که می‌شود، وجود دارد و نه صندوق‌های بازنشتی و نهادهای رفاه اجتماعی امکانات و توان لازم برای این‌طور کار کردن را که بسیار دشوار است ندارند.

● با توجه به بحران‌های مختلف، چه بحران‌های زیست‌محیطی و چه بحرانهای اقتصادی از جمله بیکاری به‌ویژه در روستاها و شهرهای کوچک، موج جدیدی از مهاجرت‌های اجباری به شهرهای کلان آغاز شده و انتظار می‌رود در آینده شدت پیدا کند. غیر از برنامه‌های درمانی فعلی برای معضلات سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت‌های فرسوده، چه راهکارهایی را می‌توان در حوزه مسکن اندیشید که به نوعی برای مسائل آتی در زمینه اسکان این مهاجران جدید، پیشگیرانه باشند؟

راه‌حل اصلی همان بحث شهرک‌سازی است، اما با استانداردهایی که برای خانوارهای کم‌درآمد مناسب باشد و مسکن ارزان را برای این خانوارها فراهم کند. استانداردهای زیرساختی شهرهای جدید در حال حاضر به گونه‌ای است که سبب گران شدن زمین و مسکن این شهرها می‌شود.

● مسئله‌ای که ممکن است در این صورت پیش بیاید و می‌توان در مورد مسکن مهر هم مطرح کرد این است که این شکل از شهرک‌سازی، نوعی جداسازی را سبب می‌شود و این که از همان ابتدا، این شهرک و ساکنان آن را با عنوان کم‌درآمدها می‌خوانند و نوعی انگ اجتماعی پردکننده همراه خود می‌آورد.

این مسئله درست است، اما در حال حاضر که دولت و نظام مدیریت شهری ما کارآمدی‌های لازم را ندارد، این صحبت‌ها بیشتر شیک و غیرقابل اجرا و پیگیری هستند و باعث می‌شود ما اصلاً کاری نکنیم. این که اقدام‌های ما به گونه‌ای باشد که امتزاج اجتماعی داشته باشیم، تصمیم کاملاً درستی است، اما در واقع اراده سیاسی لازم یا اراده معطوف به عمل برای انجام اقدام‌هایی که پردکننده نباشند، وجود ندارد.

● در پایان، چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟

با لغو تحریم‌ها اگر رشد اقتصادی داشته باشیم، خودبه‌خود از شدت مسئله کم خواهد شد، اما نمی‌توان با روندهای پیشین و فعلی به حل مسئله رسید. شاخصی با عنوان housing affordability index متوسط قیمت یک واحد مسکونی به درآمد سالانه خانوار را نشان می‌دهد. نرم این شاخص بین ۵ تا ۷ برابر است اما برای ما به ۱۱/۵ برابر رسیده است. این یعنی امکان خانه‌دار شدن برای خانوارهای تازه تشکیل شده مطلقاً فراهم نیست. اگر ضمن ارزیابی طرح‌های پیشین، طرح‌هایی که ذکر شد و در چارچوب طرح جامع مسکن آمده را اجرا و سازوکارها و ساختارها را اصلاح کنیم و اگر رشد اقتصادی داشته باشیم و همه چیز خوب پیش برود و دولت نیز منابع مالی لازم برای تخصیص یارانه به بخش مسکن را اختصاص دهد. در خوشبینانه‌ترین حالت، در پروسه‌ای ۱۰ تا ۱۲ ساله می‌توانیم مسائل موجود را سامان بخشیم و این شاخص را به عدد ۷ که حد نرمالی است برسانیم.



سیاست اجتماعی مسکن باید جزیی از سیاست اجتماعی عام باشد. بخشی از این سیاست عام معطوف است به توانمندسازی برای اشتغال و کسب درآمد پایدار

شکست رهاسازی بازار مسکن

رشد اسکان غیررسمی محصول سیاستگذاری اجتماعی ناکارآمد



آزاده جلالی

دکترای رفاه از دانشگاه علامه طباطبائی



در بازار رسمی و متعارف مسکن، از سرپناهی که در استطاعت گروهی از اقشار کم‌درآمد باشد، خبری نیست. آنها ناچارند خودشان آستین‌ها را بالا بزنند و با تخطی از قوانین مالکیت زمین یا با نادیده گرفتن قوانین و ضوابط شهرسازی به طور غیررسمی و بنابر نیازشان سرپناهی دست و پا کنند. حاصل تلاش آنها اجتماعی است که از تجمع اقشار کم‌درآمد و فقیر در محیطی با کیفیت پایین زندگی، کمبود خدمات اجتماعی، کمبود خدمات زیربنایی شهری و تراکم بالای جمعیتی شکل گرفته‌اند و اسکان غیررسمی خوانده می‌شوند.

این اجتماعات که محصول عدم توفیق سیاستگذاری اجتماعی در فراهم آوردن مسکن مناسب برای کم‌درآمدهاست، روزگاری با عناوینی چون زورآباد و غیرقانونی و حاشیه‌ای خوانده می‌شد و پاکسازی آنها در دستور کار سیاستگذاران قرار داشت. ولی رفته رفته نه تنها به عنوان یک واقعیت پذیرفته بلکه موهبتی در غیاب سیاستگذاری اجتماعی کارآمد شمرده می‌شود. در واقع، اگر کسانی که در بازار رسمی مسکن سرپناهی نیافته بودند، خودشان برای رفع نیازشان تمهیدی نیندیشیده بودند، بی‌تردید فقر و آسیب‌های اجتماعی بیش از آنچه امروز هست، گریبان‌کشور را می‌گرفت^(۱) زیرا نه تنها تدارک سرپناه از ارکان سیاستگذاری اجتماعی به شمار

می‌رود بلکه توفیق در سایر بخش‌های آن مانند توزیع ثروت، حفظ سطح درآمد، بهداشت، امنیت اجتماعی، اشتغال و خانواده نیز در گرو تأمین مسکن است. چندین سال است که همگام با روندهای جهانی، سیاستگذاران ایرانی نیز به جای نادیده گرفتن سکونتگاه‌های غیررسمی و برخورد قهرآمیز، برنامه‌های بهسازی و توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی را روی دست گرفته‌اند. تغییر رویکرد جدید حاصل توجه به تأثیرات اجتماعی ناشی از طرح‌های بزرگ مقیاس تجمیع و پاکسازی و اقبال سیاستگذاران و برنامه‌ریزان به امر مشارکت است.

هرچند باید این تغییر نگرش را به فال نیک گرفت، اما عملاً در حالی که با فقر مسکن و اسکان ناپای^(۲) روبه‌رو هستیم، این اقدام‌ها حکم مرهمی موقتی دارد. به‌ویژه در شرایطی که دو عامل موجب گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی شده است. نخست، سیل مهاجرانی که به دلیل بحران‌های زیست‌محیطی خانه و کاشانه خود را رها می‌کنند و فقر مسکن در بازار رسمی آنها را به حاشیه می‌راند. بحرانی که موجب شده حتی اسکان غیررسمی در شهرهای کوچک و متوسط نیز نمایان شود. دوم، افزایش هزینه مسکن در شهرها که یا به رانده شدن بیش از پیش شهروندان به مناطق اسکان غیررسمی می‌انجامد، یا موجب حرکت ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی جافته‌ها به سوی سکونتگاه‌های غیررسمی تازه تأسیس می‌شود. سکونتگاه‌های غیررسمی جا افتاده طی سال‌ها خدماتی دست و پا کرده‌اند و گاهی حتی چهره آنها با مناطق سکونتگاهی رسمی چندان تفاوتی ندارد، ولی سکونتگاه‌های جدید اغلب از حداقل خدمات محرومند^(۳).

بنابراین چاره کار را باید در جای دیگر یعنی حل مسئله

مسکن جست‌وجو کرد. بی‌تردید بخش مهمی از نیاز به مسکن از سوی بازار تأمین می‌شود ولی ناکامی سیاست کاهش دخالت دولت در تأمین مسکن بریتانیا در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی^(۴) و توفیق نسبی آلمان در ایجاد بازار اجتماعی مسکن در برابر بازار صرفاً متکی بر سود روشن ساخت که دولت نمی‌تواند مسکن را یکسره به دست بازار بسپارد بلکه خود ناگزیر از اتخاذ سیاست اجتماعی مؤثری در حوزه مسکن است؛ سیاستی که سه مؤلفه اصلی آن انتظام‌بخشی به تولید مسکن، بخصوص در بخش خصوصی، یارانه‌های بخش مسکن و حضور مستقیم دولت و بخش عمومی در تولید مسکن است^(۵). علی‌رغم سابقه طولانی ایران در برنامه‌ریزی در حوزه مسکن و صرف هزینه‌های بسیار که سازمان‌های رفاهی و حمایتی صرف تأمین مسکن افراد تحت‌پوشش خود کرده‌اند^(۶)، مسئله مسکن کماکان پابرجاست به‌ویژه تبلور آن را می‌توان در گسترش اسکان غیررسمی دید. دولت نه تنها از انتظام‌بخشی در تولید مسکن ناتوان بوده، بلکه با اتخاذ سیاست‌های نسنجیده‌ای چون فروش تراکم به بورس‌بازی در تولید مسکن دامن زده است. گروه‌های کم‌درآمد نیز اغلب از یارانه‌های مسکن برخوردار نشده‌اند، حضور دولت و بخش عمومی نیز در تولید مسکن گاهی نه تنها هدف آنها را تأمین نکرده بلکه هزینه‌های گزافی را روی دستشان گذاشته است. در واقع سیاستگذاری اجتماعی مسکن در ایران از برنامه‌های مختلف و گاهی ناسازگار شکل گرفته که از هراز چندگاهی، اغلب به صورت نسنجیده، با الگوبرداری از کشورهای مختلف به کار گرفته

شده است، بسیاری از آنها ناکارآمد از آب درآمدند و برخی در میانه راه متوقف شدند. در صورتی که حل مسئله مسکن در گرو برقراری پیوند منسجمی میان سیاستگذاری‌های مسکن و سیاستگذاری اجتماعی در کنار سیاست‌های اقتصادی کلان است. این پیوند منسجم راهی عادلانه برای دستیابی به عدالت در بخش مسکن فراهم آورده است. بدون برقراری چنین پیوندی حل مسئله مسکن و به تبع آن اسکان غیررسمی درمانی نخواهد داشت.

منابع:

۱. پیران، پرویز (۱۳۸۷) «از اسکان غیررسمی تا اسکان ناپایی: در جستجوی راه حل»، فصلنامه هفت شهر، شماره ۲۳، صص. ۱۷-۲۳.
۲. همان.
۳. برای بحث در این بازه نگاه کنید به پیران، پرویز (۱۳۸۷) «از اسکان غیررسمی تا اسکان ناپایی: در جستجوی راه حل»، فصلنامه هفت شهر، شماره ۲۳، صص. ۱۷-۲۳.
۴. موری، آن (۱۳۹۱) مسکن، در پیت الکاک و همکاران، کتاب مرجع سیاستگذاری اجتماعی، جلد دوم، ترجمه علی اکبر تاج مزینانی و همکاران، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، صص. ۲۱۴-۲۰۱.
۵. اطهری، کمال (۱۳۹۰) «مسکن»، در سعید مدنی، گزارش وضعیت اجتماعی ایران ۱۳۸۸-۱۳۸۰، تهران: موسسه رحمان، صص. ۸۵.
۶. اطهری، کمال (۱۳۸۴) «فقر مسکن در ایران: فقر سیاست اجتماعی» فصلنامه رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص. ۱۵-۱.

قلمرو رفاه

اسکان غیررسمی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۳۷

ناکامی سیاست کاهش دخالت دولت در

تأمین مسکن بریتانیا در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی و توفیق نسبی

آلمان در ایجاد بازار اجتماعی مسکن در برابر بازار صرفاً متکی بر سود، روشن ساخت که دولت نمی‌تواند

مسکن را یکسره به

دست بازار بسپارد بلکه خود ناگزیر از اتخاذ

سیاست اجتماعی

مؤثری در حوزه مسکن است

نه در عرصه کالبدی موفق بودیم نه در عرصه اجتماعی

آسیب‌شناسی سیاست‌های توسعه شهری در وزارت راه و شهرسازی
گفتگو با محمد سعید ایزدی، معاون وزیر راه و شهرسازی و مدیر عامل شرکت مادر تخصصی عمران بهسازی شهری ایران

سینا چگینی

عباس آخوندی، وزیر
راه و شهرسازی دولت
یازدهم، ماه پیش اعلام

معاون وزیر راه و شهرسازی و مدیرعامل شرکت عمران و بهسازی شهری ایران به گفت‌وگو نشستیم تا از یک سو به بررسی وضعیت این مناطق، مسائل و مشکلات و همچنین به خود صفت یا بهتر است بگوییم انگ اجتماعی «مسئله‌دار» بپردازیم و از سوی دیگر همراه با او - که از افراد تأثیرگذار بر سیاستگذاری‌های آتی برای این محدوده‌ها است - مروری بر طرح‌های پیشین و فعلی بهسازی و عمران شهرها و به‌ویژه این مناطق داشته باشیم و به‌اختصار نقش این برنامه‌ها و سیاستگذاری‌ها را در تشدید مسائل این مناطق یا بهبود وضعیت آنها مورد بازبینی و ارزیابی قرار دهیم.

کرد که نزدیک به ۱۸ میلیون نفر از ۵۵ میلیون نفر جمعیت شهری ایران در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند. با توجه به این آمار، حدود یک‌سوم از شهرنشینان کشور ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی، حاشیه شهرها و بافت‌های فرسوده هستند. از سوی دیگر، عده‌ای که اغلب این مناطق و محدوده‌ها را مسئله‌دار و یا پُرآسیب می‌خوانند. در این باره با دکتر ایزدی،

● وضعیت شهرهای کشور را چگونه می‌بینید و این شهرها با چه مسائل و مشکلاتی مواجه هستند؟

شهر امروز ما شهری است با پهنه‌های گسترده پرمسئله‌ای که بنا به طبقه‌بندی‌های خاص خود به این محدوده‌ها، عناوین بافت فرسوده، سکونتگاه‌های غیررسمی و مناطق مسئله‌دار را می‌دهیم که در مراکز شهر و بافت‌های تاریخی، در محلات پیرامونی آنها، در حاشیه شهرها و در روستاهایی که با شهرها ادغام شده‌اند، قرار دارند. این پهنه‌ها، مناطق هدف برنامه‌های بهسازی و نوسازی شهری هستند که ما به آنها مناطق هدف می‌گوییم. این مناطق جمعیتی بالغ بر ۱۷ تا ۲۰ میلیون نفر یعنی یک‌سوم از کل جمعیت شهری کشور را در خود جای داده‌اند، اما از توسعه شهر عقب افتاده و جاماندگی دارند و با

مسائل و مشکلات پیچیده و چندوجهی گسترده‌ای مواجه هستند که یکی از مهمترین آنها پدیده فقر شهری با ابعاد هشت‌گانه آن از جمله فقر درآمدی ساکنین، فقر خدمات زیربنایی، فقر بهداشت و غیره است. یکی دیگر از موضوع‌های مهم، تاب‌آوری پایین شهرهای ما به‌ویژه در مناطق هدف است. به این معنا که امروزه شهرها قدرت تحمل کوچک‌ترین سوانح و مخاطرات طبیعی را ندارند. به عنوان مثال، شهر تهران در اطراف خود مجموعه شهرک‌هایی دارد که جمعیت زیادی را در دل خود جای داده‌اند اما پیشینه غیررسمی دارند و در جریان مهاجرت‌های گسترده دهه‌های قبل تصرف شده و اکنون نام شهر به خود گرفته‌اند. این شهرک‌ها به لحاظ پایداری و تاب‌آوری بسیار آسیب‌پذیر هستند و طوفان‌های نه‌چندان بزرگ اخیر تهران آسیب‌های جدی به آنها



قلمرو راه

اسکان غیررسمی

شماره پنجم
۱۳۹۴
شهریور

۳۸

شهر تهران در
اطراف خود مجموعه
شهرک‌هایی دارد
که جمعیت زیادی
را در دل خود جای
داده‌اند اما پیشینه
غیررسمی دارند و در
جریان مهاجرت‌های
گسترده دهه‌های
قبل تصرف شده و
اکنون نام شهر به
خود گرفته‌اند. این
شهرک‌ها به لحاظ
پایداری و تاب‌آوری
بسیار آسیب‌پذیر
هستند

● به نظر شما ریشه‌های این مسائل و علل این مشکلات را باید در کجا جست‌وجو کرد؟

اگر ما به گذشته دورتر در ایران برگردیم، می‌بینیم که شهرهای ما در ابتدای شکل‌گیری خود این گونه نبوده‌اند. به عنوان مثال وقتی در دوران صفویه بنا به تصمیم دولت مرکزی، اصفهان پایتخت ایران می‌شود، جمعیت آن از ۵۰ هزار نفر به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسد اما با مسائلی که اکنون شهرهای ما به خاطر جابه‌جایی‌های گسترده جمعیتی روبه‌رو می‌شوند، مواجه نمی‌شود چراکه در آن دوره برای این افزایش ناگهانی جمعیت، برنامه‌ریزی و تدبیری صورت می‌گیرد که از یک طرف ارزش‌های فرهنگی و هویتی شهر را حفظ می‌کند و از طرف دیگر به توسعه همه‌جانبه شهر می‌انجامد. اما ما در طول دهه‌های گذشته نتوانسته‌ایم تدابیر مناسبی برای جابه‌جایی‌های جمعیتی داشته باشیم. من بخشی از این ناکارآمدی را بر عهده طرح‌های توسعه شهری و برنامه‌های توسعه می‌گذارم. این طرح‌ها از دهه چهل آغاز می‌شود که شهرها بنا به دلایلی مشخص با انفجار جمعیت روبه‌رو می‌شوند. در این دوره برای مواجهه با این مسئله، برنامه‌ریزی شهری با عنوان طرح‌های جامع و تفصیلی آغاز می‌شود. از آن زمان تاکنون سه تا چهار نسل از این طرح‌ها در دهه‌های مختلف از سر گذرانده‌ایم که قرار بود شهر و نظام اداره آن را تنظیم کند اما متأسفانه در این زمینه ناکارآمد بودند و نتوانستند به مسائل شهر پاسخ مناسب ارائه دهند. دلایل این ناکارآمدی متعدّدند. به عنوان نمونه، این طرح‌ها نگاهی از بالا به پایین به شهرها دارند و این نگاه اقتدارگرا سبب می‌شود این برنامه‌ها نتوانند عمیقاً با واقعیت مسائل درون جامعه که عمدتاً در لایه‌های پایینی جامعه است ارتباط برقرار کنند و برای آنها راه‌حلی ارائه دهند. یا به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان گفت رویکرد این برنامه‌ها فیزیکی و کالبدی صرف است و به مقولات اجتماعی و فرهنگی در نظام برنامه‌ریزی‌ها توجهی نمی‌شود.

● همان‌طور که اشاره کردید پهنه‌های وسیعی در شهرهای کشور که جمعیت زیادی از مردم آسیب‌پذیر و محروم از حداقل‌های زندگی را در خود جای داده، با مسائل جدی و متعدّدی روبه‌رو هستند و از طرف دیگر طرح‌های عمومی و برنامه‌های شهری نیز که تنها راه نجات این مناطق و ساکنان آنها هستند، ناکارآمدند. به نظر می‌رسد نه‌فقط برای بهبود وضعیت این مناطق و زندگی مردم آن، بلکه حتی برای جلوگیری از به وجود آمدن یک فاجعه، بازنگری در این طرح‌ها و نظام برنامه‌ریزی ضروری است. در این زمینه آیا شرکت عمران و بهسازی شهری ایران و وزارت راه و شهرسازی تدابیری اندیشیده‌اند؟ در حال حاضر در دنیا سیاستی با عنوان بازآفرینی شهری مطرح است که یکی از راه‌حل‌های اندیشیده شده برای چنین مسائلی است. ما هم سعی داریم این سیاست را در ایران پیاده کنیم. در تعریف سیاست بازآفرینی شهری می‌توان گفت، فرایند همه‌جانبه‌ای است که سعی دارد شهر را از سه مقوله فرهنگی- اجتماعی، اقتصادی و فضایی- کالبدی توأم و در یک نظام جامع و یکپارچه با هم ببیند. بنابراین راه‌حل‌های این سیاست هم اجتماع‌محور است، هم به اقتصاد و شکوفایی و پویایی شهر توجه می‌کند و

هم مابه‌ازای آنها را در شکل و ساختار کالبدی شهر در نظر می‌گیرد.

● برای پیاده‌سازی این سیاست بازآفرینی تاکنون چه اقدام‌هایی انجام داده‌اید؟

ما برای تحقق این سیاست سه دسته اقدام را پیش برده‌ایم. دسته نخست که بیشتر به حوزه حاکمیتی بازمی‌گردد، در حوزه سیاستگذاری است. در این زمینه ما در سال گذشته سند ملی بازآفرینی شهری را تدوین کردیم و به تصویب هیأت وزیران رساندیم. ضرورت تدوین این سند، از نیاز ما برای ایجاد نوعی همدلی و هماهنگی ملی و بین بخشی در مقیاس ملی برمی‌خیزد. همه دستگاه‌ها و نهادهای درگیر موضوع برنامه‌ریزی شهری باید نگاه و عملکرد خود به این موضوع را در چارچوب این سند مشخص کنند. نخستین بازتاب این سند هم تشکیل ستاد بازآفرینی شهری بود. گام دوم، عملیاتی‌سازی این طرح، تعریف ستادهای متناظر و مرتبط با آن در شهرهای مختلف بود. در این زمینه از بین حدود ۴۹۵ شهر که محدوده‌های آنها شناسایی شده است، برای ۲۳۰ شهر طرح و برنامه‌های بازآفرینی متناسب با آنها را تدوین و مصوب کرده‌ایم. گام بعدی ورود به دو عرصه دیگر بود؛ یعنی برنامه‌ریزی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برای این شهرها. حوزه نرم‌افزاری به مجموعه اقدام‌هایی اطلاق می‌شود که بتواند زمینه‌های تحقق اهداف ما را فراهم کند که عبارتند از آموزش، تهیه ابزارهای مالی و حقوقی، اطلاع‌رسانی و نهادسازی از جمله راه‌اندازی دفاتر خدمات نوسازی و غیره. در عرصه سوم که سخت‌افزاری است، کار اجرا را با همکاری دستگاه‌های مختلف آغاز کردیم، البته نه با رویکردی که در هشت سال گذشته داشتیم که شامل تعریف طرح‌های بزرگ‌مقیاس و با نگاه کسب و کار و درآمدزایی می‌شد، بلکه طرح‌هایی را شروع کردیم که در دنیا به آنها محرک‌های توسعه می‌گویند؛ طرح‌هایی که به نظر کوچک‌مقیاس‌اند اما تأثیرات بزرگی دارند و سبب تسریع و به تحرک درآمدن فرایند نوسازی می‌شوند که برخی از آنها عبارتند از بهبود وضعیت مراکز محلات، ایجاد پارک، بازارچه، زمین بازی برای بچه‌ها، خانه محله، درمانگاه و غیره.

● در حال حاضر نقدی جدی که به دفاتر خدمات نوسازی وارد می‌شود، این است که این دفاتر بر بحث‌های کالبدی و فیزیکی تمرکز و ابعاد اجتماعی و فرهنگی ماجرا را رها کرده‌اند. در این زمینه نظر شما چیست؟

یکی دیگر از اقدام‌های مهم ما آسیب‌شناسی و تحلیل‌مان نسبت به تجارب سال‌های اخیر بوده است. برای نمونه با مروری به نقش و جایگاه نهاد تسهیل‌گر خدمات نوسازی، به مدل جدیدی رسیده‌ایم که تحت عنوان برنامه «اسکان پایا» در تبریز در حال اجرای آن هستیم. این برنامه مدل اصلاح‌شده دفاتر نوسازی در تهران است. یعنی به جای توجه صرف به مقوله تجمع و تعریف طرح‌های کالبدی در محلات که متأسفانه دفاتر نوسازی تهران بیشتر به این سمت حرکت و انحراف پیدا کردند، ما به ابعاد فرهنگی و اجتماعی محلات، مسائل زیرساختی آنها و در کنار آنها نوسازی و بهسازی کالبدشان می‌پردازیم.

● این نقد در چارچوب نقدی کلی‌تر می‌گنجد که به بسیاری از طرح‌های نوسازی می‌توان

وارد دانست. بسیاری از این طرح‌ها خودشان مشکلات مناطق هدف را بازتولید می‌کنند یا حتی به آنها دامن می‌زنند. آیا شما این نقد را می‌پذیرید؟ و آیا بازاندیشی شما شامل این وجه از ماجرا نیز می‌شود؟

با مرور ۱۵، ۱۶ ساله طرح‌های نوسازی و بهسازی شهری می‌بینیم که بسیاری از طرح‌ها خودشان سبب اخراج ساکنین از این محله‌ها شده است؛ چراکه هدف ما به‌جای تقویت و توانمندسازی ساکنین محله، نوسازی و بهسازی کالبدی صرف بوده است. من جدا معتقدم که نه در عرصه کالبدی موفق بوده‌ایم و نه در عرصه اجتماعی. موفق نبودن ما در عرصه کالبدی از این جهت بوده که دولت‌ها را مستقیماً وارد این طرح‌ها کردیم. اقدامات مستقیم دولت‌ها ناکارآمد بوده و منابع مالی آنها همیشه نوسان داشته است و به همین دلیل طرح‌های شهری را در زمان خود اجرا نمی‌کرده‌اند یا باعث توقف آنها می‌شدند. موفقیت نبودن در عرصه اجتماعی هم به دلیل بی‌توجهی به ساکنین و اخراج آنها از محله‌های خودشان بوده است. مثلاً در محله عودلاجان تهران، نیروی انتظامی و شهرداری، به بهانه برطرف کردن بزه و ناهنجاری‌های اجتماعی، خانه‌های مردم را تملک کرده و مردم را از خانه و محله خودشان بیرون کردند. این مردم بعد از این اقدام جز سکونتگاه‌های غیررسمی و ارزان‌قیمت، کجا می‌توانند بروند؟ دوباره محله جدیدی در پهنه فقر شهری به وجود می‌آید و مسئله و مشکل ما بازتولید و تکثیر می‌شود.

● مناطق هدف و در کل جامعه جامعه شهری ما، علاوه بر انواع مشکلات اجتماعی و اقتصادی از جمله فقر و اعتیاد، با مسئله بسیار مهم بحران‌های زیست‌محیطی درگیر هستند که نسبتاً جدیدتر از مشکلات دیگر است. در سیاست بازآفرینی شهری که در دستور کار دولت قرار گرفته است، این مسئله چه جایگاهی دارد؟

سیاست بازآفرینی شهری اساساً شهر و موجودیت آن را مورد بازخوانی قرار می‌دهد. یکی از ایرادات ما در سیاست‌های پیشین مدیریت شهری، اتلاف منابع خود به‌ویژه منابعی که جبران‌ناپذیر هستند بوده است. شهرها در کرانه‌های خودشان گسترش پیدا کردند بدون این که در نظر بگیریم این گسترش چطور موجب از بین رفتن منابع طبیعی پیرامون شهرها می‌شود و چطور می‌توانیم برای این شهر گسترده شرایط زیستی و زیرساختی را فراهم کنیم. این شکل از سیاست‌های شهری موجب دامن زدن به این بحران‌ها شده و گاهی خودشان سبب به وجود آمدن بحران‌های زیست‌محیطی و انواع آلودگی‌های هوایی، صوتی و جمعیتی شده‌اند. می‌توانم اطمینان بدهم که سکونتگاه‌های جدید اطراف شهرها از جمله مسکن مهر، در آینده به پهنه‌های فقر شهری و بروز بزه‌های اجتماعی اضافه می‌شوند و از آنجایی که نمی‌توانیم هزینه‌های زیاد تأمین منابع زیرساخت از جمله آب را هم برای این سکونتگاه‌ها فراهم کنیم، به این مسائل دامن خواهیم زد. یکی از تدابیر طرح‌های بازآفرینی شهری، استفاده از فرصت‌های درون خود شهر است. مثلاً به جای آن که رودخانه‌های درون شهرها را که همچون باغ‌ها یکی از امکانات طبیعی داخل شهرها هستند، به مسیرهای فاضلاب شهری تبدیل کنیم یا روی آنها را بپوشانیم، می‌توانیم از آنها به‌عنوان یک فرصت برای بالا بردن کیفیت زندگی شهری و منبع انرژی استفاده کنیم. این طرح‌ها به

شماره
پنجم
شهریور
۱۳۹۴

شماره
۳۹

با مرور ۱۵، ۱۶ ساله طرح‌های نوسازی و بهسازی شهری می‌بینیم که بسیاری از طرح‌ها خودشان سبب اخراج ساکنین از این محله‌ها شده است؛ چراکه هدف ما به‌جای تقویت و توانمندسازی ساکنین محله، نوسازی و بهسازی کالبدی صرف بوده است



دلیل که شاید از تجهیز فضای شهری و فراهم کردن شرایط حضور مردم اجتناب می‌کردیم به ساماندهی این عرصه شهری بی‌توجه بوده‌ایم. اما دنیا به این نتیجه رسیده است که فضاهای عمومی از طریق ایجاد فرصت‌های بیشتر برای تعاملات اجتماعی، یکی از مکان‌های تولید سرمایه اجتماعی هستند، بنابراین تقویت این فضاها یکی از استراتژی‌های توسعه است. اخیراً با گزارشی از مرکز ملی رصد اجتماعی و نیز نتایج پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها مواجه شدم که نشان می‌داد وضعیت سرمایه اجتماعی و شاخص‌های مختلف آن در کشور اسفناک است. تقویت فضاهای عمومی یکی از راه‌هایی است که ما می‌توانیم برای حل مشکلاتی اینچنینی از آن استفاده کنیم. ما در غرب هم به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد شاهد پدیده خصوصی شدن فضای عمومی هستیم که امکان دسترسی و بهره‌مندی از فضای عمومی را محدود می‌کرد. اما در حال حاضر این سیاست مورد تجدید نظر قرار گرفته و به دنبال آن، دوباره این بحث پیش آمده که باید برای گسترش این فضاها و مدیریت آنها، پاره‌انداز داد و مدیریت شهری آنها را کنترل کند، نه این که تماماً در اختیار بخش خصوصی قرار داده شود. در ایران هم این پدیده را داریم که نمونه بارز آن را در مجموعه‌های تجاری متعددی می‌بینیم که قارچ‌گون در سطح شهرها سبز شده‌اند؛ اینها فضاهای عمومی خصوصی شده‌اند که کلاً تحت کنترل بخش خصوصی هستند و در مقایسه با فضاهای عمومی، در این فضاها تغییرات زیادی را چه به لحاظ شیوه جذب مردم و چه سبک رفتار مردم در آنها شاهد هستیم. با این حال در این زمینه حفظ تعادل بین بخش عمومی و خصوصی بسیار مهم است؛ این که به‌گونه‌ای فضای عمومی مدیریت شوند که آزادی و دسترسی‌پذیری این فضاها برای همه مردم امکان‌پذیر باشد. ما به دنبال این مسئله، هم در مقیاس محله و هم در مقیاس شهر هستیم و طرح‌های مختلفی را نیز در بیش از ۱۷ شهر پیاده کرده‌ایم که هدف آنها تقویت فضای عمومی قابل دسترسی برای همه مردم است. ما به جای social exclusion (طرد اجتماعی) به دنبال social inclusion هستیم، یعنی شهر برای همه.

شعار مدیریت یکپارچه و واحد شهری را محقق کند. ● آیا به مدیریت دموکراتیک شهری به‌ویژه از خلال نهادهای مردمی هم اندیشیده‌اید، نهادهایی که می‌توانند جایگزین مدیریت از بالا شوند و مردم را در تصمیم‌گیری‌ها دخیل کنند؟ یکی از پیشنهادهای ما به وجود آوردن دو لایه نهادی است که خلأ آن بشدت احساس می‌شود. یک لایه، مجموعه نهادهایی هستند که به آنها Developer یا توسعه‌گر می‌گویند و واسطه‌ای بین دولت و بخش خصوصی هستند. ما در حال حاضر از طریق ارتباط با بخش خصوصی و انبوه‌سازان این لایه را تقویت می‌کنیم. لایه دوم، نهادهای بین مردم و دولت است که شامل تسهیل‌گران می‌شود. ما همچنین تقویت شبکه‌ای از سازمان‌های غیردولتی، مردم‌نهاد و هیأت‌های امنای محله‌ای را در دستور کار خود داریم تا بتوانیم بسیاری از برنامه‌ها را از خلال آنها پیش ببریم چراکه مردم در بسیاری موارد به دولت و شهرداری‌ها اعتماد ندارند و این نهادهای می‌توانند واسطه خوبی بین دولت و نهادهای حاکمیتی و مردم و جلب مشارکت مردم باشند.

● یکی از ایرادات جدی در برنامه‌ریزی‌های شهری پیشین، بی‌توجهی به فضای شهری و فضای عمومی است. ما در دنیا با پدیده‌ای با عنوان شهر پولی مواجه هستیم که در کشور خودمان هم صورت‌هایی از آن در حال اجرا و شکل‌گیری است. این مسئله نقش بسیار پررنگی در به حاشیه کشاندن هر چه بیشتر گروه‌های کم‌درآمد و فرودست شهری از فضای شهر دارد، چراکه فضاهای عمومی شهر را پولی و خصوصی می‌کند و امکان دسترسی افراد از طبقات پایین‌تر را به آنها محدود می‌سازد. آیا این پدیده را به عنوان یک مسئله قبول دارید و برای حل آن راهی در نظر گرفته‌اید؟ ما در طول سال‌های گذشته هم به این دلیل که فکر می‌کردیم فضای عمومی برایمان منفعتی ندارد و تنها برای نظام اداره شهر، هزینه‌بر هستند و هم به این

دنبال ایجاد نوعی تعادل در شهر هستند، به عنوان نمونه تعادل بین محیط طبیعی و محیط مصنوع.

● ما در حال حاضر در کشور با بحران‌های زیست‌محیطی جدی از جمله بحران آب روبه‌رو هستیم، از طرف دیگر مشکل بیکاری در کشور، به‌ویژه در روستاها و شهرهای کوچک معضلی بسیار جدی است. ضمناً یک نگرانی جدی در مورد تکرار سیاست‌های اقتصادی دوران سازندگی از جمله تعدیل ساختاری وجود دارد که مشکلاتی به دنبال داشت و زندگی و معیشت افراد کم‌درآمد را بیش از همه تحت تأثیر منفی خود قرار داد. بنا به این دلایل، انتظار می‌رود در آینده نزدیک موج جدیدی از جابه‌جایی‌های جمعیتی و مهاجرت‌های اجباری به کلانشهرها و در نتیجه حاشیه‌نشینی اتفاق بیفتد، حتی برخی معتقدند این مسئله آغاز شده و در حال وقوع است. در این مورد نظر شما چیست و برای جلوگیری از آن، چه اقدامی می‌توان صورت داد؟

وجه جدیدی که ما در برنامه‌های خود دنبال می‌کنیم و در برنامه‌ها و سیاست‌های پیشین کمتر به آن توجه شده بود یا حتی می‌توان گفت اصلاً در نظر گرفته نمی‌شد، پیگیری هم‌زمان درمان و پیشگیری است. در حال حاضر، حدوداً ۴ هزار روستا در حریم شهرهای بزرگ واقع شده‌اند که شهرداری‌ها آنها را مدیریت نمی‌کنند اما ساکنین آنها از شهرها خدمات می‌گیرند. در این مناطق فاجعه مدیریت و توسعه را شاهد هستیم که آنها را مستعد ظهور پدیده اسکان غیررسمی در کنار خودشان کرده‌اند. باید برای آنها برنامه‌ریزی‌های پیشگیرانه انجام داد که از مهاجرت ساکنین این روستاها به سکونتگاه‌های غیررسمی حاشیه شهرها جلوگیری کند. ما سعی داریم اول از همه در نظام برنامه‌ریزی در مقیاس سرزمینی و ملی تجدیدنظر کنیم تا نبود تعادل در پهنه کشور را رفع کنیم. در مقیاس شهری نیز به تجدیدنظر در مدیریت شهرها و حریم‌ها و تقسیم‌بندی‌های داخل شهرها نیاز داریم. یکی از اقدام‌هایی که دولت باید در این زمینه صورت دهد، واگذاری مسئولیت به شهرداری‌هاست تا

شهرها را پایدار و تاب آور بسازیم

سازمان‌های بین المللی برای اسکان غیر رسمی چه برنامه‌ای دارند؟

بابک داورپناه

مشاور بانک جهانی در پروژه‌های توسعه‌ای در ایران

در آستانه قرن بیست و یکم اهداف هزاره توسط کوفی عنان دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در دستور کار سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفت که امسال (۲۰۱۵ میلادی) به موعد خود می‌رسند. در نتیجه و از آنجایی که فعالیت‌های توسعه‌ای (پایدار) بیشتر به صورت فرایندی هستند تا آماری، تکاپویی از نو برای تدوین دستور کار تازه، قابل ارزیابی و معطوف به کاهش فقر، افزایش تاب‌آوری و رفع تبعیض برای ۱۵ سال آینده در گرفته شده که در اهداف توسعه پایدار تبیین می‌شوند.

هدف بند شماره ۱۱ از این اهداف (که به عنوان هدف «شهری» هم شناخته شده) در صدد است تا «شهرها و سکونتگاه‌ها را دربرگیرنده، امن، تاب‌آور و پایدار بسازیم». در بند اول از این هدف پیشنهاد می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ دسترسی همگانی به مسکن و خدمات پایه با استاندارد قابل قبول، امن و ارزاقیمت اطمینان حاصل کنیم و سکونتگاه‌های نابسامان و ناکارآمد (حاشیه‌نشینی / زاغه‌نشینی) را بهبود بخشیم. قابل توجه است که به دنبال تجربه اهداف هزاره خصوصاً هدف شماره هفت (د) که در آن به ارتقای ملموس وضعیت زندگی حداقل صد میلیون زاغه‌نشین حاشیه‌نشین اشاره شده بود، (که چه بسا با موفقیت هم به سرانجام رسیده باشد) جمعیت زاغه‌نشین / حاشیه‌نشین یا ساکنین محلات نابسامان شهری به خودی خود بیش از صد میلیون نفر افزایش داشته است.

حقیقت تلخی که سازمان اسکان بشر (هیئات) را به عنوان متولی توسعه پایدار سکونتگاه‌ها در سازمان ملل به پشتیبانی از نگاهی شهر محور به این شرح واهی دارد: «وقتی تمام فعالیت‌ها برای پیش‌بینی و پیشگیری و ساماندهی به سکونتگاه‌های نابسامان شهری (زاغه‌نشینی / حاشیه‌نشینی) نمی‌تواند جوابگوی رشد سریع و گسترش این سکونتگاه‌ها باشد و در شرایطی که هنوز ۶۰ درصد از شهرهای مورد نیاز برای سال ۲۰۳۰ هنوز ساخته

نشده‌اند» باید هوشیار باشیم که مقصود از هدف شهری برای توسعه پایدار تجدید اهمیت دادن به برنامه‌ریزی انعطاف‌پذیر شهر و منطقه‌ای است که

باید در چارچوب‌های فرا بخشی از مشارکت بخش دولتی، سازمان‌های مردم‌نهاد و بخش خصوصی بهره‌مند شود. چالش پیش رو می‌تواند فرصتی باشد تا اصول برنامه‌ریزی شهری را بازنگری کنیم، به حقوق شهروندی در معابر و فضاهای عمومی احترام بگذاریم و در ارائه زیرساخت‌ها آینده‌نگر باشیم تا از به حاشیه رانده شدن فرودستان در شرایطی بعضاً غیرقانونی پیشگیری شود. ارتقای کیفیت زندگی در این سکونتگاه‌ها در امور آموزش، بهداشت و اشتغال برنامه‌هایی در سطحی کلان‌تر از مناطق هدف می‌طلبد و مواردی چون دسترسی به آب آشامیدنی سالم، فاضلاب بهداشتی و فضای عمومی امن در سطح محله تأمین خواهد شد.

ساماندهی مناطق و محله‌های هدف (در مفهوم بازآفرینی شهر محور) که از سطح محله و خیابان تا شهر و منطقه را مدنظر دارد غافل از زیرساخت‌ها و خدمات‌رسانی در دسترس که محل سکونت را به محل کار و فضاهای عمومی (فضاهای مطلوب برای گذراندن اوقات فراغت) متصل می‌کند نخواهد بود. این اتصالات باید همگانی، اقتصادی و با بهره‌برداری بهینه از منابع همراه باشد.

دست‌اندرکاران ساماندهی به امور شهر فقط در اقدام‌های میدانی نیست که با چالش‌های متنوعی برای تحقق این مهم مواجه هستند بلکه بررسی‌های نظری و مطالعات تطبیقی متعددی نیز وجود دارند که به اهمیت اجماع نظر و تفاهم بر سر مفاهیم مورد توجه اشاره دارند. این اجماع و تفاهم باید در بین تمامی ذی‌مدخلان اعم از ساکنین، کسبه، مدیران محلی و مدیران شهری به دست آید تا فعالیت‌ها مؤثر واقع شوند. از مهمترین این مفاهیم منطقه هدف و محدوده مداخله است که در سطح خرد هویت، رسمیت، اصالت یا حقانیت می‌بخشد و در سطح طرح ارزیابی و پایش را ممکن می‌کند. لازمه این اجماع نظر

مشارکت است و لازمه برنامه‌ریزی مشارکتی تعامل میان بخشی است در بین ارکان برنامه‌ریزی و مدیریت شهری و ساکنان و کسبه در سطح شهر و محله.

ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی در جهت حفاظت از محیط‌زیست، تقویت و ارتقای پایداری میراث فرهنگی و تاریخی و تقویت کیفیت زندگی و تاب‌آوری در شهر همراه با اجماع نظر برای برقراری عدالت اجتماعی، عدالت فضایی و عدالت زیست‌محیطی آن زمانی مؤثر خواهد بود که شهروندان به حقوق و مسئولیت‌های شهروندی خود اشراف و به مدیریت شهری اعتماد داشته باشند.

عدم هماهنگی بین مدیران شهری و تناقض‌های بنیادین در طرح‌های جامع و تفصیلی تاریخ مصرف گذشته زمینه‌ساز ناکارآمدی و ناباوری به اقدام‌های ساماندهی در این سکونتگاه‌ها می‌شود که در برهه‌های رکود اقتصادی چرخه‌های باز تولید فقر و آسیب اجتماعی را به گردش درمی‌آورد. عدم به رسمیت شناختن توانایی‌های ساکنان این مناطق به برنامه‌ریزی از بالا می‌انجامد که با مؤثر نمی‌افتند یا به جابه‌جایی‌های ناخواسته ختم می‌شوند.

ارتباط یافتن شرایط ناکارآمدی با فقر و کمدرآمدی - نابسامانی محیطی - و تمام آسیب‌هایی که با آن می‌آیند، خصوصاً در سطح مناطق هدف لزوم تدوین سیاست‌های محافظتی/حمایتی قابل اجرا در چارچوب محله را ایجاد می‌کند. این سیاست‌ها به این علت وضع می‌شوند تا به بهانه بازآفرینی یا ساماندهی، اعیان‌نشین‌سازی نشود و به واسطه اجرای ضوابط طرح تفصیلی میراث تخریب نگردد یا به بهانه سرمایه‌گذاری آلودگی یا آسیب به تنوع زیست‌محیطی اتفاق نیفتد. اقدام‌های ناشی از دستورالعمل‌های حفاظتی آن هنگام به جریان می‌افتد/ که اجرایی شدن طرح یا برنامه‌ای در جهت بازآفرینی یا ساماندهی، تأثیری بر محیط‌زیست یا وضعیت (فرهنگی، اقتصادی، معیشتی) اجتماعی ساکنان یا کسبه محله داشته باشد.

پس بیایید هم «شهرها و سکونتگاه‌ها را دربرگیرنده، امن، تاب‌آور و پایدار بسازیم».

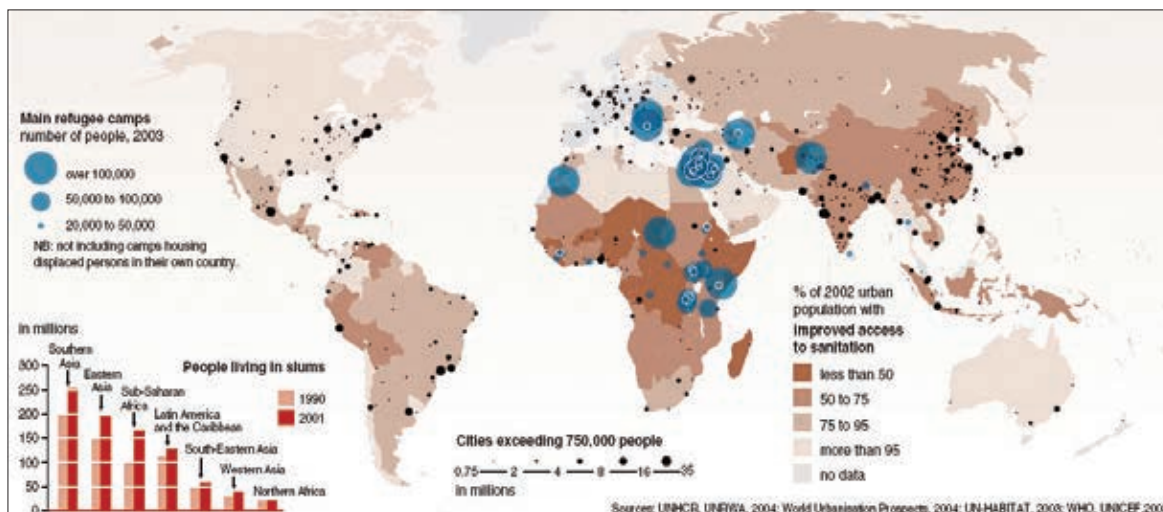
قلعورخاه

اسکان غیررسمی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۱

در بند اول از برنامه اهداف هزاره سازمان ملل پیشنهاد می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ دسترسی همگانی به مسکن و خدمات پایه با استاندارد قابل قبول، امن و ارزاقیمت اطمینان حاصل کنیم و سکونتگاه‌های نابسامان و ناکارآمد (حاشیه‌نشینی / زاغه‌نشینی) را بهبود بخشیم



گام اول پذیرش واقعیت

پویا علاءالدینی، دانشیار گروه برنامه‌ریزی، رفاه اجتماعی دانشگاه تهران از تجربه همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و فرصت‌های پیش‌رو در زمینه بهسازی سکونتگاه‌های نابسامان شهری می‌گوید

مسائل مرتبط با سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه‌نشینی‌ها، غیر از برخی جنبه‌های بومی و محلی‌شان، از خصلت‌هایی کلی در مقیاس‌های بین‌المللی نیز برخوردارند. بنابراین برای بررسی این مسائل و تلاش برای حل آنها می‌توان از کمک‌های تجربی و مالی جهانی، به‌ویژه از جانب نهادهایی بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد و بانک جهانی بهره گرفت. در دهه ۱۳۸۰، دولت وقت با هدف انجام برخی فعالیت‌های بهسازی شهری، با بانک جهانی وارد همکاری شد. با دکتر پویا علاءالدینی، یکی از افراد دخیل در مطالعات و ارزیابی طرح مذکور، به گفت‌وگو نشستیم و ضمن پرداختن به پرسش‌هایی در مورد دستاوردها و ایرادات این پروژه، نگرانی‌های موجود در خصوص مشکلات و خطرات این نوع از همکاری‌ها را مطرح کردیم. مشروح گفت‌وگوی مابادکتر علاءالدینی را در ادامه می‌خوانید.

صادق عبدی

قلمرو رفاه

ساکن غیررسمی

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۲

● بعد از تصویب «سند توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی» در سال ۱۳۸۲، مجموعه‌ای از فعالیت‌های بهسازی، توانمندسازی و اصلاح سیاست‌های نظام مدیریت شهری آغاز شد که یکی از آنها همکاری با بانک جهانی و دریافت وامی برای طرحی با عنوان «بهسازی شهری و اصلاحات بخش مسکن» بود. شما از جمله کسانی بودید که با این طرح همکاری داشتید. لطفاً کمی در مورد این طرح توضیح دهید.

من در مدیریت طرح بهسازی شهری و اصلاحات بخش مسکن نقشی نداشتم و فقط در چند مورد از مطالعات طرح و نیز ارزیابی پایانی آن شرکت کردم. چیزی که می‌توانم بگویم این است که طرح مورد نظر چارچوب سیاستی و اجرایی نسبتاً منسجمی را برای پرداختن به مسئله سکونتگاه‌های نابسامان شهری کشور فراهم آورد. بخش دوم و کوچک آن بیشتر مطالعاتی و مربوط به اصلاحات بخش مسکن بود و در پیوند با طرح جامع مسکن به کار گرفته شد (هرچند به شکلی کاملاً محدود). اما موضوع بخش اول آن بهسازی شهری بود.

برای این منظور در هرکدام از شهرهای بندرعباس، زاهدان، کرمانشاه و بعدها سمنند و تبریز سه یا چهار سکونتگاه غیررسمی انتخاب شدند تا پروژه‌های بهسازی آزمایشی در آنها انجام شود. بخش مهمی از فعالیت طرح این بود که سازمان‌های مختلف ارائه‌دهنده خدمات به این سکونتگاه‌های غیررسمی جلب شوند و زیر نظر ستادهای توانمندسازی (که به همین منظور شکل گرفتند) به صورت منسجم و هماهنگ با هم در این مناطق به ارائه خدمات بپردازند. این خدمات شامل زمینه‌های

مختلف از جمله بهسازی کالبدی، بهبود زیرساخت‌ها و توانمندسازی و اقدامات اجتماعی مختلف می‌شد. بودجه تأمین شده برای این طرح که در سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸ اجرا شد ۱۰۰ میلیون دلار و قرار بود ۸۰ درصد آن از سوی بانک جهانی و ۲۰ درصد بقیه توسط دولت ایران تأمین شود.

● به نظر شما این طرح چه دستاوردهایی داشت و با چه مشکلاتی مواجه بود و چه ایراداتی داشت؟

مهمترین دستاورد طرح، تغییر رویکرد نسبت به سکونتگاه‌های غیررسمی در کشور بود. این طرح تا حد زیادی موجب شد وجود این نواحی پذیرفته شود، مشکلاتشان جدی گرفته و ساکنانشان به عنوان شهروند شناخته شوند و زمینه‌های کاهش طردشان فراهم آید. همچنین هدف طرح این بود که مدیریت شهری در قبال این سکونتگاه‌ها مسئولیت بپذیرند و ملزم به ارائه خدمات جهت ساکنانشان شوند. از نکات مثبت دیگر این طرح می‌توان به تلاش جهت شکل‌بخشی به مدیریت یکپارچه شهری جهت بهسازی اشاره کرد.

البته پروژه‌های این طرح مشکلات زیادی داشتند که بسیاری از آنها خاص این طرح نیست و به سیستم اجرایی در ایران برمی‌گردد. برای نمونه کار کردن با یک ارگان بین‌المللی در ایران کار ساده‌ای نیست؛ یا در کل اقدامات توانمندسازی دشواری‌های زیادی دارند و نیازمند فعالیت‌های طولانی‌مدت و صرف انرژی و هزینه زیادی هستند. مشکل دیگر پایداری اقدامات مثبت در این مناطق است. آیا با اتمام پروژه نتایج مثبت آن پایدار می‌ماند؟ آیا ما توانسته‌ایم

در بین ساکنان حس مالکیت نسبت به سکونتگاه خودشان را به وجود بیاوریم؟ آیا خود مناطق و سازمان‌های مسئول می‌توانند فعالیت‌های مورد نظر را ادامه دهند و مسائلشان را حل کنند؟ و...

● این پروژه دو مرحله‌ای بود که بعد از اجرای مرحله اول آن از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸، مرحله دوم آن متوقف شد. آیا مرحله اول کامل اجرا شد؟ علت توقف آن در مرحله دوم چه بود؟

در مرحله اول ضعف‌هایی وجود داشت، به طوری که تا پایان آن تنها ۵۰ درصد از بودجه اختصاص یافته خرج شده بود و این یعنی اجرای ۵۰ درصد از اهداف و اقدامات پروژه مغفول مانده بود. در واقع زمانی که کارها رونق و شتاب گرفت، مدت زمان مرحله اول تمام شده بود و نهایتاً از ۵۰ درصد باقی‌مانده بودجه بانک جهانی استفاده نشد. این طرح برای مرحله دوم به تصویب نرسید و تمدید نشد که از دلایل عمده آن افزایش تحریم‌های بین‌المللی بود که در کل باعث شد پروژه‌های بانک جهانی در ایران متوقف شود. دلیل دیگر ارزیابی نه چندان مثبت بانک جهانی از کیفیت و کمیت فعالیت‌های طرح بود. در هر صورت، بعد از اتمام طرح، دولت ایران خود با همان رویکرد و روش، اقدامات مشابهی را در دستور کار قرار داده است.

البته این اقدامات هم با شماری از مشکلات و پرسش‌های قبلی مواجه‌اند، از جمله عدم پایداری، عدم هماهنگی بین‌بخشی نهادهای مسئول و مشکلات توانمندسازی و مشارکت مردم. الان زمان مناسبی برای پرداختن به این پرسش‌ها و حل مشکلات از طریق انجام ارزیابی‌های دقیق و گسترده فرا رسیده است.

● با توجه به تجربه جهانی، یک نگرانی جدی که در مورد همکاری و گرفتن وام از نهادهایی، از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول وجود دارد، این است که این وام‌ها می‌توانند مشروط به اعمال برخی سیاست‌های اقتصادی خاص باشند که به سود مردم کشور مقصد نیست؛ یا این نگرانی که طرح‌های ارائه‌شده رویکردی آمرانه داشته و شامل اقداماتی باشند که چندان با نیازهای واقعی مردم همخوانی ندارند. با توجه به تجربه‌تان از همکاری‌های بین‌المللی، از جمله در طرح مذکور، نظر شما در این مورد چیست؟

اولین نکته‌ای که باید بگویم این است که هیچ سازمان بین‌المللی نمی‌تواند چیزی را به کشوری تحمیل کند که خود از منابع مالی کافی برخوردار است. پس این مسئله و وام مشروط در مورد ایران مصداق ندارد. در طرح مذکور هدف ایران بیشتر استفاده از خدمات فنی بین‌المللی بود.

ضمناً در سال‌های اخیر بانک جهانی رویکرد خود را تغییر داده تا حدی که فقرزدایی را هدف اصلی خود قرار داده و به نوعی رقیب برخی نهادهای توسعه‌ای سازمان ملل متحد شده است. در ایران در مورد طرح مذکور حتی ما شاهد این بودیم که رویکرد بسیاری از مسئولان ایران اصطلاحاً «راست‌تر» از رویکرد بانک جهانی بود؛ به این معنا که بسیاری از مسئولان بخش عمومی ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی را به عنوان مهاجرانی می‌دیدند که حتی به شهر مقصد ندارند و باید آنها را تحت فشار گذاشت تا به روستاها و شهرهای خودشان بازگردند.

اما یک مسئله که در مورد کار با نهادهای مختلف بین‌المللی در ایران به طور کلی وجود دارد این است که در تیم‌های همکار ما با این نهادها افراد لایق و نخبه به ویژه تسلط به دانش و مهارت‌های کافی و قدرت چانه‌زنی به اندازه کافی به کار گرفته نمی‌شود؛ ضمن اینکه در موارد بسیاری کار این نهادها ممکن است دچار سوءظن امنیتی هم بشود. بنابراین نه خود این نهادها دستشان برای کار کاملاً باز است و نه ما می‌توانیم از آنها، چه از منابع مالی و چه از تجاربشان در سطح جهانی، به نحو احسن بهره بگیریم. یک مسئله دیگر مدیریتی در طرح‌های بانک جهانی این است که معمولاً این نهاد بین‌المللی، واحد مدیریت پروژه خاص خودش را تشکیل می‌دهد. واحدهای مدیریت پروژه‌های بانک جهانی بنا به دلایل مثبتی هم جدا از دولت و هم داخل آن قرار می‌گیرند. اما در ایران این مسئله ممکن است باعث شود بسیاری از سازمان‌های مسئول دولتی با این دست پروژه‌ها همکاری لازم را انجام ندهند؛ در حالی که برای انجام این نوع پروژه‌ها ما نیازمند همکاری‌های بین بخشی هستیم. همچنین پرداخت‌های نظام دیکسای داخل کشور نیز دچار ناهماهنگی با روش‌های بین‌المللی است که به اجرای این پروژه‌ها صدمات زیادی می‌زند.

● آیا در دوران اصطلاحاً پساتحریم ارتباط ما با نهادهای بین‌المللی تغییری کرده است؟

تأجایی که من اطلاع دارم، شرکت عمران و بهسازی شهری وزارت راه و شهرسازی در حال مذاکره با برنامه اسکان بشر ملل متحد (UN-Habitat) در مورد همکاری جهت سکونتگاه‌های نابسامان شهری است.

با افزایش تعداد شهرهای هدف پروژه‌های بهسازی، نیاز به جذب کمک‌های بین‌المللی به ویژه در مسائل مشکل‌دار مانند توانمندسازی و ظرفیت‌سازی بیشتر شده است. البته پروژه‌های آژانس‌های سازمان ملل کوچکتر هستند و منابع مالی کمتری دارند و بیشتر به توانمندسازی و ظرفیت‌سازی می‌پردازند، اما در همین حد نیز خوب است و امیدواریم نتیجه‌بخش باشد.

● جدای بحث در مورد پروژه‌های بین‌المللی، شما به عنوان یک استاد دانشگاه در زمینه برنامه‌ریزی شهری و اجتماعی، طرح‌های پیاده شده در سکونتگاه‌های غیررسمی را چگونه می‌بینید؟ این طرح‌ها چه ایراداتی دارند که باید در ارزیابی‌ها به آنها توجه و از تکرارشان جلوگیری کرد؟

اخیراً سند جدیدی توسط دولت ایران تحت عنوان فرسوده و ناکارآمد شهری تصویب شده که به تبعیت از اسناد بین‌المللی، مسئله سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت فرسوده را یکجا و به عنوان بافت‌های هدف در نظر گرفته است. اما رویکرد ما نسبت به این دو تاکنون متفاوت بوده است. ما بافت فرسوده را با این دید نگاه می‌کردیم که در آنجا زمین با ارزش داریم و برای بهسازی آن، باید تنها سرمایه جذب کنیم و مجوزها و انگیزه‌های لازم را بدهیم. بنابراین عمده‌تأ مسائلی اجتماعی این مناطق مغفول باقی می‌ماند. مثلاً دفاتر تسهیل‌گری نوسازی بافت فرسوده چندان در این زمینه موفق نبوده‌اند. رویکرد ما در مورد سکونتگاه‌های غیررسمی نیز به این صورت بود که آنجا زمین بارزش وجود ندارد، در نتیجه امکان جذب سرمایه برای آنها هم نداریم. به همین دلیل اقدامات انجام شده در این سکونتگاه‌ها به ارائه برخی خدمات خلاصه شده است، از جمله با این هدف که مثلاً از آسیب‌های اجتماعی این محلات کاسته شود. سند اخیر دو رویکرد را به هم نزدیک کرده و به جای رویکرد تک‌بعدی، مسائل مختلف را در هر دو تیپ منطقه در نظر گرفته و البته باید متوجه تفاوت‌ها و نیازهای خاص هر کدام از سکونتگاه‌های نابسامان شهری بود.

مسئله دیگری که باید بر آن تأکید کنم این است که در بیشتر مواقع واحد جغرافیایی توسعه اقتصادی و اجتماعی جماعت است و برای آن باید سازوکارهای در نظر داشت و مدیریت آن نیز باید جماعتی باشد. این مسئله مهمی است که ما در بسیاری از برنامه‌های بهسازی و توانمندسازی خود در نظر نمی‌گیریم. به عنوان نمونه در برنامه‌های بهسازی این موضوع مغفول مانده و در نتیجه جماعت ساکن را در مدیریت و فرایند کار دخیل نمی‌کنیم و اقدامات صورت گرفته هم پایدار نمی‌مانند. تغییر رویکردی که در جریان پروژه‌های توانمندسازی اتفاق افتاد این بود که ما از خود مردم بپرسیم که چه نیازهایی دارند که این مثبت است اما برای تکمیل آن باید بپذیریم که مردم صاحب آن سکونتگاه هستند و خودشان باید در مدیریت و تصمیم‌گیری سهیم باشند و برای این کار یک نهاد جماعتی در دل آن سکونتگاه برای جذب مشارکت مردم در لایه‌های مدیریتی تأسیس کنیم. این چیزی است که تاکنون در ایران اتفاق نیفتاده و خلأ آن بشدت احساس می‌شود.

● امکان دارد کمی مصداقی‌تر در مورد این شکل از نهادسازی و سازوکار مدیریتی صحبت کنید؟ آیا نمونه‌ای از آن در دنیا وجود دارد؟

برای نمونه ما می‌توانیم از یارانه‌های نقدی به شکل دیگری و در جهت فقرزدایی، ارتقای سرمایه‌های انسانی و ایجاد نهادهای مدیریت و توسعه جماعتی استفاده کنیم. به عبارت دیگر، ما می‌توانیم از این منبع عظیم مالی به نحو بهتری برای آن دسته از مردم استفاده کنیم که واقعاً نیازمند فقرزدایی هستند و بخش اعظم آنها در سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت‌های فرسوده زندگی می‌کنند و به راحتی قابل شناسایی هستند. اگر ما فقط نصفی از این یارانه‌ها را به سکونتگاه‌های نابسامان و فقیر تخصیص بدهیم دستاوردهای بزرگی خواهیم داشت. نحوه تخصیص این منابع مالی هم می‌تواند در قبال خدمات و استفاده از آنها در پروژه‌های فقرزدایی و توانمندسازی و بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی و روستاهای کشور باشد و هم می‌تواند به صورت نقدی اما به شکل مشروط صورت گیرد.

به این معنا که ما یارانه را به شرطی به خانواده نیازمند پرداخت کنیم که کارهایی از جمله توجه به آموزش و تحصیل فرزندان، بهداشت خانواده و غیره را انجام دهد. یارانه مشروط در بسیاری از نقاط دنیا جا افتاده اما در ایران به آن توجهی نمی‌شود. اگر این اقدام در کنار ساختن یک نهاد جماعتی و دموکراتیک برای مدیریت هر سکونتگاه صورت گیرد، پیگیری و نظارت بر انجام این شروط و شناسایی افراد نیازمند هم راحت‌تر خواهد شد. حتی شکل‌گیری چنین نهادی حول موضوع یارانه مشروط هم راحت‌تر است و می‌توان این موضوع را بهانه‌ای برای ایجاد این نهاد قرار داد و بعدها از این نهاد در کارهای دیگری هم استفاده کرد، به‌ویژه در کارهایی که در جهت همان بهسازی سکونتگاه و توانمندسازی ساکنین باشد که اتفاقاً می‌تواند بهترین کمک به پایدار ماندن اقدامات بهسازی باشد و ایجاد حس تعلق نسبت به سکونتگاه‌ها را در بین ساکنین ارتقا دهد. این امر ما را به هدف مهم دیگر نیز نزدیک می‌کند که همان رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی ساکنین اینگونه سکونتگاه‌ها و نیز بسیاری از روستاهایی است که به دلیل این قسم مشکلات، ساکنین خود را از دست می‌دهند. ما می‌توانیم در قالب چنین نهادهایی در دل خود این سکونتگاه‌های فقیر شهری و روستایی برای ساکنین اشتغال ایجاد کنیم و از بسیاری از مشکلاتشان بکاهیم. همچنین با توجه به اینکه کشور ما در حال حاضر با بحران بیکاری مواجه است، می‌توانیم کارهای عام‌المنفعه‌ای را تعریف کنیم که نیازی به سرمایه ندارند اما با پول یارانه‌ها و با وساطت نهادهای جماعتی تأمین مالی می‌شوند، همچون بهسازی کالبدی و فضای سکونتگاه‌ها.

از این طریق بخشی از معضل بیکاری ساکنین این سکونتگاه‌های فقیرنشین شهری و روستایی را رفع خواهیم کرد. البته این اقدامی فرابخشی است که دشواری‌های زیادی دارد، اما اگر تحقق پیدا کند، بسیاری از مشکلات ما در این مناطق را با استفاده از فرصت‌های درون خود این مناطق رفع خواهد کرد و دستاوردهای بسیاری برای کشور خواهد داشت.

قلمرو رخاه

◀ **اسکان غیررسمی**

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۳

شرکت عمران و بهسازی شهری وزارت راه و شهرسازی در حال مذاکره با برنامه اسکان بشر ملل متحد (UN-Habitat) در مورد همکاری جهت سکونتگاه‌های نابسامان شهری است. با افزایش تعداد شهرهای هدف پروژه‌های بهسازی، نیاز به جذب کمک‌های بین‌المللی به ویژه در مسائل مشکل‌دار مانند توانمندسازی و ظرفیت‌سازی بیشتر شده است



اول حق بدهیم بعد، تکلیف بخوایم

سکونتگاه‌های غیررسمی
زیر سایه مدیریت شهری در گفت و گو با
غلامرضا کاظمیان

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، شکل‌گیری و رشد سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه‌نشینی‌ها ناشی از توسعه نامتوازن است که سبب می‌شود برخی شهرها، به هزینه محرومیت روستاها و شهرهای کوچک‌تر و حاشیه‌ای، رشد یابند و همین سبب می‌شود جمعیت زیادی از مناطق محروم حاشیه‌ای به سمت شهرهای توسعه‌یافته مرکزی، کوچ‌ها و مهاجرت‌هایی اجباری داشته باشند. اما از آنجایی که شهرهای مقصد نیز ظرفیت پذیرش این جمعیت را ندارد، بخشی از این مهاجران به حاشیه این شهرها سرریز می‌شوند. در گفت‌وگو با دکتر غلامرضا کاظمیان، استناد مدیریت شهری در دانشگاه علامه طباطبائی، از یک سو مسائل مرتبط با کمبود ظرفیت‌ها و توسعه نامتوازن ناشی از برنامه‌ریزی‌های مدیریتی کلان و تأثیر آنها در شکل‌گیری و رشد سکونتگاه‌های غیررسمی را مطرح کردیم و از سوی دیگر راه‌حل‌های موجود از جمله ظرفیت‌سازی با هدف توسعه پایدار را مورد بررسی قرار دادیم

قلمرو راه

شماره	پنجم
شهریور	۱۳۹۴

۴۴

این مهاجران، جمعیت مازاد نیستند و حتماً ظرفیت و نیازی برای جذب این افراد در شهر مقصد وجود داشته است، حالا این نیاز می‌تواند برای مشاغل پست، مشاغل غیررسمی و مشاغل کم‌درآمد در صنعت یا در خدمات باشد. به عبارت دیگر در یک ارزیابی هزینه-منفعت، مهاجرت به نفع خانوار بوده است، این منفعت هم می‌تواند اقتصادی از جمله پیدا کردن شغل یا انتظار درآمد بیشتر باشد، هم اجتماعی و روانی از جمله انتظار برای زندگی با کیفیت بهتر برای خانوار و نسل آینده آن. به این معنا که این خانوار در شهر یا روستای مبدأ خود، به دلایل مختلف از جمله بحران‌های زیست‌محیطی یا معضل بیکاری یا کمبود امکانات اجتماعی و فرهنگی، وضعیت زندگی‌شان به مراتب بدتر و سخت‌تر از وضعیتی است که بعد از مهاجرت پیدا می‌کنند. حال اگر شهر مقصد ظرفیت پذیرش کمی و کیفی این جمعیتی را که جذب کرده نداشته باشد ما با

شهر را دارند اما به دلیل محدودیت‌های ظرفیت شهر، نمی‌خواهند در شهر ساکن شوند یا ساکن بمانند. این گروه با اختیار خودشان از شهر خارج می‌شوند و در حومه‌های شهر -که به لحاظ امکانات و خدمات در حد شهر هستند اما محدودیت‌های آن از جمله آلودگی و تراکم جمعیت را ندارند- سکونت پیدا می‌کنند و تبدیل به حومه‌نشینان شهری می‌شوند. گروه دوم شامل افرادی می‌شود که علیرغم میلشان و به دلیل عدم تمکن مالی، بالاجبار از حوزه قانونی و رسمی شهر خارج می‌شوند. این خروج یا از محدوده فیزیکی شهر است یا در درون این محدوده و داخل شهر است اما در هر دو مورد این افراد مجبورند در سکونتگاه‌های غیررسمی سکونت پیدا کنند. این افراد از چرخه حیات اقتصادی و اجتماعی متعارف شهر خارج می‌شوند و با این خروج، هزینه اسکان خود را کاهش می‌دهند تا امکان ادامه فعالیت و اشتغال را در محیط شهری برای خودشان فراهم کنند.

● یکی از نقدهایی که به نظام اداره شهرها و طرح‌های مدیریت شهری وارد می‌شود این است که خود اینها در بسیاری موارد به مشکلات شهری و به وجود آمدن سکونتگاه‌های غیررسمی دامن می‌زنند. به نظر شما آیا این نقد اساساً درست است؟ به طور کلی درباره این مسئله، تحلیل و نقد خود شما به عنوان یکی از استادان رشته مدیریت شهری چیست؟

شکل‌گیری سکونتگاه‌های غیررسمی، حاصل فقدان یا کمبود ظرفیت در جوامع شهری است، یعنی نتیجه عدم تعادل تحولات اقتصادی-اجتماعی، صنعتی و جمعیتی و به دنبال آن کالبدی در درون شهرهایی است که ظرفیت کافی برای آن تحولات یا ترکیب جمعیتی ناشی از آنها را ندارند. جمعیتی که شهر ظرفیت پذیرش آنها را ندارد دو گروه می‌شوند. گروه اول کسانی هستند که تمکن مالی سکونت در

مهاجران، جمعیت مازاد نیستند و حتماً ظرفیت و نیازی برای جذب این افراد در شهر مقصد وجود داشته است، حالا این نیاز می‌تواند برای مشاغل پست، مشاغل غیررسمی و مشاغل کم‌درآمد در صنعت یا در خدمات باشد

پدیده اسکان غیررسمی مواجه می‌شویم. بنابراین مهاجرت به شهرها به هیچ‌وجه بی‌رویه نیست و سکونتگاه‌های غیررسمی بی‌دلیل به وجود نمی‌آیند. تحولات اقتصادی و اجتماعی و نیز طرح‌های مدیریت شهری که متعادل و همه‌جانبه نیستند در این مسئله بسیار دخیل هستند. ما وقتی دافعه‌های روستاها و شهرهای کوچک مبدأ را افزایش دهیم و در این مناطق امکانات اقتصادی، اجتماعی و زیستی را فراهم نکنیم، حتی اگر جاذبه‌های شهرهای مقصد را افزایش ندهیم، بازهم مهاجرت اتفاق می‌افتد و این رویه‌ای مشخص است که بر این مهاجرت‌ها از قیل از انقلاب تاکنون حاکم است و ما نادیده می‌گیریم. بنابراین مدیران شهری خودشان این رویه‌ها را به وجود می‌آورند و حق ندارند مهاجران و ساکنین سکونتگاه‌های غیررسمی را مسبب وضعیت زندگی‌شان بدانند و به این سکونتگاه‌ها به عنوان علت بر هم خوردن تعادل در شهرها نگاه کنند. حتی نباید به این سکونتگاه‌ها به عنوان منشأ آسیب‌های اجتماعی نگاه کرد، چرا که این سکونتگاه‌ها بیش از آن که محل تولید آسیب‌های اجتماعی باشند، به دلایل مختلف از جمله طرد اقتصادی و اجتماعی از سوی حاکمان و مدیران شهری و حتی از جانب شهرنشینانی که ساکنین این سکونتگاه‌ها را از خود نمی‌دانند، محل تجمع کسانی است که خودشان نخستین قربانیان آسیب‌های اجتماعی هستند.

● دیدگاهی که در مقاطعی در حوزه مدیریت شهری مطرح بوده، این است که اگر ما به ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی خدمات ارائه ندهیم و در واقع جاذبه مقصد را کاهش دهیم، می‌توانیم از بخش زیادی از مهاجرت‌ها جلوگیری کنیم. به نظر شما این درستی است؟ به نظر من دقیقاً برعکس است. در این سکونتگاه‌ها هر چه خدمات کمتری ارائه دهیم، زندگی برای آن دسته از مهاجرانی که از سختی‌های عیدیده مبدأ فرار می‌کند، در این سکونتگاه‌ها ممکن تر می‌شود، چون هزینه زندگی در مقصد را برای او کاهش می‌دهید. در واقع هزینه زندگی برای او در مبدأ و مقصد تقریباً هم‌اندازه می‌شود ولی در شهر مقصد امکان زندگی بهتر، در مقایسه با روستا یا شهر مبدأ فراهم‌تر است. در سال‌های اخیر این نگاه تعدیل شده و در سکونتگاه‌های غیررسمی امکانات و خدماتی را به ساکنین ارائه کرده‌ایم که این امر، افزایش هزینه زندگی در این مناطق را در پی داشته و در نتیجه بخشی از مهاجرت‌ها کاهش یافته است.

● ما تا حدی به علل شکل‌گیری و مشکلات سکونتگاه‌های غیررسمی پرداختیم که البته بررسی آنها برای حل مسئله ضروری است؛ اما اکنون بپردازیم به راه‌حل‌ها. با توجه به بحث شما در مورد ضعف در ظرفیت‌ها، یکی از راه‌حل‌های ارائه شده این است که ما می‌توانیم با ظرفیت‌سازی یا استفاده از ظرفیت‌های درون خود این سکونتگاه‌ها، به توسعه پایدار محلی این مناطق برسیم. برای ما توضیح دهید این ظرفیت‌سازی و توسعه پایدار محلی می‌تواند به چه معنا باشد و چه اقدام‌هایی می‌تواند این دو را به هم ربط دهد؟

توسعه پایدار در مقیاس محله به این معناست که ساکنین یک محله، هم نسل فعلی و هم نسل آتی آن، از رفاه اقتصادی، آرامش اجتماعی و زندگی سالم زیست‌محیطی برخوردار باشند. محله باید از ظرفیت‌هایی برخوردار باشد که حس امنیت، آرامش و رفاه را برای ساکنین فعلی و آتی فراهم کند. اگر نگاه دینامیک داشته باشیم، با توجه به این مسئله که مهاجران به سکونتگاه‌های غیررسمی، در روستاها و شهرهای مبدأشان این حس را کمتر داشته و مجبور به مهاجرت شده‌اند، در نتیجه سکونتگاه‌های مقصد به‌رغم تمام مشکلات و سختی‌هایشان، ممکن است بتواند این حس را برای نسلی که تازه به آنجا مهاجرت کرده همراه داشته باشد. اما این حس به نسل بعدی منتقل نمی‌شود، چرا که انتظار نسل بعدی بیشتر خواهد بود و نمی‌تواند با انگ طردکننده حاشیه‌نشین و با عدم رفاه اقتصادی و اجتماعی این سکونتگاه‌ها کنار بیاید. این مسئله را ما در مورد مسکن مهر خواهیم داشت. وقتی ما مجتمعی خارج از شهر آن هم با طراحی‌های نامناسب و امکانات ناکافی می‌سازیم و از قبل می‌گوییم که این محلی برای زندگی گروه‌های کم‌درآمد و طبقات پایین اجتماعی است، پویایی اجتماعی را از آن می‌گیریم و از قبل انگ طردکننده به آن می‌زنیم. به همین دلیل افراد به‌ویژه نسل‌های آتی، حس رضایت‌بخشی از زندگی در این فضا نخواهند داشت، حس تعلق به سکونتگاه خودشان نمی‌کنند و به محض این که امکانی برای خروج از آن پیدا کنند، از آنجا فرار خواهند کرد. بنابراین این سکونتگاه مدام رو به نزول می‌رود و هر اقدامی که در این مناطق انجام دهیم ناپایدار خواهد بود. امکان این که بتوانیم در سکونتگاه‌های غیررسمی حاشیه‌ای توسعه پایدار محله‌ای داشته باشیم خیلی کمتر از این امکان برای محلات توسعه‌نیافته درون چارچوب فیزیکی شهر است، مگر این که اول آن انگ را برطرف کنیم و آنها را وارد چرخه حیات اقتصادی و اجتماعی سازیم و مدل ارتباطی شهر و ساکنان آن با حاشیه‌ها و ساکنین آن را تغییر دهیم. در قدم بعدی باید ظرفیت‌های اجتماعی و ظرفیت‌های نهادی درون این مناطق را ارتقا بخشیم.

● ظرفیت‌های اجتماعی و ظرفیت‌های نهادی با هم چه تفاوتی دارند و شامل چه اقدام‌هایی می‌شوند؟

منظور از ظرفیت‌های اجتماعی این است که خود این جامعه محلی مهارت و ظرفیت لازم را برای ورود به چرخه زندگی شهری بدون ترک محله زندگی خود پیدا کند که شامل مهارت‌های روانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌شود. یکی از نمونه‌های این گونه مهارت‌ها که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، حق به شهر است. آیا ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی حق خودش می‌داند که از شهر یک مجموعه امکانات و خدمات را مطالبه کند و وظیفه شهر می‌داند که حداقل امکانات و خدمات زیستی را برای او تأمین نماید؟ در برابر این حق به شهر است که بحث تکلیف هم مطرح می‌شود؛ یعنی اگر برای فردی حقی قائل نیستیم چطور می‌توانیم تکالیفی را از او بخواهیم که ضد اجتماعی و ضدشهری نباشد؟ بخش دیگری از ظرفیت‌های اجتماعی شامل توانمندسازی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شود، که دانش و مهارت

آموزی را شامل می‌شود. نمونه‌ای از این مهارت‌ها که کمتر به آن توجه شده، این است که فرد این توانایی را داشته باشد که آن حق به شهر خود را طلب کند و در برابر امتناع فرهنگی و حتی امتناع فضایی از این حق مقاومت کند. برای ایجاد این ظرفیت‌ها می‌توانیم از نهادهای مختلف استفاده کنیم از جمله جامعه محلی، سازمان‌های اجتماع محور محلی، رسانه‌ها و غیره. اما در مورد ظرفیت‌سازی‌های نهادی باید ابتدا به معنای نهاد بپردازیم. معنای اول آن به وجه سازمانی نهاد برمی‌گردد که برخلاف سازمان صرف که رویه‌ها برای آن مهم است، در بُعد سازمانی نهاد، نتیجه کار بیش از رویه‌ها اهمیت دارد. در سازمان‌ها آخر کار یک مجموعه گزارشی از روند کار منتشر می‌شود اما در نهاد، باید این ارزیابی صورت گیرد که در آخر کار به چه نتایجی رسیده‌ایم و آیا اهداف ما محقق شده است یا خیر. بُعد دیگر نهاد به قواعد ذهنی حاکم بر رفتار افراد و سازمان‌ها مربوط است. منظور ما از ظرفیت‌سازی نهادی شامل هر دوی این ابعاد می‌شود، به این معنا که نهادهای محله‌ای بسازیم که قاعده ذهنی حاکم بر رفتار افراد مرتبط با آن نهاد از مدیران گرفته تا مردم محله، قاعده توسعه‌گرا و زندگی بهتر در محله و در متن کلیت شهر باشد. در واقع این نهادها باید آن ظرفیت‌های اجتماعی را حاکم بر ذهن و بینش مدیران و مردم کند، رویه‌های رفتاری را تغییر دهد و زمینه‌های تحقق نتایج عملی این ظرفیت‌ها را فراهم نماید.

● یکی از نقدهایی که اینجا می‌توان مطرح کرد این است که نهادگراها، ساختارهایی را که فقر را و محرومیت‌زا هستند و فاصله طبقاتی را افزایش می‌دهند، در نظر نمی‌گیرند و به این واقعیت توجه ندارند که جمعیتی که به واسطه اقدام‌های نهادی این چنینی از فقر و محرومیت نجات می‌یابد چند برابر کمتر از جمعیتی است که به واسطه برخی ساختار و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی، وارد چرخه فقر و محرومیت می‌شوند. نظر شما در این مورد چیست؟

این نقد درستی است و باید آن را جدی گرفت. ساختارهای ما فقر را و محرومیت‌زا هستند. وقتی ما دچار رکود اقتصادی و بیکاری هستیم و درآمد سرانه ما کاهش پیدا می‌کند و در عین حال نظام اجتماعی ما هم قدرت‌محور است و به‌جای برابری، نابرابری اجتماعی تولید می‌کند، توزیع درآمد عادلانه نیست و همان درآمد پایین هم درست توزیع نمی‌شود و عمدتاً به سمت معینی روانه می‌شود، این طبیعی است که با افزایش فقر و شکاف طبقاتی روبه‌رو خواهیم شد. درست است که باید ساختارها را اصلاح کرد اما اصلاح سازمان‌ها و نهادها هم می‌تواند به اصلاح ساختارها بینجامد. آیا اگر ما همان جمعیت محدود را هم نجات ندهیم، ساختارها اصلاح می‌شوند؟ در واقع ما می‌توانیم اصلاح ساختاری را با همین اصلاح‌های کوچک‌مقیاس و محدود آغاز کنیم و تسلط ساختارهای ناعادلانه و فقرزای کلان را به چالش بکشیم. از سوی دیگر نگاه انسان‌محورانه هم بر این رویه تأکید دارد و حکم می‌کند حداقل ما بتوانیم تعداد محدودی از مردم را از فقر و محرومیت نجات دهیم.

قلمرو رفاه

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۵

اسکان غیررسمی

وقتی ما جمعیتی خارج از شهر آن هم با طراحی‌های نامناسب و امکانات ناکافی می‌سازیم و از قبل می‌گوییم که این محلی برای زندگی گروه‌های کم‌درآمد و طبقات پایین اجتماعی است، پویایی اجتماعی را از آن می‌گیریم و از قبل انگ طردکننده به آن می‌زنیم

روایهای بی مقدمه

اسکان غیررسمی در طرح آمایش سرزمین در برنامه‌های توسعه چه جایگاهی دارد

زهرآ عربشاهی

کارشناس ارشد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای

جایگاه اسکان غیررسمی در آمایش سرزمین و برنامه‌های توسعه

تبیین پدیده اسکان غیررسمی نیز به مانند پدیده مهاجرت در سطوح مختلف کلان، خرد و میانه قابل تحلیل است. از دیدگاه کلان، ساختارهای تبعیض‌آمیز اقتصادی فقر را بر پایه توزیع غیرعادلانه منابع قدرت، ثروت و درآمد موجود اسکان غیررسمی در شهرها هستند. تجلی فضایی این تحلیل را در سطح کشور در عدم تعادل‌های منطقه‌ای و در سطح محلی برتری فضاهای زیست در شهرهای بزرگ در برابر ضعف زیرساخت‌ها در شهرهای متوسط و کوچک و در مرتبه بعد کمبدهای اساسی در روستاها باید جست‌وجو کرد. این عوامل بطور «منطقی» جمعیت‌های مهاجر را به سوی کانون‌های خاص و ویژه‌ای که دسترسی بیشتر به فرصت‌های اشتغال و درآمد محقق کند روانه می‌سازد و در پی آن تقاضای ناگهانی برای سکونت در نواحی محدودی از سرزمین پدید می‌آید، که به خودی خود باعث افزایش قیمت‌ها (خصوصاً در بازار زمین و مسکن) کاهش ذخیره مسکن، نارسایی خدمات شهری و تأسیسات زیربنایی می‌شود. در چنین شرایط مهاجرین کم درآمد، توان استفاده از بازار رسمی زمین و مسکن را ندارند و در نتیجه ناچار به بازار غیررسمی زمین و مسکن که فضایی ارزاتر و البته نامطمئن‌تر را برای آتیه خود

نشان می‌دهد، روی می‌آورند ولی از آنجا که شرایط مبدأ خصوصاً به لحاظ اشتغال و درآمد فرد و خانوار شرایط نامساعدتری نسبت به مقصد است، این سکونت نه تنها پایدار شده بلکه تداوم یافته و به هجوم بیشتر جمعیت تا حد شناخته شدن و رسمی شدن «بدون برنامه و اندیشه» می‌انجامد.

علاوه بر ساختارهای کلان اقتصادی، عدم توجه به آمایش سرزمین و ضعف برنامه‌ریزی بخشی برای پاسخگویی به نیاز سرپناه کم درآمدها از طرفی دیگر از ضعف مدیریت در سطح ملی حکایت می‌کند.

در سطح میانه نیز باید فقدان نهادهایی برای تجهیز و تجمیع منابع لازم برای اسکان اقشار کم درآمد در بازار رسمی زمین و مسکن و دسترسی ناچیز این اقشار به نظام رسمی اعتباری وام مسکن، عدم پیش‌بینی کم‌درآمدها و مسائل سکونتی آنها در طرح‌های کالبدی (منطقه‌ای) و نیز در طرح‌های توسعه شهری را از عوامل مؤثر در ایجاد و توسعه اسکان غیررسمی در شهرها و نواحی مجاور آنها برشمرده. به بیان دیگر آنچه در دهه‌های گذشته مورد غفلت قرار گرفته، آن است که باید پذیرفت که همواره بخشی از جمعیت شهرها را اقشار کم درآمد تشکیل خواهند داد که هنر نظام اقتصادی اجتماعی در سطح ملی و مدیریت شهری در سطح محلی، کوچک کردن نسبت آنها و پاسخگویی به نیازهای اولیه ایشان (نه تنها مسکن که موضوع مهم اسکان پایدار) است. بنابراین اسکان غیررسمی را می‌توان بیانگر شکست در سیاست‌های رسمی و برنامه‌ریزی بخشی در سطح ملی

و برنامه‌ریزی محلی ناکارا و متمرکز و مشارکت‌گریز دانست.

موضوع اسکان غیررسمی برای نخستین بار در برنامه توسعه سوم مورد توجه و مذاقه برنامه ریزان سطح ملی قرار گرفت و در این برنامه طرحی برای مطالعه در کم‌وکیف این جریان در شهرهای مختلف و ارائه پیشنهاد برای بهبود وضعیت و ساماندهی این بافت‌ها تعریف شد ولی از آنجایی که در این طرح نیز امکان پرداختن به مسائل ساختاری موجد این پدیده نبود و صرف ساماندهی موردی کار مدنظر قرار گرفته بود، تغییرات زیادی در طول برنامه در عمل در پرداختن به این پدیده مشاهده نشد.

در ضوابط ملی آمایش سرزمین که در سال ۱۳۸۳ به تصویب هیات وزیران رسید به عنوان نخستین سند ضوابط ملی آمایش بعد از انقلاب، موارد زیر را می‌توان با موضوع اسکان جمعیت و مهاجرت در سرزمین مرتبط دانست:

- زمینه‌سازی لازم برای استفاده حداکثر از ظرفیت‌ها و توان‌های مراکز جمعیتی کوچک و پراکنده (روستاها، روستا-شهرها، شهرهای کوچک) در حفظ و نگهداشت جمعیت و برقراری تعادل در الگوی استقرار جمعیت با متنوع‌سازی فعالیت‌ها، ایجاد اشتغال و افزایش نقش فعالیت‌های صنعتی و خدماتی قابل استقرار در این مراکز.
- ایجاد تعادل نسبی در توزیع و ترکیب جمعیت در سطح کشور با استفاده از ابزار استقرار فعالیت و

قلمرو رها

اسکان غیررسمی	
شماره	پنجم
شهریور	۱۳۹۴
۴۶	

چرا از ما زن‌ها نمی‌پرسید؟

سیاست‌گذاری عمومی و شاخص‌های رفاه زنان در محدوده‌های اسکان غیررسمی در ایران

زهرآ افتخاری راد

دکترای توسعه شهری و عمومی دانشگاه کینگستون

صرف‌نظر از این‌که، تغییرات کیفی و کمی سکونتگاه‌های غیررسمی در ایران، در طی ۳۰ سال گذشته چگونه بوده است، بطور حتم این محدوده‌ها تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های عمومی^۱ مانند سیاست‌های زمین و مالکیت (سند)، سیاست‌های محدودسازی توسعه شهری یا سیاست‌های اقتصادی و بهداشت و سلامت قرار گرفته‌اند. اگر چه مطالعات دامنه‌دار و دقیقی از تأثیر سیاست‌ها و چگونگی و وسعت این تغییرات در این محدوده‌ها در دست نیست، اما نظر کارشناسی و تجربی بر این باور است که این تأثیرات همواره به سرعت و چگونگی تغییرات کالبدی یا اجتماعی و اقتصادی در این محله‌ها وجود داشته‌اند و شاخص‌های رفاه عمومی را در این محدوده‌ها جابه‌جا کرده است. در این نوشته کوتاه، تمرکز بر اهمیت شناسایی تأثیر سیاست‌گذاری عمومی بر رفاه^(۲) زنان بخصوص در این مناطق است و تنها دلایل

پایه و اولیه مبتنی بر چرایی و ضرورت‌های پرداختن به موضوع را، مد نظر قرار می‌دهد. مقدمه را با بازگویی خاطره‌ای از نخستین بازدیدها یم از یکی از مناطق اسکان غیررسمی در اواسط دهه ۷۰، که در آن زمان بافت مسئله‌دار نام داشتند، آغاز می‌کنم. در گفت‌وگویی با گروهی از زنان در منطقه جنوب تهران، یکی از زنان میانسال، در پاسخ به این که چرا این محله مشکلاتش حل نمی‌شود؟ گفت: «چون وقتی کسی می‌خواهد چیزی درست کنه و بسازه نمی‌داز ما زن‌ها بپرسد که ما چی می‌خوایم و ما با چی راضی هستیم». واقعا سؤال این است زنانی که فقر و پیچیدگی زندگی در محدوده اسکان غیررسمی را تحمل می‌کنند شرایط خود را چگونه ارزیابی می‌کنند و شاخص‌های رفاهی که موجبات زندگی سلامت و شاد را برای آنها فراهم می‌کند، چیست؟ در این نوشته کوتاه تنها به این موضوع که چرا باید شاخص‌های رفاه زنان در سکونتگاه‌های غیررسمی شناسایی کرد و چرا باید ارتباط آن را با سیاست‌های عمومی بررسی کرد، پرداخته می‌شود. به این منظور به مرور مختصری از دو

مفهوم سیاست‌گذاری عمومی و رفاه زنان می‌پردازیم.

سیاست‌گذاری عمومی

سیاست‌گذاری عمومی، برنامه‌ریزی و بودجه‌گذاری دوره‌ای دولت‌ها است که برای توسعه بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طرح ریزی و اجرا می‌شود و دولت‌ها با آن نسبت، لوايح و مقررات و قوانین اجرایی را برای وضعیت و موقعیت خاص فکری و فرهنگی تدوین می‌کنند. بنابراین سیاست‌گذاری عمومی دولت‌ها، به ویژگی‌های سیاسی و روش نگاه آنها بستگی دارد. (۲۰۱۴، کیل پاتریک). برای مثال تصمیم پرداخت یارانه نقدی به خانوارها و نیز تغییر در روش پرداخت آن یک سیاست‌گذاری عمومی است، مجموع مقررات و لوايح مرتبط با آن بر زندگی مردم به لحاظ اقتصادی، به لحاظ فرهنگی و نیز ارتباط مردم و دولت تأثیر دارد. سیاست‌گذاری عمومی و روش شکل دادن به آن، از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و ویژگی‌های آن کاملاً در ارتباط مستقیم نوع

سیاست‌گذاری‌های عمومی بطور سالانه برای ایجاد تطابق وضعیت کشور با جهان، در منطقه و توسعه درونی تغییر می‌کند و گروه‌های حساس به این تغییرات زنان هستند. چنانچه دولت‌ها می‌خواهند سیاست‌گذاری‌های عمومی خود را ارزیابی کنند بایستی این گروه‌ها را بطور خاص مورد بررسی قرار دهد



زیرساخت‌ها و بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و امنیتی در محور شرق، جنوب و مناطق کم‌جمعیت مرکزی و استقرار ارادی جمعیت در مناطق استراتژیک و کانون‌های دارای قابلیت توسعه، با توجه به توان محیطی عرصه‌ها و مناطق مختلف در این‌گونه بارگذاری‌های جمعیتی و فعالیتی.

• تعادل بخشی به توزیع جمعیت و فعالیت متناسب با منابع، توان محیطی و ظرفیت تحمل زیست‌بوم‌ها، با تأکید بر ابعاد اجتماعی وظایف توسعه‌ای دولت در مناطق غربی و شمالی و تمرکز بر ایجاد ظرفیت‌های فیزیکی و اجتماعی مورد نیاز توسعه در مناطق شرقی، جنوبی مناطق کم‌جمعیت مرکزی کشور.

• ایجاد تعادل در افزایش جمعیت و پراکنش آن در پهنه سرزمین، با توجه به منابع و امکانات مناطق مختلف به طوری که نرخ رشد طبیعی جمعیت کشور سالانه به طور متوسط از یک درصد و نرخ رشد طبیعی جمعیت هر یک از شهرستان‌های کشور سالانه به طور متوسط از ۱/۵ درصد، فراتر نرود.

دولت و روش حاکمیتی آن ریشه دارد.

شاخص‌های رفاه برای زنان

موضوع بررسی شاخص‌های رفاه برای زنان^(۳) در کشورهای مختلف در صحنه سازمان ملل، به سال ۲۰۰۴ برمی‌گردد. در پی آن بسیاری از کشورها برنامه‌های ارزیابی شاخص‌های رفاه زنان و پیگیری چگونگی تغییر آنها را منطبق بر سیاستگذاری‌های عمومی، تدوین کرده‌اند^(۴). بطور کلی مفهوم رفاه که در برخی ترجمه‌ها آن را کیفیت زندگی نیز نامیده‌اند، مفهومی است که به زبان ساده به چگونگی احساس زنان از زندگی‌شان و نیز شرایط عمومی که این احساس در آن شکل می‌گیرد، می‌پردازد.

شاخص‌های رفاه زنان بین ۸ تا ۱۲ زمینه در کشورهای مختلف تقسیم‌بندی شده است. اما بطور عموم در ۹ زمینه طبقه بندی شده‌اند.

- رفاه مادی که سرانه ناخالص ملی سنجیده می‌شود
- امید به زندگی به سال
- احساس امنیت اجتماعی و سیاسی
- زندگی شخصی و خانوادگی
- میزان فعالیت زندگی و روابط اجتماعی
- مطلوبیت آب و هوایی
- اشتغال و امنیت شغلی
- آزادی‌های مدنی و اجتماعی
- برابری و نابرابری جنسیتی

• توسعه رفاه و تأمین اجتماعی در مناطق مختلف کشور و برقراری تعادل در شاخص‌های اصلی آن در سطح ملی با تأکید بر توانمندسازی اقتصادی - اجتماعی گروه‌های آسیب‌پذیر و اجرای سیاست‌های جبرانی کاهش فقر و ارتقای رفاه اجتماعی بر اساس مشارکت مردم.

• ساماندهی و هدایت هدفمند جریان مهاجرت‌ها از طریق:

الف - ایجاد زمینه‌های اشتغال، فعالیت و سرمایه‌گذاری و جذب و نگهداشت نیروهای کارآفرین در مناطق مهاجرفرست دارای قابلیت.

ب - ساماندهی مراکز جدید اشتغال و اسکان مهاجرین در مناطق دارای توان پذیرش جمعیت متناسب با سرمایه‌گذاری‌های جدید تولیدی و خدماتی.

شایان ذکر است این ضوابط در آستانه برنامه ششم توسعه در حال بازنگری است و هدف آن است که ضوابط جدید با تأکید بر عرصه‌های نوین مدیریت سرزمین در ابعاد مختلف اقتصادی اجتماعی با تأکید بر نقش‌های فراملی توسعه کشور بر پایه تعاملات بین‌المللی و

منطقه‌ای بروزرسانی گردد. در این عرصه شهرهای بزرگ مرزی ما که در مجاورت کشورهای همسایه قرار دارند از نقش بسزایی در مبادلات بین‌المللی برخوردار خواهند بود. بدیهی است توسعه درون‌زای برون‌نگر نمی‌تواند بدون توجه به مسائل شهری پیچیده از جمله موضوع مهم مهاجرت و اسکان غیررسمی جمعیت متقاضی کار در این شهرها، به نتیجه مطلوب و مورد نظر مدیریت سرزمین دست یابد. علاوه بر این در برنامه ششم توسعه شورای برنامه‌ریزی توانمندسازی کم‌درآمدها از دیگر شورهایی است که به موضوع توانمندسازی اقشار مشمول مناطق اسکان غیررسمی در گروه بزرگتر کم‌درآمدها می‌پردازد، ضمن آن که مقرر است در برنامه ششم موضوع توانمندسازی کم‌درآمدها، به عنوان یکی از موضوع‌هایی خاص (core) مورد مذاقه برنامه‌ریزان قرار گیرد. گذشته از این در بخش عمران شهری ضرورتاً موضوع اسکان غیررسمی و بد مسکنی از موضوع‌های مهم مورد توجه شورای برنامه‌ریزی بخش مربوط (عمران شهری و روستایی) است.

اجتماعی جامعه محسوب می‌شوند را بطور خاص مورد بررسی قرار داده تا نظرات آنها را و احساس رضایت یا عدم رضایت آنان از این سیاست‌ها و تأثیراتشان در زندگی خصوصی و اجتماعی‌شان مورد توجه قرار گیرند. برای این منظور باید پرسید که احساس رفاه چگونه تغییر کرده و می‌کند و ارتباط آن با زندگی زنان چه خواهد بود، بخصوص در محدوده‌های اسکان غیررسمی. این که این تغییرات بر کدام بخش از زندگی زنان تأثیر می‌گذارد و انعکاس آن در زندگی خصوصی و اجتماعی آنان چیست؟ بنابراین لازم است بدانیم ۱- آیا شاخص‌ها چه باید باشند و ۲- چگونه ارتباط شاخص‌ها با سیاست‌ها باید بررسی شوند؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها به گفته بالا برمی‌گردیم «چرا برای ساختن چیزی از ما زن‌ها سؤال نمی‌کنند» بنابراین ما ناگزیر از ایجاد هم‌زمانی و گفت‌وگو با زنان هستیم.

پی‌نوشت

- 1-Public Policies
 - 2- Well being
 - 3-Dávala, 2004
 - 4-Vvitality Index
- Kilpatrick G., 2014. Definitions of Public Policy and the Law. USA: Medical University of South Carolina.
- Vega Rapun M. & etal. 2008. WELL-BEING INDICATORS WITH A GENDER PERSPECTIVE. SPAIN.

قلمرو رفاه

◀ اسکان غیررسمی
شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۷

باید پرسید که احساس رفاه چگونه تغییر کرده و می‌کند و ارتباط آن با زندگی زنان چه خواهد بود بخصوص در محدوده‌های اسکان غیررسمی. این که این تغییرات بر کدام بخش از زندگی زنان تأثیر می‌گذارد و انعکاس آن در زندگی خصوصی و اجتماعی آنان چیست؟

لازم نیست از عدالت دور باشیم...

رأی آوردن جرمی کوربین؛ بازگشت به چپ

جرمی کوربین یکی از چهره‌های چپ‌گرای حزب کارگر است که با رأی نزدیک به ۶۰ درصد اعضا و حامیان حزب کارگر به عنوان رهبر جدید حزب کارگر انتخاب شد. نظرات چپ‌گرایانه وی در زمینه ضرورت بازگشت به آرمان‌های سوسیالیستی حزب کارگر این روزها بحث‌های فراوانی را به دنبال داشته است.

کوربین به عنوان رهبر جدید حزب کارگر از برنامه اقتصادی صرفه‌جویانه دولت کنونی بریتانیا ناراضی و خواهان تغییر آن است. وی همچنین از مدافعان بازگشایی معادن تعطیل شده زغال سنگ در بریتانیا است. کوربین با روند خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی، به‌ویژه زیرساخت‌های اقتصادی مخالف و مایل است که راه‌آهن بریتانیا دوباره دولتی شود. او همچنین خواهان اخذ مالیات‌های بیشتر از «ثروتمندان» بریتانیایی است. کوربین در پی سرمایه‌گذاری بیشتر بانک‌ها در عرصه مسکن، انرژی، راه‌سازی و طرح‌های دیجیتالی است.

در واقع اهمیت انتخاب کوربین از این منظر مهم است که در چند سال گذشته حزب کارگر بیش از حد به سمت راست گرایش یافته بود. حزب کارگر برای دفاع از حقوق کارگران و بهبود وضعیت معیشتی و رفاهی آنان تشکیل شده و در سال‌هایی که تونی بلر رهبری آن را به دست گرفته بود از تمامی برنامه‌های تأمین اجتماعی، رفاه و حمایت از طبقه کارگر و طبقات فرودست عدول کرد. تونی بلر در این راستا، پس از به دست آوردن ریاست حزب کارگر در سال ۱۹۹۴ میلادی، پند چهار اساسنامه این حزب را که اعضای حزب کارگر را به سیاست‌های سوسیالیستی ملزم می‌ساخت، حذف کرد.

قلمرو رفاه

جهان

شماره
پنجم
۱۳۹۴
شهریور

۴۸

آیا شکست حزب کارگر به خاطر این بوده که حزب کارگر از ماهیت سوسیالیستی و سیاست‌های حمایت از تأمین اجتماعی و رفاه عمومی مردم دور افتاده است. در واقع وی موضع روشنی در برابر سیاست‌های محافظه‌کاران و لیبرال‌ها نداشت. جرمی کوربین به خاطر سیاست‌های ضد ریاضتی و ضد جنگ خود توانسته بود حمایت طیف گسترده‌ای از اعضای حزب کارگر را جلب کند. کوربین جانشین اد میلیبند شده که پس از شکست در انتخابات عمومی سه ماه پیش، از سمت خود کناره‌گیری کرد. دیدگاه‌های سیاسی کوربین ۶۶ ساله نزدیک به جنبش‌های ضد ریاضتی برخی کشورهای اروپایی است. کوربین تأکید دارد انگلیس به منظور تقویت اقتصاد، نیازمند سرمایه‌گذاری عمومی است. کوربین روز شنبه پس از پیروزی در سخنانی در لندن، خواستار ایجاد «جامعه‌ای بهتر» در انگلیس شد و قول داد که آینده‌ای بهتر در انتظار انگلیسی‌ها خواهد بود.

وی در نخستین سخنرانی خود بعد از اعلام پیروزی‌اش در انتخابات رهبری حزب کارگر گفت: «مسائل می‌تواند (بهتر شوند) و اوضاع تغییر خواهد کرد. نه فقط تلاش برای پیروزی حزب کارگر در انتخابات بلکه پیروزی پرشور کل جامعه تا نشان دهیم که لازم نیست از عدالت دور باشیم و دچار نابرابری شویم و فقر نیز یک مقوله اجتناب‌ناپذیر نیست. محافظه‌کاران از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ سوءاستفاده کردند و بار سنگین آن را بر دوش فقیرترین مردم کشور گذاشتند.»

کوربین بارها گفته است که مهاجران «فشاری» بر اقتصاد بریتانیا وارد نمی‌کنند. وی همچنین از جمله مدافعان کمک به آوارگان و پناهجویان سرگردان در آبهای مدیترانه است. وی معتقد است موضوع مهاجرت را باید در ابعادی «جهانی» مورد بررسی قرار داد. وی همچنین عضو کمپین همبستگی با فلسطینیان، عفو بین‌الملل، کمپین

مانیفست حزب کارگر در

سال ۱۹۹۷ میلادی که در

آستانه انتخابات پارلمانی، توسط بلر و همفکرانش تصویب شده بود، شباهت چندانی با مانیفست این حزب در سال ۱۹۸۳ میلادی نداشت و به جای عمومی‌سازی، بر ادامه سیاست‌های «اقتصاد بازار آزاد» حزب محافظه‌کار که به «تاچریسم» شناخته می‌شود، تأکید داشت. اهمیت بند چهارم اساسنامه حزب کارگر در این حد بوده که جرمی کوربین اعلام کرده آن را احیا خواهد کرد. در بند چهارم اساسنامه حزب کارگر اهداف سوسیالیستی این حزب کارگری مدون شده بود. در واقع در بند ۴ اساسنامه حزب کارگر چنین آمده بود: «تأمین منافع کارگران پدی و فکری، توزیع عادلانه ثروت بر اساس مالکیت اشتراکی، ابزار تولید و ایجاد بهترین نظام مدیریتی، برای کنترل صنعت یا خدمات دولتی است.»

جرمی کوربین به صراحت در سال‌های اخیر علیه سیاست‌های حزب کارگر که به «بلریسم» مشهور بوده، انتقاد کرده است. این هم دلیل استقبال عمومی رأی‌دهندگان حزب کارگر به وی بوده است. به‌ویژه سیاست‌های این حزب در دوران تونی بلر علیه رفاه اجتماعی از جمله مواردی است که کوربین به آن اعتراض کرده و موجب رأی آوردنش شد.

کوربین خواهان بازگشت به همان آرمان‌های سوسیالیستی مندرج در این بند است و تأمین رفاه مردم انگلستان را در آن می‌جوید. وی عمومی کردن راه‌آهن، نظارت بیشتر بر بانک‌ها و مؤسسات مالی و تعطیلی برنامه تسلیحات هسته‌ای انگلیس را در همین راستا می‌بیند. به دنبال شکست حزب کارگر در انتخابات پارلمانی اد میلیبند، از مقام خود استعفا داد. محور اصلی بحث‌ها در انتخابات رهبری حزب پس از وی این بود که

کوربین در نخستین سخنرانی خود بعد از اعلام پیروزی‌اش در انتخابات رهبری حزب کارگر گفت «مسائل می‌تواند (بهتر شوند) و اوضاع تغییر خواهد کرد؛ نه فقط تلاش برای پیروزی حزب کارگر در انتخابات بلکه پیروزی پرشور کل جامعه تا نشان دهیم لازم نیست از عدالت دور باشیم»



قلمرو رخاها

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۴۹



کوربین: خواهان مالکیت عمومی بر بخش‌های گاز و برق هستم. شخصا خواهان آن هستم که شش شرکت بزرگ فعال در این بخش تحت کنترل عمومی درآیند. شما می‌توانید با خرید اکثریت سهام این شرکت‌ها، این کار را صورت دهید و این خرید می‌تواند توسط دولت صورت گیرد

دانشجویی برخوردار بوده است. حزب کارگر به واسطه همین پشتوانه اجتماعی همواره رقیب اصلی حزب محافظه‌کار در مبارزه برای کسب قدرت بوده و از دهه ۱۹۴۰ میلادی یا دولت انگلستان در دست داشته یا شریک بوده یا نقش حزب اصلی مخالف دولت را ایفا کرده است. اما با گردش به راست در اوایل دهه ۹۰ و آن چیزی که به «بلرسم» معروف شد، تفاوت‌های عمده بین حزب کارگر و حزب راست‌گرای محافظه‌کار کم شد، به نحوی که تونی بلر به کپی کردن سیاست‌های حزب محافظه‌کار پرداخت. بسیاری اعتقاد دارند که تضعیف حزب کارگر به دلیل این سیاست‌های راست‌گرایانه بوده است به صورتی که دلیل رأی آوردن جرمی کوربین در انتخابات داخلی حزب کارگر انتقادات وی به راست روی این حزب بوده است. همچنین وعده‌های کوربین برای بهبود وضعیت رفاهی مردم و کارگران کوربین عمومی کردن شرکت‌های بزرگ انرژی و نیز بخش راه آهن و تقویت بخش‌های عمومی که می‌تواند برای بسیاری از مردم و نیز اتحادیه‌های کارگری قابل توجه باشد را مطرح ساخته است. در حال حاضر اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت محافظه‌کار کامرون که همزمان با تشدید سیاست‌های خصوصی‌سازی صورت می‌گیرد و دربرگیرنده کاهش شدید هزینه‌های عمومی است، نارضایتی‌هایی را در بخش‌های مختلف اجتماعی دامن زده که رأی آوردن کوربین را باید در این جو عمومی تفسیر کرد. کوربین مخالفت خود را با سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت کامرون اعلام و بر حذف شهریه دانشگاه‌ها، بهبود وضعیت سیستم بهداشت عمومی انگلیس و خدمات اجتماعی اعلام کرده است. البته نکته قابل توجه دیگر مواضع کوربین این است که وی با وجود این که خواهان باقی ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپاست، اما بارها بر ضرورت اصلاحات در اتحادیه اروپا تأکید کرده است.

خلع تسلیحات اتمی و ائتلاف توقف جنگ است. وی در سال ۱۹۸۴ در اعتراض به آپارتاید در مقابل کنسولگری آفریقای جنوبی در لندن دستگیر شد. او همچنین یکی از برگزارکنندگان اصلی تظاهرات معروف به «یک میلیون نفری» در لندن علیه حمله به عراق بود. اما کوربین چگونه می‌خواهد این سیاست‌ها را به مرحله اجرا دریاورد. وی در گفت و گو با سایت خبری «گرین دسک» گفت که دولت کارگری تحت رهبری وی، بار دیگر با خرید سهام شش شرکت بزرگ انرژی، آنها را به بخش عمومی منتقل خواهد کرد. «شرکت بریتیش گاز»، «اس اس ای»، «ای ون»، «آر دبلیو ای»، «آن پاور»، «اسکاتیش پاور» و «دی دی اف» از جمله شرکت‌هایی است که کوربین قول داده که در صورت پیروزی حزب کارگر تحت رهبری‌اش در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۲۰ میلادی، ملی خواهند شد. وی در ادامه این مصاحبه گفت: «خواهان مالکیت عمومی بر بخش‌های گاز و برق هستم. شخصا خواهان آن هستم که شش شرکت بزرگ فعال در این بخش تحت کنترل عمومی درآیند. شما می‌توانید با خرید اکثریت سهام این شرکت‌ها، این کار را صورت دهید و این خرید می‌تواند توسط دولت صورت گیرد. الزاماً لازم نیست که این شرکت‌ها کاملاً در اختیار دولت قرار گیرند، مالکیت آنها می‌تواند ترکیبی از دولت انگلیس، حکومت‌ها و جوامع ملی باشد. طرح مجدد ملی کردن بخش‌های مهم اقتصادی در حزب کارگر، به معنای نقد اساسی و عملی از سیاست‌های اقتصادی «تونی بلر» و بازگشت به سیاست‌های سوسیالیستی حزب کارگر است. یکی از اقدام‌های تونی بلر و همفکرانش در دوران ۱۰ سال زمامداری، کاستن از قدرت اتحادیه‌های کارگری که مدافع دیدگاه‌های چپ‌گرایانه در حزب کارگر بودند، بود. این در حالی است که حزب کارگر به طور تاریخی و سنتی از حمایت سندیکا‌های کارگری و تشکل‌های سوسیالیستی و نهادهای مدنی پیشرو چون تشکلات صنفی

کُشتی گرفتن با روح حزب یا بازگشت به آن؟

جرمی کوربین دارای چه پس زمینه سیاسی است؟ اکنون در حزب کارگر چه جایگاهی - به لحاظ جناح‌بندی و مواضع - دارد؟ جناح‌های دیگر حزب کارگر چه رویکردهایی دارند و چه مخالفت‌هایی با کوربین دارند؟

سحر کریمی
کارشناس ارشد مردم‌شناسی
از دانشگاه ساسکس انگلستان

راه طولانی کوربین

جرمی کوربین ۶۶ ساله، متولد ۱۹۴۹، برای نخستین بار در سال ۱۹۸۳ به نمایندگی پارلمان از «یزلینگتون شمالی» انتخاب شد. اما این آغاز فعالیت‌های سیاسی او نبود. فقط ۱۵ سال داشت که به کمپین «خلع سلاح اتمی» پیوست. سال‌های طولانی در کمپین‌هایی با موضوع‌های مانند خلع سلاح اتمی، ضدیت با فاشیسم، همبستگی با فلسطین و مخالفت با جنگ مشارکت فعال داشته است. بعد است بتوانید تظاهراتی پیدا کنید که توسط چپ‌گرایان برپا شده باشد و کوربین در آن حضور نداشته باشد. او حتی در ۱۹۸۴ و در تظاهراتی در اعتراض به آپارتاید، روی‌روی سفارت آفریقای جنوبی دستگیر شد. بی‌دلیل نیست که ۲۵ سازمان مردم‌نهاد در نامه‌ای سرگشاده از نامزدی او برای رهبری حزب حمایت کرده‌اند و او را فردی متفاوت از تمامی رهبران حزب در سال‌های گذشته دانسته‌اند. به گفته آنان، کوربین نماینده تمامی آرمان‌هایی است که این سازمان‌های مردم‌نهاد به خاطر آنها فعالیت می‌کنند؛ از جنبش ضد جنگ گرفته تا حقوق معلولین و اقلیت‌ها و یافتن راه‌حل برای بحران مسکن. او همواره حامی جنبش‌های اجتماعی بوده است.^(۱)

کوربین از مخالفان سرسخت حمله نظامی به عراق بود و یکی از ۱۲ نماینده پارلمان است که در سال ۲۰۰۶ از خواست دو حزب ملی اسکاتلند و حزب «پلید سیمرو» ولز در برپایی تحقیقات عمومی درباره جنگ عراق حمایت کرد. خواستی که با مخالفت پارلمان، به سرانجام نرسید. او در اوت امسال خواستار محاکمه تونی بلر برای جنایت جنگی در حمله نظامی به عراق نیز شد، جنگی که از دید او غیرقانونی و فاجعه بار بود و منجر به از دست رفتن سرمایه و جان‌های بسیار شد و بریتانیا و اروپا همچنان با تبعات آن درگیر است، از مهاجرانی که جان خود را در آب‌های مدیترانه از دست می‌دهند تا پناهندگانی که در

این روزها صف‌های طولانی در انگلستان، نه برای کنسرت‌ها و تئاترها، که برای سخنرانی‌های جرمی کوربین، نامزد رهبری حزب کارگر انگلستان تشکیل می‌شوند. در لیورپول، در سالی که برای ۸۰۰ نفر گنجایش داشت، ۱۵۰۰ نفر جمع شدند تا صحبت‌های او را بشنوند. در شمال لندن، او ناچار شد در خیابان برای صدها نفری که در سالن اجتماعات جا نشده بودند، سخنرانی کند. این صحنه‌ای است که این روزها سیاست‌مدران بریتانیا را تغییر داده است. امروزه فعالان چپ به حزب کارگر می‌پیوندند، فقط برای این که بتوانند در انتخابات پیش‌رو به کوربین رأی دهند و از دید راست‌گرایان حزب، این تازه‌واردان کسانی هستند که به آرمان‌های حزب بلور ندارند. اگر چه شاید هیچ‌کس دقیقاً که آرمان‌های حزب کارگر پس از دوران تونی بلر چیست؟

در حقیقت، با وجود اقبال مردم به کوربین، اوضاع زیاد هم برای او خوب نیست. حزب کارگر ۲۳۲ کرسی در پارلمان دارد، در حالی که تنها کمی بیش از ۲۰ نماینده این حزب از کوربین دفاع می‌کنند. او فقط ۲ دقیقه قبل از پایان مهلت در ۱۵ ژوئن، توانست ۳۵ رأی لازم از اعضای حزب برای ورود به رقابت رهبری را کسب کند. دلایل بسیاری برای مخالفت اعضای حزب با کوربین وجود دارد، بخشی از آنها به سابقه سیاسی او و بخشی به تجربه حزب از شیوه تفکری که او نماینده آن است، مرتبطند. شهرت کوربین در میان اعضای حزب ناشی از کوتاه نیامدن او از ایده‌هایی است که به آنها باور دارد. به همین دلیل حتی برخی از اعضای که به او رأی دادند نیز حامی او برای رهبری حزب نیستند. کوربین در سال‌های اخیر ۵۰۰ مرتبه علیه حزب خود رأی داده است.

سراسر منطقه آواره شده‌اند.^(۲) حمایت او از احزابی مانند پلید سیمرو و حزب ملی اسکاتلند که طرفداران استقلال ولز و اسکاتلند از بریتانیا هستند، منشأ انتقادات بسیار از سوی مخالفان اوست، اما حتی مهم‌تر از آن جرمی کوربین در مصاحبه‌ای با رادیو بی‌بی‌سی سه بار در مقابل خواست صریح مجری برنامه برای محکوم کردن اعمال «ارتش جمهوریخواه ایرلند» که از دید دولت بریتانیا گروهی تروریستی است، از این کار سر باز زد. نخستین بار او چنین پاسخ داد: «من عمل بمب‌گذاری را محکوم می‌کنم، کار خوبی نیست و آنچه رخ داده، وحشتناک است». وقتی دوباره از او خواسته شد تا ارتش جمهوریخواه را محکوم کند، کوربین گفت: «ببینید، من کارهایی که توسط ارتش بریتانیا انجام شده است را هم به همان اندازه محکوم می‌کنم. آنچه در «دری» در ۱۹۷۲ (یک‌شنبه خونین) رخ داد، بسیار ویرانگر بود».^(۳)

برای بخشی از جامعه بریتانیا، کوربین دوست کسانی است که از دید آنها تروریست به شمار می‌روند. کوربین زمانی حماس را «دوست» خطاب کرده بود. حرفی که هیچ به مذاق طرفداران اسرائیل خوش نیامده بود. کوربین همچنین از مخالفان سرسخت تحریم‌ها علیه ایران بوده و سیاست «شیطان‌سازی» از ایران را محکوم کرده است. او حتی زمانی مجری برنامه‌ای در تلویزیون برون‌مرزی ایران (پرس تی‌وی) بوده است.^(۴) کوربین اگر چه در سیاست بین‌الملل خود را منتقد روسیه و پوتین می‌داند اما سخت‌ترین حملات را متوجه ناتو می‌کند. از دید او ناتو، نهادهی است متعلق به دوران جنگ سرد و بحران نظامی اروپای مرکزی نه فقط ناشی از سیاست‌های روسیه، که به همان اندازه ناشی از عملکرد مشابه ناتو در منطقه است. انتقادات او به ناتو از سوی هیچ‌یک از سران دو حزب کارگر و محافظه‌کار در بریتانیا پیش از این مطرح نشده بود.

قلمرو رفا
جهان
شماره
پنجم
۱۳۹۴
شهریور
۵۰



جوزف استیگلیتز
اقتصاددان برنده
جایزه نوبل از
محبوبیت ناگهانی
کوربین شگفت‌زده
نشده است. او معتقد
است این محبوبیت
واکنش طبیعی به
سیاست ریاضت
اقتصادی، افزایش
نابرابری و تجمع
ثروت در دستان
عده‌ای محدود است

وحشت بلری

کوربین در عین حال وحشت بازگشت به دهه ۸۰ میلادی را در دل اعضای حزب کارگر زنده کرده است. در ۱۹۸۳، مایکل فوت که مانند کوربین کهنه سربازی چپ بود، رهبری حزب کارگر را برعهده داشت و در انتخابات عمومی این سال، حزب سنگین ترین شکست خود از سال ۱۹۱۸ را تجربه کرد و کمترین میزان کرسی های پارلمان را به دست آورد. این شکست، آغاز فاصله گرفتن حزب از آرمان های چپگرایانه و تغییر در سیاست های حزب بود. برای بسیاری از اعضای حزب، رویکرد کوربین بازگشت به دهه ۸۰ و یادآوری شکست حزبی بزرگ آنان است.

به همین دلیل است که تونی بلر، نجات دهنده حزب از شکست های سنگین دهه ۸۰ که در سه انتخابات عمومی به پیروزی دست یافت، کوربین و هوادانش را افرادی خطاب می کند که در «واقعیتی موازی» زندگی می کنند و سیاست های کوربین را سیاست هایی خیالی مانند «آلیس در سرزمین عجایب» خوانده است. او دقیقاً برنامه های کوربین را همان چیزی می داند که ۳۰ سال پیش آزموده شده و شکست خورده است. اما او نیز اقرار می کند تب کوربین با حرف های او نه تنها فروکش نمی کند که شدیدتر نیز می شود: «آیا کسی به من گوش می دهد؟ نه! در حقیقت خلاف این امر هم رخ می دهد. بیشتر از او طرفداری می کنند. مانند این است که راننده های در جاده ای که هرگز در آن نرانده است می رود و سه کهنه سرباز پیر (تونی بلر، نیل کیناک و گوردون براون) به او می گویند: «از این راه نرو، ما به تو هشدار می دهیم که این راه خطرناکی است و ما قبلاً از آن رفته ایم» اما راننده می گوید: «مردمشورتان را ببر، دست از رئیس بازی بردارید، من می دانم چه می کنم!»^(۵)

از دید بلری ها، یا همان میانه روی های حزب کارگر، پیروزی کوربین برابر با نابودی حزب است، خود بلر در نامه ای از مردم استمداد می کند که چه او را دوست دارند، چه از او متنفرند، خطر کوربین را درک کنند و حزب را از لبه پرتگاه سقوط نجات دهند: «من شک ندارم که کمپین کوربین جذاب است. چرا نباشد؟ جذابیتی آشکار در کشتی گرفتن حزبی با روح خودش وجود دارد. ولی این جذابیت به معنای این نیست که این کار عاقلانه است... جرمی کوربین هیچ حرف جدیدی ندارد. این خنده دارترین حرف کمپین اوست. همه کسانی که آشفنگی های دهه ۸۰ را تجربه کرده اند، هر خط حرف های او را می دانند. اینها سیاست هایی تاریخ گذشته اند که قبلاً رد شده اند، نه به خاطر این که پایبند به اصول خاصی بوده اند، بلکه به این دلیل که اکثریت مردم بریتانیا فکر کردند که این سیاست ها جواب نمی دهد»^(۶).

اما اگر حقیقتی در گفته های بلر باشد، این صف های طولانی و این اشتیاق به ایده های کوربین ناشی از چیست؟ شاید همان طور که بلر گفته، این راز در کشتی گرفتن او با روح حزب کارگر نهفته باشد. حزبی که سال هاست از آرمان های اولیه ای که بر مبنای آنها بنا شده است، فاصله گرفته است. از دید هنری هاین، یکی از وزرای سابق حزب کارگر ایده های کوربین نه کشتی گرفتن با روح حزب که بازگشتی است به آن روح. بازگشت به ارزش های اساسی مانند عدالت و باور به برابری که در مدیریت تکنوکرات سال های آخر دهه ۲۰ به فراموشی سپرده شد^(۷). ایده های کوربین بدون شک نوید تغییر در فضای سیاسی بریتانیا را می دهند، تغییری که امید به زندگی بهتر را برای بخش بزرگی از جامعه بریتانیا به همراه دارد.

خصوصاً برای بخشی از طرفداران حزب کارگر که از سیاست های بلری دلزده اند. بیراه نیست که اغلب رؤسای اصناف نیز از حامیان سرسخت او هستند؛ رویکردی که بیانگر روی گردانی طبقه کارگر از سیاست های اقتصادی دهه های گذشته بریتانیا است.

رازهای محبوبیت

اما جوزف استیگلیتز، اقتصاددان برنده جایزه نوبل از محبوبیت ناگهانی کوربین شگفت زده نشده است. او معتقد است این محبوبیت، واکنش طبیعی به سیاست ریاضت اقتصادی، افزایش نابرابری و تجمع ثروت در دستان عده ای محدود است؛ به اعتقاد او، تمامی وعده های میانه روی های حزب کارگر برای مردم چیزی جز ناامیدی در پی نداشته است. مردمی که با امید تغییر به میانه روها رأی می دهند، اما در عمل با همان سیاست های ریاضت مواجه می شوند که تغییری در زندگی آنها ایجاد نمی کند. به گفته استیگلیتز و بر اساس تحقیقات مؤسسه ای آمریکایی، تمامی سود اقتصادی بریتانیا از آغاز دهه ۸۰ تاکنون، فقط نصیب ۱۰ درصد جامعه بریتانیا شده و طبیعی است که جامعه و بخصوص جوانان از وعده های توخالی میانه روها روی برگردانند^(۸).

رویکرد کمپین تبلیغاتی کوربین در تدوین سیاست هایی برای آینده ی شمال انگلستان، شاید بیانگر نمایی از نحوه رهبری کوربین در آینده باشد. ایده بسیار ساده است: قرار شد برای تمامی حامیان ثبت شده حزب در شمال انگلستان ایمیلی فرستاده و از آنها خواسته شود تا نظرات خود درباره سیاست گذاری منطقه را ارائه کنند. ۱۲۰۰ ایمیل دریافت شده، بررسی و غربال شدند و براساس همین نظرات بود که سند سیاست گذاری منطقه تدوین شد.

خود کوربین، دلیل محبوبیت خود را فراتر از این می بیند. او به موجی جدید در جهان امروز باور دارد که از سیاست های گذشته خسته و دلزده اند. موجی که حزب سیریزا در یونان را به قدرت رساند و به موفقیت پودموس در اسپانیا انجامید و جریان غافلگیرکننده حمایت از کاندیداتوری برنی ساندرز سوسیالیست در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را به همراه داشت. جرمی کوربین نمادی از امید است برای مردمانی که از سیاستمداران اتوکشیده و سخنرانی های از پیش آماده و تکراری به ستوه آمده قصد دارند که پایه های دموکراسی سنتی را دگرگون کنند. در مقابل سخنان صریح کوربین، سیاستمداران دیگر مانند روبات هایی به نظر می آیند که حرف های تکراری می زنند. کوربین معتقد است، سیاست او، سیاست شخصیت نیست که سیاست ایده است و ایده او، ایده ای است که در همراهی با مردم معنا می یابد و پیام او برای مردم دلزده از سیاست و سیاستمداران این است: «سیاست است که به ما حق رأی داده، سیاست است که بهداشت و امنیت شغلی را به ما داده است، سیاست است بلکه سیستم سلامت عمومی، مسکن رایگان برای فقرا و تحصیل رایگان داده و سیاست است که -در صورتی که به طریقی درست با آن مواجه شویم- می تواند برای جوانان خانه هایی که به آنها نیاز دارند را تهیه و برای آنها شغل ایجاد کند و بار بدهی را از دوش آنها بردارد و به ایام سالمندی شان توجه کند چنین سیاستی است که می تواند جامعه ای بسازد که در آن افراد به یکدیگر اهمیت می دهند و هر کس به فکر دیگری خواهد بود و بی اعتنایی به سیاست، چیزی نیست جز سپردن همه چیز به قساوت بازار آزاد»^(۹).

منبع

1. Boffey, Daniel (15 Aug 2015) Jeremy Corbyn's World: His Friends, Supporters, Mentors and Influences in The Gaurdian available from: <http://www.theguardian.com/politics/2015/aug/15/jeremy-corbyn-world-supporters-mentors-influences>
2. --, (5 Aug 2015) Tony Blair Should Stand Trial for War Crimes Over Iraq Invasion. Jeremy Corbyn Says. in The Telegraph available from: <http://www.telegraph.co.uk/news/politics/labour/11784095/Tony-Blair-should-stand-trial-for-war-crimes-over-iraq-invasion-Jeremy-Corbyn-says.html>
3. Swinford, Steven (6 Aug 2015) Jeremy Corbyn Refuses to Condemn IRA for Terrorist Atrocities in The Telegraph available from: <http://www.telegraph.co.uk/news/politics/labour/11787955/Jeremy-Corbyn-refuses-to-condemn-IRA-for-terrorist-atrocities.html>
4. Baboulias, Yiannis (28 Aug 2015) The Discreet Charm of Jeremy Corbyn in AlJazeera available from: <http://america.aljazeera.com/opinions/2015/8/the-discreet-charm-of-jeremy-corbyn.html>
5. Blair, Tony (29 Aug 2015) Jeremy Corbyn's Politics Are Fantasy- Just Like Alice in Wonderland in The Guardian available from: <http://www.theguardian.com/commentisfree/2015/aug/29/tony-blair-labour-leadership-jeremy-corbyn>
6. Blair, Tony (13 Aug 2015) Even If You Hate Me. Please Don't Take Labour Over the cliff Edge in The Guardian available from: <http://www.theguardian.com/commentisfree/2015/aug/12/even-if-hate-me-dont-take-labour-over-cliff-edge-tony-blair>
7. Addley, Esther (12 Aug 2015) Jeremy Corbyn Profile: He Talks like a Human Being. About Things That Are Real in The Guardian available from: <http://www.theguardian.com/politics/2015/aug/12/jeremy-corbyn-profile-unlikely-candidate-remarkable-ascent>
8. Macalister, Terry (26 Jul 2015) Joseph Stiglitz: Unsusprising Jeremy Corbyn Is A Labour Leadership Contender in The Guardian available from: <http://www.theguardian.com/politics/2015/jul/26/joseph-stiglitz-jeremy-corbyn-labour-leadership-contender-anti-austerity>
۹. مصاحبه ویدئویی با «وون جونز» خبرنگار گاردین، ۱۰ اوت ۲۰۱۵

قلمرو رها

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۵۱



تونی بلر، نجات دهنده حزب از شکست های سنگین دهه ۸۰ که در سه انتخابات عمومی به پیروزی دست یافت، کوربین و هوادانش را افرادی خطاب می کند که در «واقعیتی موازی» زندگی می کنند و سیاست های کوربین را سیاست هایی خیالی مانند «آلیس در سرزمین عجایب» خوانده است

کمی عادلانه تر

جرمی کوربین در مورد مسائل اصلی رفاه اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی چه مواضع و برنامه‌هایی دارد؟ این برنامه‌ها چه تفاوتی با دیگر نامزدهای رهبری حزب دارند؟



سایرا رفیعی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه نیویورک

جرمی کوربین از اعضای نسبتاً کهنسال حزب کارگر که از نظر رهبران بازار آزادی این حزب مانند گوردون براون و تونی بلر یادگاری از گذشته سوسیالیست حزب کارگر بیش نبود، اجازه یافت برای خالی نبودن عریضه وارد رقابت برای ریاست حزب شود. کسی که بنا بود کالای فرسوده‌ای برای دلخوش کردن اعضای سوسیالیست حزب باشد، ناگهان توفانی در بریتانیا به پا کرد. حزب کارگر انگلستان سال‌هاست چنین محبوبیتی نداشته است. سه برابر شدن متقاضیان شرکت در انتخابات رهبری حزب کارگر و صف‌های طولانی برای شنیدن سخنان یکی از کاندیداهای رهبری حزب فقط و فقط مدیون جرمی کوربین است که امید به تغییر از راه سیاست را در انگلستان زنده کرده است.

جرمی کوربین از جنس سیاستمداران کاریزماتیک نیست، توان سخنرانی تونی بلر را ندارد و مانند او و برادران میلیبند هم خوش‌تیپ نیست. کوربین مردی ۶۶ ساله است که آموزش خاصی برای حضور در رسانه‌ها و سخنرانی‌ها ندیده است. او در سخنرانی‌ها و در برابر دوربین‌های تلویزیونی خودش است نه بدلی ساخته مشاوران رسانه‌ای حزب. اما او در زمانه‌ای که سیاست برای عموم مردم از معنا تهی شده و انتخابات تبدیل به فرایندی شده که نتیجه‌اش رفتن این و آمدن آن و اجرای سیاست‌های یکسان است نه تغییرات عینی در اقتصاد و فرهنگ و زندگی مردم، توانسته برنامه‌ای ارائه کند که شهروندان بریتانیا پاسخ بخشی از دغدغه‌های خود را در آن ببینند؛ برنامه‌ای که هرچند دست بالا جز تلاش برای احیای سیاست‌های دهه پنجاه و شصت حزب کارگر نیست، اما امروز چنان رادیکال تلقی می‌شود که برخی از رهبران سابق حزب کارگر انتخاب کوربین و عمل به این برنامه‌ها را جنون و خودکشی حزب کارگر می‌دانند.

خود کوربین این برنامه را جزیی از جنبش جهانی احیای چپ می‌داند که پودموس و سیریزا در اروپا و برنی سندرز در آمریکا دیگر اعضای آن هستند: «این حال و هوا وجود داشت و ما هم آن وسط هستیم. سیاست ما شخصیت‌محور و سوء استفاده‌گرانه نیست، ما با افکار سروکار داریم. مسئله امید است. محدود به اینجا هم نیست. جنبش‌های مشابهی در اروپا و ایالات متحده و سایر جاها شکل گرفته است. مدت‌هاست که زمینه‌های آن فراهم شده است. این حال و هوا در مخالفت با ارتدوکس اقتصادی است که ما را به سمت ریاضت و قطع بودجه‌ها رانده و در عین حال عطشی است برای وضعیتی جمعی‌تر و مشارکتی‌تر. این همان چیزی است که در این فرایند برای من جالب توجه است».

ایستاده‌ام

اما برنامه‌های کوربین چیست؟ کوربین در ۱۴ آگوست ۲۰۱۵ در گلاسکو اسکاتلند رئیس برنامه‌های خود را برای «بریتانیایی عادلانه‌تر و موفق‌تر» تحت عنوان «ایستاده‌ام تا به ارمان آورم» به این شرح ارائه

قلمرو رفاه

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۵۲

- پایان بخشیدن به جنگ‌های غیرقانونی. اعمال سیاست خارجی بر اساس تعاون ملت‌ها و عدالتخواهی. خودداری از تمدید طرح ترابند و منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای به منظور سرمایه‌گذاری در صنعت و رشد مهارت‌های گروه‌های شغلی.

- تأمین کامل نظام سلامت ملی NHS و ادغام آن با «تیمارداری اجتماعی» با هدف پایان دادن به خصوصی‌سازی در حوزه بهداشت.

- حفاظت از کارگران در محیط کار. ممنوعیت قراردادهای سفیدامضا، تقویت چانه‌زنی جمعی به منظور پایان دادن به بی‌عدالتی در محیط کار.

- برابری برای همگان. ساختن جامعه‌ای که هیچ مانعی برای خلاقیت‌ها و شرکت افراد در جامعه نمی‌شناسد. پایان دادن به سیر بلا قرار دادن مهاجران.

- نظام آموزشی عمری ملی برای آموزش موقعیت‌ها و مهارت‌های آبرومندان در تمامی دوره‌های سنی به شهروندان: کودکان، نوجوانان، جوانان، بالغ و پیر.

- دانشجو‌پایان و احیای بورس‌های تحصیلی و تأمین مالی

داد:

- رشد به‌جای ریاضت از طریق تأسیس بانک سرمایه‌گذاری ملی برای تولید اشتغال و رفع معضل کسری بودجه به‌گونه‌ای عادلانه. مالیات عادلانه برای همگان. بگذارید قوی‌ترین شانه‌ها بیشترین بار را برای متعادل کردن حساب و کتاب‌ها به‌دوش بکشند.

- کاهش بودجه رفاهی از طریق سرمایه‌گذاری و رشد، نه فشار بر آسیب‌پذیرترین اقشار و حذف مقرری‌هایی که برای کودکان در نظر گرفته شده است.

- اقدام‌هایی برای بهبود وضعیت محیط زیست، در جهت منافع طولانی‌مدت زمین به‌جای منافع کوتاه‌مدت شرکت‌ها.

- دولتی کردن مالکیت خطوط راه‌آهن و بخش انرژی. هدف خصوصی‌سازی‌ها سود بردن شرکت‌هاست نه نفع مردم.

- تأمین مسکن آبرومند برای همگان در بخش‌های دولتی و خصوصی تا سال ۲۰۲۵ از طریق برنامه عظیم خانه‌سازی و نیز کنترل اجاره‌ها.

کوربین مسکن امن را حق همگان می‌داند در حالی که بریتانیا یکی از موفق‌ترین طرح‌های مسکن اجتماعی را داشت، از دهه هشتاد تغییرات زیادی در این حوزه در بریتانیا رخ داد

برای آموزش مهارت‌های شغلی گوناگون در طول زندگی شهروندان.

همچنین در سایت کوربین برخی از برنامه‌های او با ذکر جزئیات و راهکارها شرح داده شده‌اند. بخشی از این برنامه‌ها را با هم مرور می‌کنیم.

۱. مبارزه با بحران مسکن

کوربین مسکن امن را حق همگان می‌داند. در حالی که بریتانیا یکی از موفق‌ترین طرح‌های مسکن اجتماعی را داشت، از دهه هشتاد تغییرات زیادی در این حوزه در بریتانیا رخ داد. در زمان تاجر قوانینی وضع شد که سرمایه‌گذاری شهرداری‌ها در مسکن اجتماعی را محدود می‌کرد و مانع می‌شد یارانه‌ای از محل مالیات‌ها به این طرح‌ها تعلق گیرد. از سوی دیگر تصویب قانون حق خرید که به ساکنان خانه‌های اجتماعی اجازه می‌داد با تخفیف خانه محل سکونت خود را بخرد باعث افول طرح مسکن اجتماعی شد. در نتیجه این تحولات و نیز بحران اقتصادی، از سال ۲۰۱۰ تا کنون بی‌خانمانی در انگلستان ۵۵ درصد و در لندن ۷۸ درصد افزایش یافته و تهیه مسکن برای جوانان بریتانیایی به رؤیایی بدل شده است. کوربین معتقد است سپردن کامل امر خانه‌سازی به بازار به معنای آن است که تعداد زیادی از جوانان و خانواده‌های اقشار پایین از امکان تهیه مسکن محروم می‌شوند. کوربین برای حل این مشکلات در پی آن است که برنامه ساخت‌وساز مسکن توسط شهرداری‌ها را احیا و نیز مقرراتی برای اجاره‌خانه‌ها نیز وضع کند. طبق این مقررات اجاره‌های بخش خصوصی باید با متوسط درآمد‌ها همخوانی داشته باشند. مقرراتی نیز برای ملزم کردن صاحبخانه‌ها به تأمین شرایط بهتر در خانه‌ها وضع خواهد شد. بنا بر این طرح، رونق خانه‌سازی اجتماعی باعث رونق اقتصاد خواهد شد.

۲. هنر برای همه

کوربین در پی آن است که با سرمایه‌گذاری دولتی در بخش هنر، فرهنگ و میراث فرهنگی، به همگانی کردن این بخش کمک کند. او معتقد است: «هنر و فرهنگ نقش عظیمی در رفاه فردی و جمعی ایفا می‌کنند. اگر ما در پی آن هستیم که در دولت به هدفمان برای حمایت از مردم برای دستیابی به زندگی‌ای لذت‌بخش‌تر و پربرتر برسیم، سرمایه‌گذاری در هنر باید در مرکز توجه قرار گیرد».

۳. دولتی کردن خطوط راه‌آهن

در چشم‌انداز کوربین برای بریتانیا ۲۰۲۰، خطوط راه‌آهن باید تحت کنترل دولت باشند و در جهت منافع عمومی و همخوان با دیگر اهداف اجتماعی، زیست‌محیطی و اقتصادی که دولت او در نظر خواهد داشت فعالیت کنند و مدیریت استراتژیک آن باید نگرش‌ها و رویکردهای صنعت، دولت، مسافران و کارگران را نمایندگی کند. کوربین معتقد است با سرمایه‌گذاری بلندمدت و استراتژیک در راه‌آهن می‌تواند صنعت، مهارت‌ها و مشاغل را در بریتانیا رونق دهد. برنامه او برای تأسیس بانک ملی سرمایه‌گذاری پست‌خانه این سرمایه‌گذاری در راه‌آهن است که زمینه‌ساز مدلی مشارکتی برای مالکیت عمومی، تأمین مالی برای بهبود بلندمدت و افزایش امکان دسترسی معلولان به خطوط راه‌آهن خواهد بود. کوربین خصوصی‌سازی خطوط راه‌آهن را سبب‌ساز مشکلات حاد فعلی می‌داند.

۴. عدالت مالیاتی، سرمایه‌گذاری و رشد

مالیات عادلانه، تأسیس بانک‌های ملی سرمایه‌گذاری و پایان بخشیدن به سیاست‌های ریاضتی رؤس برنامه‌های کوربین برای رشد اقتصادی هستند. او

سیاست‌های ریاضتی را بسیار مخرب می‌داند و با اشاره لغو مالیات‌های خانوارهای ۴ درصد ثروتمند می‌گوید این سیاست‌ها تصمیمی سیاسی هستند، نه ضرورتی اقتصادی؛ معافیت مالیاتی شرکت‌های بزرگ و یارانه‌های آنها باید قطع شود و کسانی که توانایی مالی بیشتری دارند باید در بازسازی اقتصاد بریتانیا به نفع عموم مردم نقش بیشتری ایفا کنند. سرمایه لازم برای بانک ملی سرمایه‌گذاری از محل کاهش معافیت مالی شرکت‌ها تأمین خواهد شد که درآمد آن در حدود ۹۳ میلیارد پوند خواهد بود. این سرمایه می‌تواند برای بهبود روندها و حمایت از صنایع خلاق و فناوری‌های پیشرفته مورد استفاده قرار گیرند.

۵. کسب‌وکار بهتر

کوربین با انتقاد از سیاست‌های دولت فعلی که از نظر او به بهانه مدافع کسب‌وکار بودند در واقع چراغ سبزی به انحصارهای خصوصی و شرکت‌های بزرگی داده که از پرداخت مالیات شانه خالی می‌کنند. او برنامه خود را حمایت از کسب‌وکارهای کوچک و کارآفرینان مستقل اعلام کرده که در پی تأمین خیر عمومی هستند. افزایش اندک مالیات بر کسب‌وکارهای کوچک، تأسیس بانک ملی سرمایه‌گذاری برای تأمین مالی کسب‌وکارها در بخش‌های مختلف، سرمایه‌گذاری در رونمای دیجیتال، حمایت از خوداشتغالی، اجاره‌های عادلانه برای کمک به مغازه‌های محلی و کسب‌وکارهای کوچک، سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی کار ماهر، اعطای حق مقررات‌گذاری بر حمل‌ونقل به شهرداری‌ها برای بهبود شرایط حمل‌ونقل درون کشور، افزایش حداقل حقوق و کاهش هزینه‌های مسکن برای افزایش توان مالی مصرف‌کنندگان، جلوگیری از فرار مالیاتی شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک برای کاهش هزینه‌های انرژی مردم از دیگر راهکارهای او برای رونق کسب و کار در انگلستان هستند.

۶. سلامت روان

کوربین کاهش بودجه‌های دولتی در زمینه بهداشت و سلامت روان را برای اقتصاد و جامعه بریتانیا بسیار مهلک می‌داند و معتقد است سیاست‌های دولت فعلی منجر به افزایش اضطراب و ناامنی در جامعه‌ای شده است که از هر چهار نفر یک نفر در هر سال مشکلی روحی را تجربه می‌کند، در هر کلاس سه کودک دچار مشکلات روحی هستند، ۲/۳ میلیون نفر از کسانی که مشکلات روحی دارند بی‌کارند و ۸ تا ۱۲ درصد شهروندان دچار افسردگی هستند. بنا به آمارها مشکلات روحی هر

سال بالغ بر ۱۰۰ میلیارد پوند به اقتصاد بریتانیا ضربه می‌زند. کوربین عقیده دارد که افزایش نابرابری، ناامنی شغلی، بدهکاری، مادی‌گرایی و انگ زدن و سپر بلا قرار دادن اقشار ضعیف جامعه منجر به تشدید بیماری‌های روحی در بریتانیا شده و سیاست‌های ریاضتی نیز وضع را وخیم‌تر کرده‌است. او وعده داده بودجه سلامت روان را بیشتر کند، با نگاه منفی به بیماری‌های روحی مقابله کند و اقدام‌هایی صورت گیرد تا در نظام سلامت ملی بریتانیا بیماری‌های روحی هم‌رده با بیماری‌های فیزیکی تلقی و درمان شوند، سرمایه‌گذاری بیشتری برای آموزش نیروی حرفه‌ای در حوزه بهداشت روان صورت گیرد، سرمایه‌گذاری در بخش سلامت روان کودکان افزایش یابد، خدمات مشاوره در تمام مدارس که به آن نیاز دارند ارائه شود و آموزش‌های مربوط به سلامت روان نیز در برنامه درسی مدارس قرار گیرد، برنامه‌هایی برای کاهش نرخ بالای مشکلات روحی در زنان تدارک دیده شود (تبعیض جنسی و برخوردهای جنسیتی باعث شده زنان در بریتانیا ۷۰ درصد بیش از مردان در معرض افسردگی باشند)، با بی‌خانمانی که عامل مهمی در ایجاد و افزایش بیماری‌های روحی هستند مقابله کند، تدابیری برای بهبود شرایط محیط کار برای کسانی که به مشکلات روحی دچارند اندیشیده شود و...

۷. نظام آموزش ملی

کوربین سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش را از مهمترین زمینه‌های دستیابی به جمعیتی ماهر، مولد و با درآمد بالا می‌داند: «آموزش صرفاً پیشرفت فردی نیست، بلکه خیری عمومی است که به سود جامعه و اقتصاد ماست. همه ما از نیروی کاری آموزش‌دیده‌تر و ماهرتر سود می‌بریم و به همین دلیل است که تعهد به سرمایه‌گذاری روی هر کودک و هر کارگر به صلاح است». طرح کوربین برای نظام آموزش ملی از سرمایه‌گذاری در کودکان تا دانشگاه و نیز آموزش مهارت‌های جدید مورد نیاز نیروی کار را دربر می‌گیرد.

۸. سرمایه‌گذاری در شمال

کوربین صنعتی کردن دوباره بریتانیا را از مهمترین زمینه‌های تعادل بخشیدن به اقتصاد این کشور می‌داند و معتقد است شمال بریتانیا با توجه به ظرفیت‌هایش می‌تواند رهبری این صنعتی کردن مجدد را به‌دست گیرد. او طرح جامعی برای این منظور ارائه داده است.

۹. آینده‌ای بهتر برای جوانان

کاهش سن رأی دادن به ۱۶ سال، حذف شهریه در آموزش عالی، ایجاد نظامی آموزش ملی رایگان در همه

قلعه و رزاه

جهان
شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴

۵۳

کوربین با انتقاد از سیاست‌های دولت فعلی که از نظر او به بهانه مدافع کسب‌وکار بودند در واقع چراغ سبزی به انحصارهای خصوصی و شرکت‌های بزرگی داده که از پرداخت مالیات شانه خالی می‌کنند. او برنامه خود را حمایت از کسب‌وکارهای کوچک و کارآفرینان مستقل اعلام کرده که در پی تأمین خیر عمومی هستند



Blanchflower. David. et. at. (23 Aug 2015) Jeremy Corbyn's Opposition to Austerity is actually Mainstream Economics. in The Guardian

Watt. Nicholas (7 Aug 2015) Jeremy Corbyn: 'We are not doing celebrity, personality or abusive politics – this is about hope' Interview with Jeremy Corbyn. in The Guardian

Eaton. George (6 Aug 2015) 600,000 Apply to vote in Labour Leadership Contest - and Corbyn will Gain in Newstatesman

-- (14 Aug 2015) Jeremy Corbyn launches 'Standing to Deliver' in Jeremy for Labour

-- (1 Sep 2015) Arts for Everyone. in Jeremy for Labour

-- (5 Aug 2015) Jeremy Corbyn's plan for council house building in Jeremy for Labour

-- (18 Aug 2015) Jeremy for Public Railways in Jeremy for Labour

-- (22 Jul 2015) Investment, growth and tax justice: Corbyn outlines economic vision & fairer taxes for Britain 2020 in Jeremy for Labour

-- (16 Aug 2015) Jeremy Corbyn launches his 'Better Business' plan in Jeremy for Labour

-- (7 Aug 2015) Winning a greener Future in Jeremy for Labour -- (27 Jul 2015) Jeremy Corbyn sets out plan for National Education Service in Jeremy for Labour

-- (4 Aug 2015) Corbyn harnesses Northern voices to make the case for investing in the North in Jeremy for Labour

-- (10 Aug 2015) A better future for young people in Jeremy for Labour

-- (28 Jul 2015) Working with Women in Jeremy for Labour -- (6 Aug 2015) Jeremy for Peace and Defence

Diversification in Jeremy for Labour -- (Aug 2015) Mental Health in Jeremy for Labour

-- (13 Jul 2015) Jeremy Corbyn: 'I wanted Hamas to be part of the debate' in Channel 4

MacAskill. Ewen (21 Aug 2015) Jeremy Corbyn to apologise for Iraq war on behalf of Labour if he becomes leader in The Guardian.

-- (4 Aug 2015) Labour leadership: End 'Jeremy Corbyn madness'. says Alan Johnson in BBC



▲ کوربین (چپ) و سایر کاندیداهای رهبری حزب کارگر

ضروری دانسته بود. او در پاسخ به انتقادها گفته بود این عبارت به این معنی نیست که او موافق سیاست‌های حزب‌الله و حماس است، البته او چندین بار با نمایندگان حماس در لبنان و اعضای حزب‌الله در بریتانیا و لبنان دیدار کرده و همچنان معتقد است این گروه‌ها باید در گفت‌وگوهای صلح حضور داشته باشند.

در موضوع پناهجویان نیز کوربین بشدت به کامرون به سبب واکنش ناکافی‌اش به بحران پناهندگان سوری حمله کرده: «طبق قوانین سازمان ملل و نیز در مقام عضوی از جامعه بشری وظیفه ماست که به این پناهجویان مکان امنی ارائه دهیم و در عرصه بین‌المللی نیز به مسئولیت‌هایمان عمل کنیم و بکوشیم به این نبرد پایان دهیم». کوربین همچنین اعلام کرده آماده پذیرایی از پناهجویان سوری در منزلش است.

سیاست‌های افراطی

برنامه‌های اعلام شده توسط کوربین بشدت مورد انتقاد گروه‌های مختلف در انگلستان قرار گرفته‌اند. بسیاری این برنامه‌ها را افراط‌گرایانه و ناممکن دانسته‌اند. اما نامه‌ای که با امضای ۴۰ اقتصاددان، از جمله عضو سابق کمیته سیاست پولی Bank of England منتشر شد، سیاست‌های ضدریاضتی کوربین را متعلق به جریان اصلی اقتصاد معرفی کرد که حتی نهاد محافظه‌کارمانند صندوق بین‌المللی پول نیز از آنها حمایت می‌کند. نویسندگان نامه سیاست‌های دولت فعلی برای دستیابی به بودجه متعادل از طریق کاستن از خدمات رفاهی را افراطی دانسته و تأکید کرده‌اند که افزایش فقر کودکان و کاهش خدمات رفاهی اقشار آسیب‌پذیر به هیچ‌عنوان توجیه‌پذیر نیست و سیاست‌های دولت فعلی مانع افزایش رشد و تولید شده است. علاوه بر این نامه، پل کروگمن و جوزف استیگلیتز نیز از برنامه‌های کوربین حمایت کرده‌اند.

با این حال، به نظر می‌رسد برنامه‌های کوربین در چفای به جهانی برابرتر، صلح‌آمیزتر و به دور از تعصب و تبعیض می‌گشایند. در شرایط فعلی شاید کوربین مناسب‌ترین گزینه برای مقابله با گروه‌هایی افراطی مانند یوکیپ باشد که در متن نارضایتی مردم از احزاب موجود و فقر و نابرابری، روزه‌روز محبوب‌تر می‌شوند؛ احزابی که با کویدین بر طبق بیگانه‌هراسی و مهاجرت‌ستیزی، علت مصیبت‌های مردم را نه در سیاست‌های دولت‌ها، که در حضور مهاجران و پناهجویان می‌دانند و توانسته‌اند گروه‌هایی از شهروندان خسته از سیاست متعارف را به خود جلب کنند. اهمیت کوربین در ارائه راه‌حلی انسانی در برابر استیصال این مردم است: سیاستی مردمی در جهت منافع حقیقی مردم.

سطوح، احبای بورس‌های دانشجویی، کمک‌هزینه‌های دانشجویان معلول، تعیین ۱۰ پوند به عنوان حداقل حقوق همگی کارگران، از جمله جایگزینی حقوق ۲/۷۳ پوندی فعلی برای کارآموزی با حداقل حقوق ۱۰ پوندی، افزایش و بهبود طرح‌های کارآموزی و اجبار دانشکده‌ها به همکاری با کارفرمایان برای اعتبار بخشیدن به دوره‌های کارآموزی به منظور آموزش مهارت‌های باکیفیت‌تر، تعیین کمیسیون برای کنترل اجاره‌بها و حمایت از مستأجران بخش خصوصی، حقوق برابر در کار بدون توجه به سن و سابقه کار و منع قراردادهای سفیدامضا و گنجاندن حداقل حقوق هفتگی در قراردادهای اجباری روابط نامشروع از جمله برنامه‌های کوربین برای تأمین آینده‌ای بهتر برای جوانان بریتانیا است.

۱۰. کار کردن با زنان

کوربین در پی برابری کردن موقعیت زنان و مردان از طریق الزام کارفرماها به ارائه دستمزدهای برابر به زنان و مردان و افزایش سرمایه‌گذاری در کودکان و سرمایه‌گذاری بیشتر برای آموزش مهارت‌ها به زنان است. او همچنین خواستار مبارزه با تبعیض نامشروع از طریق آموزش فردی، بهداشت اجتماعی و اقتصادی در مدارس، از جمله آموزش روابط میان زن و مرد است. او همچنین در پی وضع قوانین دقیق و سختگیرانه برای جلوگیری از آزار جنسی و حمایت روحی از زنان است.

۱۱. اتخاذ سیاست‌های چندبعدی در حوزه دفاع و صلح

بنا به نظر کوربین عدم تجدید طرح ترایدنت به دولت امکان سرمایه‌گذاری در صنعت و نوآوری را می‌دهد که به تعادل بیشتر اقتصادی و تبدیل بریتانیا به قدرت اقتصادی پیشرو در جهان منجر خواهد شد. سخنان کوربین در حوزه سیاست خارجی بارها خبرساز شده است. او اعلام کرده در صورتی که به رهبری حزب کارگر برگزیده شود، از مردم بریتانیا به سبب سیاست‌های فریب‌کارانه حزب کارگر در حمله به عراق و از مردم عراق به خاطر رنج‌هایشان عذرخواهی خواهد کرد. او مخالف مداخله نظامی بریتانیا در سوریه است و قطع کمک‌های مالی و تسلیحاتی به داعش را راه درست مقابله با این گروه می‌داند و معتقد است عدم دعوت از ایران در کنفرانس ژنو برای برقراری آتش‌بس در سوریه اشتباهی بزرگ بود. جرمی کوربین همچنین به سبب استفاده از عبارت «دوستانمان در حماس و حزب‌الله» در جلسه‌ای در پارلمان بشدت مورد انتقاد قرار گرفته است. این جمله در این متن اظهار شده بود که کوربین حضور حماس و حزب‌الله را در گفت‌وگوهای صلح خاورمیانه

قلمرو رفا

جهان
شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴
۵۴



برنامه‌های اعلام شده توسط کوربین بشدت مورد انتقاد گروه‌های مختلف در انگلستان قرار گرفته‌اند. بسیاری این برنامه‌ها را افراط‌گرایانه و ناممکن دانسته‌اند اما نامه‌ای که با امضای ۴۰ اقتصاددان، از جمله عضو سابق کمیته سیاست پولی منتشر شد، سیاست‌های ضدریاضتی کوربین را متعلق به جریان اصلی اقتصاد معرفی کرد که حتی نهاد محافظه‌کارمانند صندوق بین‌المللی پول نیز از آنها حمایت می‌کند

آن یک دقیقه و ۲۰ ثانیه لعنتی

شبحی در حال تسخیر حزب کارگر است: شبح کوربین

آرش عزیزی

عضو حزب کارگر بریتانیا و حامی کوربین



▲ کوربین (چپ) و جری آدامز رهبر شاخه سیاسی ارتش جمهوریخواه ایرلند

صحنه سیاست بریتانیا اخیراً با زلزله‌ای تکان خورده است. جرمی کوربین، یکی از چپ‌ترین نمایندگان حزب کارگر در مجلس بریتانیا که در ابتدا نامزدی تشریفاتی به حساب می‌آمد در یک قدمی کسب رهبری حزب قرار دارد. در این مقاله می‌پردازیم به فرازهایی از جدال چپ و راست در تاریخ حزب پس از جنگ جهانی دوم و اهمیتی که پیروزی کوربین می‌تواند داشته باشد.

در سال ۱۹۷۵، دانیل پاتریک مونیپهان، که تازه سفیر آمریکا در سازمان ملل شده بود، در مقاله‌ای در مجله «کامنتری» کوشید اهداف واشنگتن در صحنه جهانی را توضیح دهد. این مقاله «ایالات متحده در جایگاه اپوزیسیون» نام داشت. در خاطره تاریخی رایج، نیمه دوم قرن بیستم زمان پیشروی یک‌تنه و پیروزی نهایی آمریکا و نظام سرمایه‌داری مدنظر آن تصویر می‌شود. انگار که خطی مستقیم از فتح نورماندی به کنفرانس برتون وودز و سپس فروپاشی شوروی و عروج «جماع واشنگتن» می‌رسد. اما چنان‌که از عنوان این مقاله برمی‌آید، پیروزی سرمایه‌داری آمریکایی نتیجه‌ای از پیش تعیین شده نبود. طبقه حاکمه آمریکا در سال‌های میانی دهه هفتاد خود را در بحرانی عظیم در سطح ملی و جهانی می‌دید. ریچارد نیکسون، نماد دفاع از نظم موجود، در حالی مجبور به استعفا از ریاست جمهوری شده بود که جنبش‌های چپ، جوانان و ضدجنگ، آمریکا را به شدت بی‌ثبات ساخته بودند.

در سطح جهانی، جنگ سرد در اوج خود بود و این ادعای مارکسیست‌ها که این جنگ در واقع «مبارزه طبقاتی در سطح جهانی» بود چیزی بیش از یک شعار صرف می‌نمود. نظام سرمایه‌داری در حدود یک‌سوم اراضی جهان سرنگون شده بود، احزاب کمونیست در تقریباً تمام کشورهای غربی یا قوی‌ترین نیروی اپوزیسیون بودند (فرانسه و ایتالیا) و یا بخش اعظمی از فعالان اتحادیه‌های کارگری را تحت نفوذ خود داشتند (مثل خود آمریکا). اتحادیه‌های کارگری هر روز مزایای بیشتری از سرمایه می‌گرفتند. در کشورهای نومستقل جهان سوم نیز نیروهایی سر کار بودند که تقریباً بدون استثنا ضد سرمایه‌داری و سوسیالیست به حساب می‌آمدند. هرچه آنها در سازمان ملل بیشتر رأی می‌گرفتند، آمریکا بیشتر در آن‌جا منزوی می‌شد. اما نکته‌ای که برای خواننده امروز شاید خیره‌کننده‌تر از هر چیز باشد این است که مونیپهان در این مقاله خطر اصلی برای نظم موجود را نه در مسکو، پکن، هانوی یا هاوانا که در لندن می‌بیند. او می‌گوید این «سوسیالیسم بریتانیایی» حزب کارگر است که سرمایه‌داری و واشنگتن باید بیشتر از همه از آن بترسند.

▲ خطر «حزب کارگر»

این که حزب تونی بلر و گوردون براون تنها یک نسل پیش مایه اصلی نگرانی استراتژیست‌های واشنگتن بوده امروز شاید باورنکردنی باشد. اما مونیپهان بیراه نمی‌گفت.

سوسیالیستی بود، دو، مخالفت با خواست جدایی از ناتو و خلع سلاح هسته‌ای. این دومی اما تنها بخشی از گرایش عمومی‌تری بود که باعث می‌شد این جناح حزب را «آتالیسیست» بنامند، یعنی طرفدار رابطه با غول آن سوی اقیانوس اطلس، آمریکا.

منظور ما این فکر دسیسه‌چینانه نیست که جناح راست حزب‌زاده تلاش‌های سازمان «سیا» یا واشنگتن بود. جناح‌های راست و مخالف سرنگونی سرمایه‌داری و همچنین جناح‌هایی که معتقد بودند در جهان جنگ سرد، بریتانیا باید طرف واشنگتن را در مقابل مسکو بگیرد، همیشه در حزب کارگر وجود داشتند. وزیر خارجه همان دولت چپ‌گرا و سوسیالیست کلمنت اتلی که پس از جنگ جهانی دوم به قدرت رسید کسی نبود جز ارنست بوان ضد کمونیست. بوان به عنوان اولین وزیر خارجه بریتانیا پس از جنگ از بنیانگذاران ناتو و سازمان‌های آمریکامحور بین‌المللی بود. او به قدری ضد کمونیست بود که در یکی از جلسات نزدیک بود با همتای شوروی‌اش، مولوتوف، دست به بقیه شود. ناظرین به شوخی می‌گفتند انگار همان آنتونی ایدن (وزیر خارجه چرچیل) است که چاق شده. چهره‌هایی همچون مایکل فوت و آیان میکاردو در جزوه‌ای با نام «چپ بمانیم» (Keep Left) به سیاست‌های او تاختند و خواهان استقلال در سیاست خارجه بریتانیا شدند.

اما سرمایه‌گذاری نهادهای امنیتی آمریکایی روی حاشیه‌ای کردن جناح چپ حزب کارگر قابل توجه است. پس از مرگ اتلی، این یکی از رهبران جناح راست، هیو گیتسکل، بود که به قدرت رسید (در آن روزها رهبر صرفاً با رأی نمایندگان حزب در مجلس انتخاب می‌شد). اما حزب کارگر در انتخابات ۱۹۵۹ به رهبری گیتسکل چنان شکست سهمگینی خورد که جناح چپ قدرتی دوباره گرفت. گیتسکل رهبر ماند اما در کنگره حزب در پاییز ۱۹۶۰ پیروزی بزرگی برای چپ‌ها و «کارزار خلع سلاح هسته‌ای» به دست آمد. قطعنامه چپ رأی آورد و حزب کارگر اعلام کرد به بی‌طرفی در قطب‌بندی‌های

چپ سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری موجود در حزب کارگر به واقع شاید بیش از هر نیروی دیگری، نظام سرمایه‌داری جهانی را که پس از جنگ جهانی دوم زیر سیطره آمریکا ساخته شده بود تهدید می‌کرد. این که جریانی متعهد به سرنگونی سرمایه‌داری بتواند در مرکز یکی از سه عضو امپریالیست عضو شورای امنیت سازمان ملل به قدرت برسد به راستی می‌توانست هراسناک باشد. سوسیالیست شدن بریتانیا شکاف بزرگی در ائتلاف «جهان آزاد» آمریکا ایجاد می‌کرد.

نگرانی آمریکایی‌ها راجع به حزب کارگر البته داستانی طولانی داشت. بخشی از استراتژی دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا از همان آغاز جنگ سرد تقویت آن چیزی بود که «چپ ضد کمونیستی» دانسته می‌شد. در این میان تقویت جریان‌های طرفدار آمریکا درون احزاب سوسیالیستی انترناسیونال دوم از اولویت خاصی برخوردار بود. سازمان «سیا» و سازمان‌های مرتبط با آن منابع بسیاری در اختیار جناح‌های طرفدار واشنگتن در چپ غیر کمونیستی می‌گذاشتند تا با منابعی که شوروی‌ها در اختیار جریانات نزدیک به خود می‌گذاشتند مقابله شود. یکی از این سازمان‌های تحت اختیار «سیا»، «کنگره آزادی فرهنگی» بود که می‌خواست به غلبه کمونیست‌ها در فضای روشنفکری پایان دهد.

این سازمان تحت تسلط «سیا» در سال ۱۹۵۳ ماهنامه «نکاتر» (برخورد) را در بریتانیا به راه انداخت که سردبیر آن ایروینگ کریستول بود؛ کمونیست سابقی که بعدها به پدر نومحافظه‌کاری آمریکا معروف شد. «نکاتر» پلتفرمی شد برای جناح راست حزب کارگر که ستاره‌هایش هیو گیتسکل (رهبر حزب از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳)، دنیس هیلی (رئیس اداره روابط بین‌المللی حزب) و آنتونی کراسلند (تئورسین اصلی این جناح) بودند. این جناح را بیش از هر چیز با مخالفتش با دو مورد از برنامه‌های اساسی حزب کارگر می‌شناختند: یک، مخالفت با مالکیت عمومی که در «ماده چهار» برنامه حزب بر آن تأکید شده و در واقع جوهر برنامه‌های

قلعه و رزاه

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۵۵

سرمایه‌گذاری نهادهای امنیتی آمریکایی روی حاشیه‌ای کردن جناح چپ حزب کارگر قابل توجه است. پس از مرگ اتلی، یکی از رهبران جناح راست، هیو گیتسکل، بود که به قدرت رسید (در آن روزها رهبر صرفاً با رأی نمایندگان حزب در مجلس انتخاب می‌شد)



اتحادیه‌های کارگری
زیر بار فشار
مؤثرترین گروه فشار
تاریخ حزب خم
شدند. راجرز نیروی
پیش‌برنده این کارزار
بود. او که خیالش از
تأمین مالی جمع بود
تشکیلاتی ساخت که
نفوذش بسیار بیش از
پشتیبانان اولیه آن
در میان اعضای حزب
بود. هر کس این پول
را تأمین کرده، حق
دارد ادعا کند تاریخ
حزب کارگر و بریتانیا
در دهه ۱۹۶۰ را عوض
کرده است

جهانی متعهد است.

جناح راست، با منابع عظیم مالی که در اختیار داشت، پس از این شکست دست به سازماندهی وسیعی زد. این جناح «کارزار سوسیالیسم دموکراتیک» را به راه انداخت که بر صدر آن ویلیام راجرز قرار داشت (یکی از همان چهار چهره شاخصی که بیست و یک سال بعد در اعتراض به قدرت رسیدن چپ‌ها از حزب جدا شد). سازماندهی بی‌سابقه این کارزار یک سال بعد به نتیجه رسید و کنگره حزب در سال ۱۹۶۱ مجدداً موضعی پرواوشنگتن اتخاذ کرد. ریچارد فلچر در توصیف این چرخش می‌گوید: «اتحادیه‌های کارگری زیر بار فشار مؤثرترین گروه فشار تاریخ حزب خم شدند. راجرز نیروی پیش‌برنده این کارزار بود. او که خیالش از تأمین مالی جمع بود، تشکیلاتی ساخت که نفوذش بسیار بیش از پشتیبانان اولیه آن در میان اعضای حزب بود. هر کس این پول را تأمین کرده، حق دارد ادعا کند تاریخ حزب کارگر و بریتانیا در دهه ۱۹۶۰ را عوض کرده است».

۱۹۷۶: انتخاباتی که جهان را تغییر داد

کنفرانس ۱۹۶۰ البته پایان کار نبود و نبرد چپ و راست در حزب کارگر همیشه ادامه داشت و دارد. این نبرد طبیعتاً همیشه بیش از هر زمانی هنگام تغییر رهبر حاد می‌شود که فضایی برای تغییر جهت موجود است. کمتر از یک سال پس از انتشار مقاله مونیهمان، در مارس ۱۹۷۶، هارولد ویلسون، نخست‌وزیر وقت، از رهبری حزب و به طبع آن نخست‌وزیری بریتانیا استعفا داد. تصمیم ویلسون بسیار شوک‌آور بود. او در اوج موفقیت بود و هیچ کس انتظار کنار رفتنش را نداشت. خودش می‌گفت همیشه می‌خواسته در سن ۶۰ سالگی استعفا دهد و بعدها که معلوم شد آرزایم گرفته، می‌گفتند شاید از همان موقع می‌دانسته. به هر حال از آن موقع تاکنون داستان‌ها و تئوری‌های توطئه بسیاری در مورد دلیل استعفای ویلسون رواج داشته، چنان که در مورد شیوه رهبر شدن و دوران نخست‌وزیری‌اش هم وجود داشت (یک مأمور کاگ ب بعدها ادعا کرد که ویلسون از خیلی وقت پیش جاسوس شوروی بوده و عامدانه در جایگاهی قرار گرفته که پس از مرگ مشکوک گتسکل طرفدار آمریکا جای او را بگیرد). اما مهمتر از علت استعفای ویلسون، انتخاب جانشین او بود. انتخابات سال ۱۹۷۶ برای تعیین این جانشین را بدون اغراق می‌توان از مهمترین اتفاقات جهان در نیمه دوم قرن بیستم دانست؛ با این که شاید تنها خوره‌های تاریخ حزب کارگر از چند و چون آن باخبر باشند.

در آن زمان همچنان تنها نمایندگان حزب در مجلس، رهبر را انتخاب می‌کردند (اعطای حق رأی به اعضای حزب و اتحادیه‌های کارگری تنها از سال ۱۹۸۳ به بعد انجام شد). در انتخابات ۱۹۷۶ شش نفر نامزد بودند که هر یک از چهره‌های پرفروغ تاریخ حزب به شمار می‌آیند: تونی بن و مایکل فوت در چپ؛ روی جنکینز، جیمز کالاهان، دنیس هیلی و آنتونی کراسلند در راست. این که کدام یک از آنها در این زمان تاریخی بر کرسی صدارت حزب و نخست‌وزیری بریتانیا تکیه می‌زد اهمیتی تاریخی داشت.

در دور اول، مایکل فوت با ۹۰ رأی (۲۸/۷ درصد) در صدر قرار گرفت و جیمز کالاهان با ۸۴ رأی دوم شد. روی جنکینز، تونی بن، دنیس هیلی و کراسلند در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. در نتیجه، کراسلند حذف شد و جنکینز و بن استعفا دادند. در دور دوم، کالاهان

با ۱۴۱ رأی بر صدر قرار گرفت و فوت و هیلی با ۱۳۳ و ۳۸ رأی دوم و سوم شدند. هیلی حذف شد و در دور آخر این کالاهان بود که با ۱۷۶ رأی، یعنی ۳۹ رأی بیش از فوت، در صدر قرار گرفت.

کالاهان آنگاه نخست‌وزیر شد و البته فقط سه سال سر کار ماند. در سال تعیین‌کننده ۱۹۷۹ این مارگارت تاچر بود که او را شکست داد و دوران جدیدی را آغاز کرد. حزب کارگر تا ۱۸ سال دیگر به قدرت بازنگشت. پس از شکست کالاهان، مایکل فوت چپ جای او را گرفت. اما اگر کالاهان تنها سه سال سرکار بود و سپس قرار بود جای خود را به همان رقیب شکست خورده سال ۱۹۷۶ بدهد، پس چرا انتخابات درونی حزب در آن سال را اینقدر تاریخی می‌دانیم؟

علت بحران مالی است که دولت کارگری بریتانیا در آن روزها با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. چگونگی برخورد با بحران پوند استرلینگ اهمیت بسیاری داشت. مارک مازور تاریخ‌دان در این مورد می‌گوید: «بحران استرلینگ در سال ۱۹۷۶ را امروز بیرون از محافل حزب کارگر بریتانیا کمتر به خاطر می‌آورند. اما این لحظه‌ای خطیر در ظهور شکل مالی محور جدیدی از انترناسیونالیسم آمریکایی بود».

وزرای چپ کابینه ویلسون برنامه مشخصی برای برخورد با این بحران داشتند: افزایش حمایت‌گرایی، برقراری نظارت بیشتر بر ارز و تورم‌آفرینی مهارشده داخلی. این سیاست‌های اقتصادی به معنای اعلان جنگ علیه بانک‌های قدرتمند بریتانیا و «سیتی» بودند. چپ مارکسیستی و انقلابی حزب البته برنامه‌هایی حتی وسیع‌تر داشت و خواهان ملی‌سازی ۲۵۰ شرکت و بانک بزرگ و برقراری اقتصاد سوسیالیستی و برنامه‌ریزی مرکزی بود. این چپ که شاید ۱۰ سال پیش از این قدرت‌چندانی نداشت اکنون به نیرویی قابل توجه بدل شده بود. «گرایش میلیتانت»، سازمانی کمونیستی-تروتسکیستی با هزاران عضو در سراسر کشور، حضوری گسترده درون حزب داشت و به قول مایکل کریک، یکی از برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران وقت، «پنجمین حزب بزرگ کشور» محسوب می‌شد.

در مقابل، راست‌ها عناصری بودند که از جهت طرفداری آمریکا و رابطه‌شان با نهادهایی که سازمان «سیا» ایجاد کرده بود سخن گفتیم. مهمتر از خود کالاهان، فردی بود که به او عنوان وزیر خزانه‌داری‌اش انتخاب کرد: همان

دنیس هیلی شکست‌خورده در انتخابات که به ابروهایی پریشان‌ش معروف بود. هیلی در زمان دانشجویی‌اش در آکسفورد سه سال عضو حزب کمونیست بود اما در دوران پس از جنگ از پویاترین چهره‌های چپ ضدکمونیست و طرفدار آمریکا دانسته می‌شد. او ابتدا برای «نیو لیدر» نیویورک (ارگان چپ ضدکمونیسم) می‌نوشت و سپس از قلمزنان اصلی «انکانترا» شد. نه تنها در جلسات «کنگره آزادی فرهنگی» شرکت می‌کرد که به همراه هیو گیتسکل از بنیانگذاران نشست‌های معروف بیلدبرگ بود: همان کنفرانس سالیانه اسرارآمیزی که عضوی از خانواده سلطنتی هلند با همکاری آمریکا راه انداخت تا نخبگان جهان غیرکمونیستی هرساله در آن برنامه جهان را بریزند. حالا هیلی پروآمریکایی در این موقع حساس جهانی خزانه‌داری بریتانیا را به دست گرفت. اگر چپ ملی‌سازی و یا حداقل سیاست‌های کینزی می‌خواست، هیلی به راهی دقیقاً متضاد رفت. او برای حل بحران استرلینگ دست به دامن «صندوق جهانی پول» شد، که نه تنها مقرش در واشنگتن بود که کاملاً بر مبنای سیاست مالی آمریکایی‌ها ساخته شده بود. این کمک البته بدون شرط و شروط نبود و تأثیری دیرپا نه فقط بر بریتانیا که بر کل صحنه جهانی گذاشت. مازور می‌گوید: «این چیزی بسیار بیشتر از شکست چپ بریتانیا، اتحادیه‌های کارگری و طبقه کارگر بود. این اولین قدم در راه بازسازی سرمایه‌داری غرب بود. آن چه را که در پی آمد با برچسب ساده «تولیبالیسم» تعریف می‌کنند: رد تعاون‌گرایی اجتماعی که بنیان رشد غرب بود، چرخش به سیاست اصالت پول و حذف نظارت دولت. این همه به معنی ساخت یک «نظم اقتصادی بین‌المللی نوین»، عمدتاً ساخت آمریکا، بود که... منجر به بازسازی قوانین اقتصاد جهانی شد. چرخش بی‌مهار سرمایه به هنجار جدید بدل شد... واشنگتن نقش جهانی جدیدی به صندوق جهانی پول داد و در عین حال حمایت خود از بیشتر سایر سازمان‌های سازمان ملل را قطع کرد. اینگونه بود که ظرف بیست سال، از بحران غرب به الگوی جدیدی از حکومت جهانی رسیدیم. این الگو ایدئولوژی خودش را هم داشت: جهانی‌سازی».

باورنکردنی به نظر می‌رسد اما شکست چپ در انتخابات درونی حزب کارگر در سال ۱۹۷۶ پیش‌درآمد پیروزی جهانی سرمایه‌داری و عروج تولیبالیسم شد. با این که پس از کالاهان، مایکل فوت رهبر حزب شد،



هیلی توانست با نیم درصد رأی بیشتر از رقیب خود از منتهی الیه چپ حزب، تونی بن، در سمت معاون اول رهبری قرار بگیرد. پس از پیروزی فوت، راست حزب عملاً دست به خرابکاری از درون زد تا از شکست حزب در انتخابات سال ۱۹۸۳ کسب اطمینان کند.

چپ سوسیالیستی حزب کارگر و بخش مارکسیستی آن روز به روز قوی‌تر می‌شد. دو نفر از نمایندگان انتخاب‌شده در سال ۱۹۸۳ از اعضای «گرایش میلیتانت» بودند. اما برای مقابله با این قدرت روزافزون تلاش‌های بسیاری می‌شد. چهار نفر از سران حزب در سال ۱۹۸۱ جدا شدند، «حزب سوسیال دموکرات» را بنیان گذاشتند و با حزب لیبرال ائتلاف کردند. پس از شکست سال ۱۹۸۳، فوت را مجبور به استعفا کردند. جو حزب آنچنان چپ بود که به جای روی هتروسلولی راست، نیل کیناک چپ به قدرت رسید. اما همین رهبر به ظاهر چپ، در دوران اوج تاجر، بیشتر و بیشتر به راست حرکت کرد و از جمله دست به اخراج صدها نفر از مارکسیست‌های «گرایش میلیتانت» از حزب زد. کیناک تا جایی پیش رفت که عملاً کل واحد حزب در لیورپول (که تحت تسلط «میلیتانت» بود و کنترل شهرداری این شهر کلیدی شمال کشور را در دست داشت) را اخراج کند.

در عین حال شاهد چرخش به راست در سایر احزاب انترناسیونال دوم نیز بودیم. از سوئد در پیامد قتل اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوسیال دموکرات، تا فرانسه، جایی که فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور سوسیالیستی که همگان امیدوار بودند، کشور را «سرخ» کند، زیر فشار شرکت‌های بزرگ، اعلام کرد برنامه سوسیالیستی خود را کنار می‌گذارد، تا آلمان، جایی که گرهارد شرودر، صدراعظم سوسیال دموکرات، دست به حذف دولت رفاه زد تا شاهد طرفه تاریخی غریبی باشیم: نظام رفاهی که بیسمارک محافظه‌کار از ترس تبلیغات سوسیال دموکرات‌ها به پا کرده بود حالا توسط یک دولت سوسیال دموکرات حذف می‌شد!

با چنین سابقه‌ای و در پی شکست‌های تاریخی چپ در مقابل تاجر، از شکست اعتصاب معدنچیان در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۴ تا سقوط شوروی در ۱۹۹۱، بود که زمینه ظهور فردی مانند تونی بلر در صدر حزب کارگر فراهم شد. بلر موفق شد قدیمی‌ترین آرزوهای جناح راست و پروآمریکای حزب را جامه عمل بپوشاند؛ روندی

که در سال ۱۹۹۵ از حذف «ماده چهار» (که شامل تعهد به «مالکیت عمومی بر ابزار تولید» بود) از برنامه حزب شروع و به نزدیک‌ترین رابطه قابل تصور با رئیس کاخ سفید، جرج دبلیو بوش، ختم شد. بوش پسر بعدها در کتاب خاطراتش می‌نویسد باور نمی‌کرد روزی با دلهره جلسه مجلس عوام در بریتانیا را تماشا کند و امیدوار به پیروزی نخست‌وزیری از حزب کارگر در آرا باشد. انگار سرمایه‌گذاری قدیمی آمریکایی‌ها بر جناح راست حزب کارگر بالاخره به بهترین شکل جواب داده بود. بیهوده نبود که رومن پولانسکی در سال ۲۰۱۰ فیلمی به نام «سایه‌نویس» ساخت که داستان آن به طور غیرمستقیم بر اساس رابطه بلر و بوش بود - و البته در این داستان، نخست‌وزیر کارگری بریتانیا که کشورش را به آمریکا نزدیک می‌کند از ابتدا جاسوس سازمان «سیا» بوده!

فرصتی دوباره؛ «خطر» دوباره

با به قدرت رسیدن بلر، به نظر می‌رسید طرح قدیمی حذف چپ از حزب کارگر بالاخره به حاصل رسیده و این حزب می‌رود تا شبیه «حزب دموکرات» آمریکا شود. طرحی مشابه در سایر احزاب انترناسیونال دوم نیز در جریان بود و به نظر موفق می‌آمد. حتی سازمان جدیدی به نام «انترناسیونال مترقی» (Progressive International) برپا شد که اعضای آن عملاً شامل بودند بر احزاب انترناسیونال دوم به‌اضافه حزب دموکرات آمریکا. انگار این مقدمه برچیدن «انترناسیونال سوسیالیست» باشد.

اما به میان آمدن جرمی کوربین چون صاعقه‌ای است که در عرض چند هفته همه چیز را برهم زده و می‌رود تا جهت تاریخ را مقابل چشمان مان عوض کند. کوربین، مانند بلر و براون، در همان انتخابات تاریخی ۱۹۸۳ وارد مجلس شد. اما اگر بلر و براون حرکت تدریجی به سوی راست را آغاز کردند و «کارگر نو» را پدید آوردند، کوربین از همان اول در چپ سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری حزب قرار گرفت و در تمامی این سال‌ها در آن جایگاه باقی ماند. در بیش از ۳۰ سال که از حضور او در مجلس می‌گذرد، بسیاری چپ‌ها حزب را ترک کرده و خیلی از «چپ‌های» باقی‌مانده، زیر فشار بلریسم، افکار قدیمی را کنار گذاشتند و پرچم‌های سرخ را قایم کردند. در نتیجه کار چپ‌هایی که چپ باقی ماندند بسیار دشوار بود: غلبه بر فشار برای چرخش به راست یا ترک حزب. کوربین

بر این فشارها، از چپ و راست، غلبه کرد و در نتیجه در بیشتر این سال‌ها در حاشیه سیاست بود. بیهوده نیست که بیش از ۵۰۰ بار علیه رهبری حزب در مجلس رأی داده و در این زمینه رکورددار تاریخ بریتانیا است.

بعد از شکست حزب در انتخابات ۲۰۱۵، کوربین نامزد رهبری شد اما هیچکس نامزدی او را جدی نمی‌گرفت. برای حضور به عنوان نامزد می‌بایست امضای ۳۵ نماینده مجلس را جمع می‌کرد و هیچ کس فکر نمی‌کرد او بتواند چنین کند. اما تعدادی نمایندگان از سر ترحم هم که شده، امضاهای خود را به او دادند تا یک دقیقه و ۲۰ ثانیه مانده به پایان مهلت، به عدد ۳۵ برسد. اندی برنهام، نماینده لیورپول که شانس اصلی پیروزی دانسته می‌شد، به بعضی از نمایندگان حامی خود اجازه داد که در عوض پای نامزدی کوربین را امضا کنند تا رقابت جذاب‌تر شود. او حتماً با خودش فکر می‌کرد که کوربین، با آن ریش ساده و کاپشن ارزان‌قیمت و افکار سوسیالیستی تند و تیز، رقیبی جدی نیست. حتی طرفداران خود کوربین نیز انتظار نداشتند او بتواند به آرای چندانی دست پیدا کند. باشگاه‌های شرط‌بندی شانس پیروزی او را یک به ۱۰۰ می‌دانستند.

این ناظرین اما میزان نارضایتی موجود در جامعه بریتانیا را دست کم گرفته بودند. پیام کوربین به سرعت گوش‌های آشنای بسیار یافت. هر کلامی که علیه سیاست‌های ریاضت‌کشی دولت محافظه‌کار می‌گفت، طرفدارانش بیشتر می‌شد. هر چه ریش‌سفیدهای حزب، از نیل کیناک تا تونی بلر، به او حمله می‌کردند، اشتیاق مردم به او بیشتر می‌شد. نگارنده این خطوط را کمتر از هفت روز مانده به اعلام نتایج انتخابات می‌نویسد. امروز تقریباً همه از پیروزی کوربین مطمئنند و جناح راست دارد برای فردای روز پیروزی احتمالی کوربین (۱۲ سپتامبر) نقشه می‌چیند. بازار پیش‌بینی این روزها داغ است.

جناح راست که بخش اعظم رهبری و ستون فقرات حزب کارگر را در اختیار دارد در مقابل پیروزی کوربین چه می‌کند؟ کوربین که مدام بر اتحاد حزب تأکید می‌کند و در مورد خطر ایجاد انشعاب مجدد مانند سال ۱۹۸۳ هشدار می‌دهد، چگونه سعی می‌کند برنامه‌های خود همچون ترک ناتو، خلع سلاح هسته‌ای و ملی‌سازی بانک‌ها را در مقابل نمایندگان حزب در مجلس به کرسی بنشانند؟ خلاصه این که آخرین پرده از نبرد همیشگی چپ و راست در حزب کارگر چگونه خواهد بود؟

آیا حزب کارگری که هیچ انشعابی از آن، چه از چپ و چه از راست، پایدار نمانده، پس از ۱۱۵ سال بالاخره وارد انشعابی می‌شود تا جناح‌های راست و چپ از آن راه خود را از هم جدا کنند؟ یا جناح راست آن جذب لیبرال‌ها یا محافظه‌کاران می‌شود؟ یا جناح چپ آن بالاخره قایق خود را مجزا به روی آب می‌اندازد و حزبی جدید تشکیل می‌دهد؟ این سؤال‌ها به کنار، پیروزی کوربین بدون شک طعم انتقامی تاریخی را خواهد داشت. چپی که به نظر شکست‌خورده و کنار زده شده بود، چپی که رهبری حزب بیش از ۳۰ سال است آن را می‌کوبد، اکنون می‌تواند به قدرت برسد و آیا از زاویه طرفداران نظام سرمایه‌داری، چیزی وحشتناک‌تر از به قدرت رسیدن سوسیالیستی ضدسرمایه‌داری در لندن، مرکز سرمایه‌داری مالی جهان، وجود دارد؟ کابوس ۴۰ سال پیش موینیهان انگار دارد به وقوع می‌پیوندد. خطر «سوسیالیسم بریتانیایی» در جامعه کوربین چون شبحی است که می‌تواند همه‌جا را درنوردد.

قلمرو رها

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۵۷

جناح راست که بخش اعظم رهبری و ستون فقرات حزب کارگر را در اختیار دارد در مقابل پیروزی کوربین چه می‌کند؟ کوربین که مدام بر اتحاد حزب تأکید می‌کند و در مورد خطر ایجاد انشعاب مجدد مانند سال ۱۹۸۳ هشدار می‌دهد، چگونه سعی می‌کند برنامه‌های خود همچون ترک ناتو، خلع سلاح هسته‌ای و ملی‌سازی بانک‌ها را در مقابل نمایندگان حزب در مجلس به کرسی بنشانند؟



مورد خاص بریتانیا

جنبش جرمی کوربین در چارچوب خیزش بین‌المللی علیه ریاضت

ادروکسبی

استاد علم سیاست در کالج روسکین دانشگاه آکسفورد
ترجمه: سیامک کریمی

همه شواهد حاکی از آن است که «جرمی کوربین» چپ، در مسیر پیروزی در رقابت رهبری حزب کارگر بریتانیا قرار گرفته است. خرد متعارف چپ میانه چه در درون حزب و چه در میان تحلیلگران رسانه‌ای متمایل به حزب-این است که پیروزی کوربین، نمایانگر فاجعه‌ای تمام عیار برای حزب کارگر خواهد بود.

مضمون اصلی ادعای آنها این است که حامیان کوربین جدی نیستند و نمی‌خواهند مسئولانه به مصالحه‌های ضروری قدرت ببندیشند و درگیر «خلوص چپگرایانه» خودشیفته و افسارگسیخته‌ای هستند که در صورت پیروزی کوربین در انتخابات رهبری حزب، حزب کارگر را برای سال‌ها به اپوزیسیون خواهد راند و منجر به تکرار تراژیک «سال‌های انزوای» حزب در سال‌های پس از ۱۹۸۳ خواهد شد.

آنها به چند دلیل اشتباه می‌کنند. یکی این که همه هشدارها و نگرانی‌ها درباره فقدان مسئولیت و آرزوهای اتوپایی که ظاهراً موجد «کوربینیسم» هستند، آدر حالی مطرح شده‌اند که آنچه کوربین از منظر سیاسی مطرح کرده است، کاملاً معقول و به معنای مختلفی، بسیار اعتدال‌گرایانه است. برنامه او، عملاً به معنی بازگشت به نوعی سوسیال دموکراسی کینزی است که قطعاً چند دهه پیش جریان غالب به حساب می‌آمد. این حقیقت که این سیاست‌ها «چپ افراطی» خوانده می‌شوند، نشانگر آن است که تا چه اندازه از آن زمان، افکار عمومی چپ‌های لیبرال‌های بریتانیا دچار تحول شده است.

دلیل دیگر آن است که این گفته آنها که مخالفت‌شان با کوربین مبتنی بر ارزیابی عمل‌گرایانه و واقع‌بینانه‌ای از این است که چه چیزی رأی آور است و این که اولویت آنها شکست حزب محافظه‌کار و بازگشت حزب کارگر به قدرت است درست به نظر نمی‌رسد.

اگر واقعاً موضع آنها صرفاً مبتنی بر ملاحظات انتخاباتی بود، لابد باید ضدیت و دشمنی کمتری با نامزدی می‌داشتند که در حال حاضر جمعیت بسیار زیادی را در سراسر کشور جذب میتینگ‌های سیاسی کرده است و اطمینان کمتری به آینده انتخاباتی سه نامزد دیگری «یوت کوپر»، «اندی برنهام» و «لیز کندال» می‌داشتند که هنوز هیچ استعدادی برای ایجاد شور و حال انتخاباتی از خود بروز نداده‌اند. مخالفت آنها با کوربین، ایدئولوژیک است، نه مبتنی بر رئال پولیتیک.

واقع‌بینی راست

به نظر می‌رسد در قیاس با عمده تحلیلگران چپ-میانه، اکثر سیاستمداران دست راستی درک روشن‌تر و بصیرت بیشتری پیرامون آن چیزی دارند که حول کمپین رهبری کوربین در حال رخ دادن است. فقط معدودی از چهره‌های مهم جناح راست، کوربین را هدیه‌ای به اعضای حزب محافظه‌کار در انتخابات بعدی می‌دانند. در عوض، «کن کلارک» چهره سرشناس

محافظه‌کاران، اخیراً به حزب‌اش هشدار داده که «رقابت با شاخه کوربینی پوپولیسم چپگرا دشوار است» و علاوه بر آن به وضوح اخطار داده که کوربین می‌تواند برنده انتخابات عمومی بعدی باشد.

یکی از کلیدی‌ترین استدلال‌هایی که مکرراً در گفته‌های تحلیلگران راست میانه دیده می‌شود این است که جنبش کوربین می‌تواند منادی تحولی بنیادین در عرصه سیاست باشد. به عنوان مثال، «متیو دیانکونا» روزنامه‌نگار هوادار حزب محافظه‌کار در مقاله‌ای در «گاردین» می‌نویسد: «آن عده از سیاستمداران محافظه‌کار که به‌نحوی هوشمندانه و استراتژیک می‌اندیشند» نگرانند که «توفانی» که کوربین «در مرزهای سیاست معاصر به‌پا کرده» نشانگر آن باشد که قواعد متعارف سیاست در حال تغییر است. به عبارت دیگر، میانه سیاست بریتانیا در حال چرخش به چپ است و پیروزی کوربین، این خطر را در پی دارد که این گردش به چپ را شدت بخشد.

الیستر هیت خبرنگار اولترا نئولیبرال روزنامه تلگراف نیز از همین نگران است. برای او پیروزی کوربین «فاجعه‌ای برای آرمان سرمایه‌دانه» خواهد بود؛ چرا که این پیروزی توازن بحث‌های سیاسی متعارف را بر هم خواهد زد به گونه‌ای که «خواست ملی کردن بخش بزرگی از صنایع دوباره پذیرفتنی خواهد شد». عمده سیاستمداران راستگرا، کوربین را بسیار جدی گرفته‌اند. آنها بر مبنای درک عمیق‌تری از زمینه‌های بروز جنبش کوربین دست به عمل می‌زنند. آنها از امکان تغییر عقل سلیم سیاسی آگاهند و نیز می‌دانند که تجلیات این عقل سلیم در متن سال‌ها ریاضت و سرخوردگی از سیاست متعارف در حال حاضر ناپایدار و در نوسان است.

در مقابل، به نظر می‌رسد بیشتر سیاستمداران چپ-میانه، گرفتار فضای فوکویاما-بلری شده‌اند که به نحو فزاینده‌ای پوچ و مضحک به چشم می‌آید. شاید درک بهتر رهبران جریان راست از این خطرات سیاسی ریشه در ضرورت داشته باشد. هرچه باشد علت وجودی این سنت سیاسی، دفاع از نابرابری‌های اجتماعی ثروت و قدرت است و این موضوع، گیرنده‌های سیاسی حساس را قادر می‌کند که ظهور هر تهدید جدی احتمالی در برابر این نابرابری‌ها را ردگیری کنند.

زمینه‌های مشترک

اگرچه تقریباً همه ناظران با تعجب و شگفتی متوجه جنبش کوربین شدند، اما این جنبش بدون زمینه نبود. مهم است که این موضوع را در چارچوب گسترده‌تر تحولات بین‌المللی بنگریم. ممکن است گفته شود کوربینیسم، نوع بریتانیایی پدیده گسترده‌تری در سراسر اروپا است: تغییر در توازن سیاسی نیروها به سود جریان چپ و خیزش فوری احزاب و جریان‌های رادیکال ضد ریاضت اقتصادی که قابل توجه‌ترین آنها، پودموس در اسپانیا و سیریزا در یونان هستند.

این تغییر از تلاقی دو عامل مهم نشأت می‌گیرد؛ اثر ریاضت اقتصادی بر کارگران و بحران طولانی مدت

سوسیال دموکراسی، همراهی این دو عامل در احزاب سوسیال دموکرات سبب شد تا تقریباً همه این احزاب از ابراز مخالفت منسجم با ریاضت اقتصادی ناتوان باشند و البته در بسیاری موارد این احزاب به شکل خودخواسته به عنوان احزاب حکومتی این سیاست‌ها را به اجرا گذاشتند و روند بلندمدت کاهش اعضای حزب و کاستن از مشارکت مردم در انتخابات را تسهیل کردند.

در این خصوص قابل ذکر است با وجود بهبود اندک وضعیت حزب کارگر در زمان اد میلیبند، آرای این حزب از سال ۱۹۹۷ بشدت ریزش داشته است. در واقع، عدم شرکت رأی‌دهندگان اصلی حزب کارگر در آخرین انتخابات عمومی علت شکاف میان نتیجه نظرسنجی‌ها در مورد میزان حمایت از حزب کارگر و آرای واقعی این حزب در انتخابات بود. این افول پایگاه سنتی حامیان احزاب تثبیت شده سوسیال دموکرات، موقعیت منزوی را ایجاد کرده که در آن مخالفت‌های جریان چپ با این احزاب می‌تواند با سرعت اوج گیرد.

البته این روند در سراسر اروپا به شیوه‌ای یکسان متحقق نشده است. حال و هوای رادیکالی که بخش زیادی از اروپا را درنوردیده است، در متن شرایط اجتماعی خاص هر کشور بیانی خاص پیدا کرده و در چارچوب‌های سازمانی و سیاسی خاص هر کشور تبلور یافته است. در اسپانیا، نیاز به راهکاری بدیل، توسط حزبی جدید به نام «پودموس» مطرح شده که از دل «جنبش میدان‌ها» در سال ۲۰۱۱ پدید آمده است، در حالی که در یونان، جریان‌های ضد ریاضت، حول یک ائتلاف سابقاً موجود از سازمان‌های چپ رادیکال به نام «سیریزا» جمع شدند.

در بریتانیا، به نظر می‌رسد جریان متمایزی شکل گرفته است. برخلاف پودموس و سیریزا که با همه تفاوت‌هایشان، با احزاب سوسیال دموکرات تثبیت شده (به ترتیب احزاب «کارگران سوسیالیست اسپانیا» و «جنبش سوسیالیست یونان») درافتاده‌اند، این رقابت در بریتانیا در درون ساختار حزب سنتی سوسیال دموکراسی ظاهر شده است (با حداقل در ارتباط نزدیک با این ساختارها است تا جایی که رقابت کوربین برای رهبری حزب کارگر، نیروی حمایتی ورای [اعضای] حزب کارگر را به جنب و جوش انداخته است.)

علاوه بر این، شکل خاص بریتانیایی این چالش، به نسبت دیر و پس از مجموعه‌ای از رویدادهایی آغاز شد که اکنون با نگاهی پسینی می‌توان آنها را شروع‌های اشتباه نام نهاد و مهمترین آنها خیزش سبز در چند ماه گذشته بود. گویی این حال و هوای رادیکال با شیوه آزمون و خطا در جست‌وجوی محمل مناسبی بود تا دست آخر (دست‌کم فعلاً) بر جنبشی که در حال حاضر حول کوربین شکل گرفته استقرار یابد.

تلقی خیزش کوربین به عنوان قالبی که حال و هوای رادیکال اروپا در بریتانیا در چارچوب آن تجلی یافته تا اندازه‌ای گمراه‌کننده است. شاید دقیق‌تر آن باشد که گفته شود، جنبش پیرامون کوربین، قالب خاصی است که این تحول سیاسی-ایدئولوژیک در انگلستان در چارچوب آن متجلی شده است؛ چرا که نخستین جنبش سیاسی

قلمرو رفا

جهان
شماره پنجم شهریور ۱۳۹۴
۵۸



به نظر می‌رسد در قیاس با عمده تحلیلگران چپ-میانه، اکثر سیاستمداران دست راستی درک روشن‌تر و بصیرت بیشتری پیرامون آن چیزی دارند که حول کمپین کوربین در حال رخ دادن است. فقط معدودی از چهره‌های مهم جناح راست، کوربین را هدیه‌ای به اعضای حزب محافظه‌کار در انتخابات بعدی می‌دانند



قلمرو رفاه

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۵۹

یکی از موارد کلیدی اشتراک جنبش کوربین با تشکلهای سیاسی همچون «پودموس» و «سیریزا» این تصور است که هرگونه استراتژی جدی ضد ریاضت نمی تواند صرفاً بر اعتراض و بسیج اجتماعی مبتنی باشد و مسئله قدرت سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد

تحت تسلط دارد و باید یادآوری کنیم که آنها حتی پیش از توزیع برگه های رأی در حال طراحی کودتایی بودند. علی رغم تردیدهایی که بسیاری از ما در مورد شانس موفقیت کوربین برای تحول حزب کارگر به ابزاری برای تغییر اجتماعی رادیکال داریم، پیروزی کوربین در انتخابات رهبری حزب روحیه کلیت چپ بریتانیا را بشدت بالا خواهد برد و فرصت های زیادی برای پیشرفت های آتی فراهم خواهد کرد و البته ترس های محافظه کارانی چون هیست و دیانکونا در مورد گردش میانه سیاست بریتانیا به چپ را نیز تأیید خواهد کرد.

منبع

مجله ژاکوبین (www.jacobinmag.com)

۱۷ اگوست ۲۰۱۵

ممکن است همین تصور مشترک موجب شده تا رادیکالیسمی که اروپا را درنور دیده در بریتانیا در قالب جنبشی برای تحول حزب کارگر تجلی یابد. به هر صورت ویژگی های خاص نظام انتخاباتی بریتانیا کسب جایگاهی در پارلمان را برای احزاب کوچکتر بسیار سخت می کند، چه رسد که بخواهند در انتخاباتی عمومی اکثریت پارلمان را به دست آورند.

با وجود این، جریان رادیکال ضد ریاضتی که حزب کارگر محمل سیاسی اصلی آن است پیش از آن که بتواند حتی قدمی به پیروزی در انتخاباتی عمومی نزدیک شود با مشکلات و موانع ریز و درشتی مواجه خواهد شد. به هر حال جناح راست حزب کارگر حتی در صورت رهبری کوربین هم چنان بخش اعظم دستگاه حزب را

توده های جدی علیه ریاضت در جزایر بریتانیا حول «کمپین آری» برای استقلال اسکاتلند شکل گرفت. در واقع می توانیم کمپین کوربین را به مثابه سرایت کمپین آری اسکاتلند تلقی کنیم، جنبش رادیکال و معتمد به نفس ضد ریاضتی که نخست در مرز شمال شکل گرفت.

یکی از موارد کلیدی اشتراک جنبش کوربین با تشکلهای سیاسی همچون «پودموس» و «سیریزا» این تصور است که هرگونه استراتژی جدی ضد ریاضت نمی تواند صرفاً بر اعتراض و بسیج اجتماعی مبتنی باشد و مسئله قدرت سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، جریان های ضد ریاضت باید هدفشان را فتح دولت را به مثابه عنصر ضروری و اساسی استراتژی گسترده تر و بلندپروازانه تغییر تلقی کنند.



باید به ناامیدانی بپندیشیم که رأی ندادند

آیا جرمی کوربین واقعاً می‌تواند رهبر

حزب کارگر باشد؟ جیسون کولی، سردبیر

«نیواستیتزمن» با کوربین ملاقات کرده تا

درباره کمپین انتخاباتی، رسانه و این که

چگونه جلسات سؤال از نخست‌وزیر را اداره

خواهد کرد، گفت‌وگو کنند.

جیسون کولی

سردبیر «نیواستیتزمن» و قبلاً سردبیر «گراندا»،
سردبیر ارشد «آیزور» و نویسنده در «تایمز» بوده است
ترجمه: سحر کریمی

به من گفته بودند که جرمی کوربین را در کافه کالج سلطنتی طب عمومی، نزدیک به ایستگاه «یوستن» لندن ملاقات کنم. من خواسته بودم که زمان ملاقاتم با این مرد ۶۶ ساله امروز حزب کارگر، محدودیتی نداشته باشد، اما مشاوران او گفتند که برای این کار بیش از نیم‌ساعت وقت ندارم. احتمالاً سه هفته پیش می‌توانستم سه ساعت با او گفت‌وگو کنم. سه ماه پیش، زمانی که کوربین کله‌شقی بیشتر شمرده نمی‌شد، یا بهتر بگویم، بیشتر از یادگاری از دوران «بن»^(۱) در حزب کارگر نبود، اساساً کاندیدای مصاحبه از طرف «نیواستیتزمن» نبود، بنابراین مخالفت او قابل پیش‌بینی بود.

اما حالا، حزب کارگر زخم‌خورده از شکست در انتخابات است و «تب کوربین» چپ‌ها را مسحور خود کرده و طبیعی است که وقت نماینده ایزلینگتون شمالی در پارلمان از درخواست‌های مصاحبه با رسانه‌ها اشباع شده است. حالا حتی نزدیک‌ترین مشاورانش پذیرفته‌اند که او می‌تواند برنده رهبری حزب باشد، در حالی که این رقابت را در حالی آغاز کردند که همین که نامزد آنها توانست ۳۵ رأی لازم برای ورود به رقابت نهایی را کسب کند، اسباب خوشحالی‌شان بود.

یکی از اعضای کمپین انتخاباتی او که توسط «اتحادیه متحد عمومی کارگران»^(۲) و سایر اتحادیه‌های صنفی حمایت مالی می‌شود، در حالی که از نفس افتاده، می‌گوید: «وضع دیوانه‌وار شده، ما نتوانستیم به «فایننشال تایمز» وقت مصاحبه بدهیم و «میرور» هم فقط ۵ دقیقه مصاحبه تلفنی گرفت.»

کوربین، پیشکشوت ائتلاف «جنگ را متوقف کنید»،

قلمرو رفا

جهان

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۶۰



«اتحادیه متحد کارگران» که حامی و سرمایه‌گذار کوربین است به سختی تلاش می‌کند و حتی با تماس‌های تلفنی از اعضای خود می‌خواهد که به عنوان «هوادار وابسته» ثبت‌نام کنند و در انتخابات رأی دهند. اعضای برجسته کابینه‌ی سایه مانند «چوکا اومونا» گفته‌اند که زیر دست کوربین کار نخواهند کرد

او برای من، بیش از هر چیز یادآور استادان جامعه‌شناسی دانشگاه‌های متأخر بریتانیا در سال‌های حدود ۱۹۷۸ بود.

در بیشتر سخنرانی‌های کوربین، جا برای جمعیت کم آمده است و بعد از هر سخنرانی، کوربین سخنرانی اختصاصی خودش را هم داشته است: «ما یکشنبه بعد از سخنرانی در لندن به جشنواره شهدای تالیپال^(۳) در دورست رفتیم و من جزو لیست سخنرانان اصلی نبودم، چون کنگره اتحادیه‌های کارگری بریتانیا (TUC) در این موارد خیلی بی‌طرف برخورد می‌کند. اما بعد از پایان جشنواره ما سخنرانی خود را بیرون چادر برگزار کردیم و حدود ۳ هزار نفر آنجا جمع شده بودند.»

جرمی کوربین، شورشی همیشگی، بیشتر عمر کاری طولانی خود، یعنی از زمان انتخاب شدن در پارلمان، به ضدیت و چالش با دستورالعمل‌های حزب خود گذرانده است. در طول دهه ۸۰، او به‌گری آدامز و مارتین مک‌گینس در «سین‌فین»^(۴) نزدیک بود و به عنوان مخالف سرسخت آنچه او آن را «سیاست‌های اشغالگرانه اسرائیل» می‌دانست، با گروه‌های اسلامی مانند حماس و حزب‌الله متحد شد. آنچه امروز می‌گوید این است که «شما نمی‌توانید صلح را به دست آورید، مگر این که با همه طرف‌ها صحبت کنید.»

او می‌گوید: «اگر اندکی دید تاریخی داشته باشیم، نقطه عطف اروپا در حقیقت «سند واحد اروپایی»^(۵) بود، همان مسائل دوران تاجر-ماستریخت^(۶)، که اروپا را کمابیش به سیستم بازار تبدیل کرد. با تأسیس بانک مرکزی مستقل اروپایی، که بعدها «یورو» را گسترش داد و آن‌طور که من فکر می‌کنم با قسوت عجیبی که با یونان رفتار کردند، باعث شد که من سؤالات زیادی برایم ایجاد شود. طرف دیگر ماجرا به نظر من این است که حزب کارگر باید درباره ترتیبات کاری و درباره سطح مالیات بر شرکت‌ها در اروپا خواست‌هایی را مطرح کند. باید توافق‌هایی در زمینه مقررات زیست‌محیطی صورت بگیرد. چرا ما همه این کارها را به دیوید کامرون سپرده‌ایم، تا چند وقت یک‌بار بیانیهای صادر

مبارزات ضد آپارتاید و کمپین خلع سلاح اتمی نیم‌ساعت دیر به‌قرارمان رسید. «سایمون فلچر»، رئیس سابق کارکنان «کن لوینگستون»^(۷) که زمانی هم برای «اد میلیبند» به عنوان مذاکره‌کننده واسط اتحادیه‌ها کار می‌کرد، همراه او بود. فلچر از دوستان قدیم «نیواستیتزمن» است. این بود که من با خواست او برای حضور در مصاحبه موافقت کردم. مصاحبه‌ای که ۱۴ دقیقه بیش از زمان تعیین شده طول کشید، تا زمانی که کوربین با عجله ما را ترک کرد تا قطارش به سمت بریستول را از دست ندهد. هرچند که بعدها فهمیدم در ایستگاه یوستن و با هجوم طرفداران جوانی که می‌خواستند با او عکس بگیرند، قطارش را از دست داده است. این هم از مخاطرات پرچمدار چپ بودن در رقابت‌های بسیار طولانی و بسیار عجیب رهبری حزب کارگر است.

ما دو روز پس از اعلام نتایج نظرسنجی تایمز که آنچه ما پیش‌تر در وبلاگ مجله گزارش کرده بودیم را تأیید می‌کرد، ملاقات کردیم: این که کوربین به عنوان کم‌شانس‌ترین کاندید، وارد میدان رقابت شده بود، اکنون برنده انتخابات رهبری حزب است. کوربین در حالی که کاپوچینوی عصرانه‌اش را سفارش می‌داد، گفت: «من واقعاً خوشحالم. چرا خوشحال نباشم؟ این اشتیاق پنهان به بحث جدی و سیاست جدی که دیدم، شگفت‌انگیز است.»

هیچ نشانه‌ای از خودبرتربینی یا حس پیروزی شخصی در رفتار کوربین نیست. به آرامی صحبت می‌کند، برخلاف چپ‌های یاغی مانند جورج گالووی یا کن لوینگستون، رفتار نمایشی نیست. او پیراهن یقه باز سفیدی پوشیده بود که زیرپیراهنی‌اش در زیر آن نمایان بود، از همان‌هایی که پدربزرگ من که راننده اتوبوس بود، حتی در گرم‌ترین روزهای تابستان عادت داشت زیر پیراهن رسمی یقه‌دارش بپوشد. روی پیراهن هم ژاکت نخي بژ رنگی پوشیده بود که انگار حالا نماد کوربین شده است. موها و ریش‌های خاکستریش کوتاه بود، رنگ‌پریده به نظر می‌رسید و به سختی سرما خورده بود و برای همین صدایش گرفته بود.

کند، در حالی که هیچ مذاکراتی با کسی انجام نمی‌دهد؟» او دوباره به مسئله یونان بازمی‌گردد: «بیباید از زاویه‌ای دیگر به قضیه نگاه کنیم: اگر ما اجازه دهیم که نیروهای بی‌شمار، اقتصادی مانند یونان را از بین ببرند، در حالی که پول کمک‌های مالی به جیب مردم یونان نمی‌رود و به جیب بانک‌های مختلف در تمام اروپا سرازیر می‌شود، اینجاست که به نظر من، ما باید بسیار بسیار با دقت درباره نقش اتحادیه اروپا و نقش خودمان در این وضعیت فکر کنیم.» کوربین طرفدار سوسیالیسم دولت بزرگ است، یعنی مالیات بالا در تجارت و بر افراد ثروتمند و مالکیت دولتی راه‌آهن و امکانات اساسی، مقررات محدودکننده بازار، حذف شهریه‌ها، سیاست خارجی ملایم و غیرمداخله‌جویانه و مانند آن. او خوشحال می‌شود که درباره تأثیر مارکس بر افکارش صحبت کند. وقتی به او گوش می‌دهید، تمام حرف‌هایش به طور باشکوهی عملی به نظر می‌آیند، انگار که سوسیالیسم بسیار ساده در کشور قابل دسترسی است، حتی در عصر سرمایه‌داری جهانی یکپارچه. حتی اگر با سیاست‌های او موافق نباشید، نمی‌توانید به اعتقاد و صداقت او احترام نگذارید.

با تغییراتی که در سیستم انتخابات رهبری حزب توسط اد میلیبند به وجود آمده، اکنون همه می‌توانند با پرداخت ۳ پوند و ثبت‌نام به عنوان هوادار حزب، در انتخابات شرکت کنند. این قوانین جدید که نقش اعضای پارلمان در انتخابات را کاسته است، باعث آسیب‌پذیری حزب در برابر دستکاری‌های خارجی و موج ورود تازه‌واردها شده است. «اتحادیه متحد کارگران» که حامی و سرمایه‌گذار کوربین است نیز به سختی تلاش می‌کند و حتی با تماس‌های تلفنی از اعضای خود می‌خواهد که به عنوان «هوادار وابسته» ثبت‌نام کنند و در انتخابات رأی دهند. اعضای برجسته کابینه سایه مانند «چوکا اومونا» گفته‌اند که زیر دست کوربین کار نخواهند کرد. در حالی که حزب محافظه‌کار عقب نشسته است و با خوشحالی (که به سختی می‌تواند پنهان کند) به تمام ماجرا می‌نگرد. حزب کارگر از دهه ۸۰ تاکنون، چنین دوباره نشده بود، یعنی زمانی که راست‌های میانه‌رو حزب انشعاب کردند تا حزب سوسیال دموکرات را تشکیل دهند. اما آیا او نمی‌ترسد که در صورت برنده شدن، این اتفاق تکرار شود، آن‌هم وقتی که او باید از همکاری‌اش در خواست وفاداری داشته باشد؟ وفاداری‌ای که خودش هرگز به حزب نشان نداد؟

او پاسخ می‌دهد: «خب، وفاداری در مورد حزب و جنبش است... اگر شما حزبی مؤثرتر و بهتر می‌خواهید، باید درهای حزب را به روی اعضای جدید و هواداران باز کنید و این اتفاقی است که در این انتخابات رخ داده است. این انتخابات از گذشته بازر است... من فکر می‌کنم بسیاری از افرادی که از زمان انتخابات به حزب پیوسته‌اند و من بسیاری از آنها را ملاقات کرده‌ام، با سیاست‌های ریاضت مخالفند. آنها به حزب پیوسته‌اند تا کاری انجام دهند. شاید آنها دیده‌اند که سایر احزاب چپ کوچک مانند «حزب احترام» یا «اتحاد چپ» به جایی نرسیده‌اند.»

● چه احساسی دارید اگر رهبر مخالفان شوید؟ آیا این استقامت را دارید که هر هفته در جلسه سؤال با نخست‌وزیر با دیوید کامرون، سرو کله بزنید؟»

من استقامت زیادی دارم، درباره این موضوع نگران نباشید، من هر روز دوچرخه‌سواری می‌کنم.

● ممکن نیست که رأی بیاورید و بعد استعفا دهید؟ چرا باید چنین کاری کنم؟ چه کسی چنین چیزی گفته؟ حرف‌های عجیبی درباره من در روزهای گذشته زده شده. انگار مردم می‌دانند در ذهن من چه خبر است و

دیگر لازم نیست که خودم فکر کنم، کافی است روزنامه‌ها را بخوانم. گوش کنید، اگر ما این انتخابات را ببریم، برای مدت طولانی در این فضا خواهیم بود.

● بنابراین در انتخابات عمومی سال ۲۰۲۰ شرکت خواهید کرد؟

خب، بگذارید هر چیز سر جای خودش باشد. ما هنوز این انتخابات را نبرده‌ایم و ممکن است نبریم. اما من امیدوارم که حزب بخواهد که منسجم باشد و مطمئنم که این را می‌خواهد. امیدوارم حزب درک کند که دموکراتیک‌ترین انتخاباتی که برگزار کرده‌ایم، نتیجه مهمی داشته و مردم بسیاری را بسیج کرده است. من هرگز چنین جمعیتی را در جلسات حزب ندیده بودم.

● از حزب محافظه کار به کدام نماینده پارلمان علاقه‌مندید؟

خب، افراد زیادی هستند. پیتر تاپسل از همه جذاب‌تر است، او واقعا فردی تاریخی است. او می‌گفت که آنقدر در پارلمان بوده که تقریباً همه را می‌شناسد. منظورم این است که من هم افراد زیادی را می‌شناسم، اغلب محافظه‌کاران راست‌گرای پدرسالار.

● و نماینده مورد علاقه‌تان در حزب کارگر؟

در طول همه این سال‌ها؟ خب، باید بگویم تونی بلر. او متفکری اصیل بود و فکر می‌کنم آدم شجاعی بود که خاطرات خود را منتشر کرد و سیر تحول این تفکر اصیل را نشان داد و البته او بارها مورد حمله قرار گرفت و در طول زندگی‌اش مسخره شد، اما در نهایت مورد احترام و علاقه قرار گرفت. تونی افسانه بود، از بسیاری جهات.

● شخصیت تاریخی که تحسین می‌کنید کیست؟

در بریتانیا یا هر جای دیگر؟ سؤال سختی است، افراد بسیاری هستند. فکر می‌کنم در تاریخ انگلستان، جان لیلبرن^(۹) آدم بسیار جالبی است. او توانست کل بحث درباره جنگ داخلی را به موضوع جدیدی تبدیل کند و گزارشی وجود دارد که در اواخر سال ۱۶۴۸، او سه روز در خانه‌ای در ایزلینگتون با «کرامول» مذاکره کرده است. من توانستم گزارش این مذاکرات را پیدا کنم، ای کاش می‌توانستم و در این صورت می‌توانستم برای آن خانه پلاکی برای ثبت این واقعه بگیرم.

● آیا شخصیت تاریخی‌ای وجود دارد که شما با او همذات‌پنداری کنید؟

شخصیت تاریخی که دوست دارم با او هم‌ذات‌پنداری کنم، احتمالاً سالوادور آلنده است، او از بسیاری جهات انسان جالبی بود، انسانی بسیار عمیق و متفکر.

● آیا او را ملاقات کرده‌اید؟

نه، من افراد بسیاری را در شیلی ملاقات کرده‌ام، اما متأسفانه او را ندیده‌ام. سیا با کمک بریتانیا، دولت او را ساقط کردند.

● آیا شما از استقلال اسکاتلند حمایت می‌کنید؟

من فکر می‌کنم آنها در صورتی که خودشان بخواهند، حق برگزاری رفتارندوم را دارند. البته اگر به همین شیوه که اکنون هست، استقلال خود را داشته باشند، بسیار خوشحالت‌رم.

● آیا هنوز از جولیان آسانز و ویکی لیکز حمایت می‌کنید؟ هنوز فکر می‌کنید که او در سفارت اکوادور در لندن، زندانی است؟

او به سفارت رفت، چون احساس می‌کرد که اگر او را به سوئد برگردانند، به زور به آمریکا خواهند فرستاد. سوئدی‌ها به طور واضح نمی‌گفتند که در صورت بازگشت به سوئد، با او چه خواهند کرد. به نظر من بهتر بود که مقامات سوئد اتهامات علیه او را بررسی می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند که آیا او قابل تعقیب است یا نه و این قضیه را دنبال می‌کردند،

در حالی که به او ضمانت می‌دادند که تحت هیچ شرایطی او را به آمریکا باز نمی‌گردانند.

● آیا نگران ورود چپ‌های افراطی به حزب نیستید؟

من می‌خواهم که هواداران ثبت‌نام شده، تبدیل به اعضای حزب شوند. من طرفدار این نگاه هستم که باید هزینه عضویت کاسته شود و تعداد اعضا بالا رود.

● آیا شما سلطنت را حذف خواهید کرد؟

ببینید، در اعماق قلبم، همان‌طور که می‌دانید من جمهوریخواه هستم، اما این مبارزه‌ای نیست که در پی آن باشم. حتی به این مبارزه علاقه‌مند هم نیستم. من علاقه‌مندم که توازن را به جامعه‌مان برگردانم و با مشکلات دست و پنجه نرم کنم و از محیط زیست محافظت کنم.

● آیا شما پشیمان نیستید که تلاش کرده‌اید با حزب‌الله و حماس و سایر گروه‌های تروریستی متحد شوید؟

ببینید، شما به صلح دست نمی‌آید، مگر این که با همه صحبت کنید. باید مذاکرات صورت گیرند. بله، در میان حزب‌الله و حماس من با خالد مشعل رهبر حماس ملاقات کرده‌ام. من با افرادی از تمامی این گروه‌ها ملاقات کرده‌ام، در حقیقت تونی بلر هم همین کار را کرده است.

منابع

۱- جلسات سؤال از نخست‌وزیر یا PMQs، از اصول قانون اساسی بریتانیا است که مطابق آن نخست‌وزیر هر چهارشنبه در برابر مجلس عوام حاضر شده و به سؤالات آنها پاسخ می‌گوید.

۲- تونی بن، سیاستمدار چپ‌گرای بریتانیایی و عضو حزب کارگر، می‌گوید یکی از معدود سیاستمداران بریتانیا بود که زمانی که مشاغل دولتی داشت، ایده‌های چپ‌رایانه‌اش قوی‌تر بود. از سال ۲۰۰۱ تا زمان مرگش در ۲۰۱۴، رهبر ائتلاف «جنگ را متوقف کنید» بود.

۳- بزرگترین اتحادیه تجاری بریتانیا و ایرلند (Unite the Unions)

۴- سیاستمدار بریتانیایی، عضو سابق پارلمان و شهردار سابق لندن

۵- روستای تالپال در جنوب انگلستان، به خاطر ۶ کارگر کشاورزی معروف است که در سال ۱۸۳۳ به خاطر تشکیل انجمنی همانند اتحادیه‌های کارگری امروز، محکوم به تبعید و کار اجباری در استرالیا شدند. هرچند که این افراد بعد از اعتراضات گسترده مردمی آزاد شدند، به خاطر مظلومیت و رنجشان در راه مبارزه، لقب شهید گرفتند.

۶- سین‌فین (Sinn Féin) قدیمی‌ترین جنبش سیاسی ایرلند است. این حزب جمهوریخواه هم در ایرلند شمالی و هم در جمهوری ایرلند فعال است. سیاست اصلی این حزب تشکیل ایرلند متحد است.

۷- سند واحد اروپایی یا SEA، سندی است که در سال ۱۹۸۶ در لوکزامبورگ به امضا رسید و طبق آن اروپا موظف بود تا انتهای سال ۱۹۹۲، بازار مشترکی تشکیل دهد.

۸- اشاره به شورشیان ماستریخت، جمعی از اعضای پارلمان که در اعتراض به توافق ماستریخت که توافقی برای تشکیل اتحادیه اروپا بود، از حمایت دولت «جان میجر» (۱۹۹۷-۱۹۹۲) سرباز زدند. مارگارت تاچر، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا از حامیان این اعتراض بود.

۹- آزادخواه بریتانیایی در قرن ۱۷ و در طول جنگ‌های داخلی. او مبدع مفهوم حقوق انسان از بدو تولد بود، یعنی حقوق برابری که هر انسان به صرف انسان بودن از آن برخوردار است. در جنگی که همه از حقوق شاه و پارلمان سخن می‌گفتند، او نخستین کسی بود که بحث حقوق مردم را مطرح کرد.



شخصیت تاریخی که دوست دارم با او همذات‌پنداری کنم احتمالاً سالوادور آلنده است، او از بسیاری جهات انسان جالبی بود، انسانی بسیار عمیق و متفکر

پیش به سوی یک خیز بلند

مدرنیزاسیون و تاریخ پر فراز و فرود جنبش اتحادیه‌های کارگری در ایران (۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ ه. ش)

امیرحسین سادات
کارشناس رفاه اجتماعی

سال ۱۲۸۶ ه. ش (۱۹۰۷ م) برای مردم ایران از جهات مختلف حائز اهمیت است: پس از موفقیت و به بارنشستن نهضت مشروطه، که عمدتاً توجه‌ها را صرفاً به خود معطوف می‌دارد، در این سال نخستین اتحادیه کارگری توسط کارگران چاپخانه «کوچکی» در تهران تأسیس و در پی آن چندین و چند اعتصاب در شهرهای مختلف ایران برگزار شد که حتی در زمان حاضر نیز خواسته‌ها و گستره این اعتصاب‌ها شگفت‌آور است. عمدتاً پیدایش این موج نخستین و البته شکننده جنبش اتحادیه‌گرایی را به نفوذ ایده‌های مترقی و برابری خواهانه فرقه «اجتماعیون-عامیون» (سوسیال دموکرات‌ها) در ارتباط با حقوق نیروی کار می‌دانند که در قفقاز تأسیس شده و تا مدت‌ها واسطه ورود ایده‌ها و افکار مربوط به حقوق کارگران به ایران بود. صد البته نیروهای سیاسی مترقی مشروطه توجه بسیاری را به این ایده‌ها مبذول داشتند، لیکن نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید که مبدأ شکل‌گیری و طرح این ایده‌ها هرگز در درون ایران نبوده، بلکه تا پیش از انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، این ایده‌ها از سوسیال دموکرات‌های اروپایی و پس از این انقلاب، از نیروهای انقلابی روسیه جذب و وارد جریان‌های فکری و کارگری ایران شد. لیکن در کنار ایده‌های مربوط به بهبود وضعیت کارگری که پس از مشروطه و در پایان عهد قاجار وارد ایران شد، تحول و گرایشی تدریجی اما فزاینده در بنیان‌های وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران در حال رخ دادن بود که تحت تأثیر حرکت لنگ لنگان ایران به سمت صنعتی شدنی بود که مدت‌ها پیش در اروپا محقق شده و اکنون وارد ایران می‌شد. امروزه ما از چنین گرایشی تحت عنوان مدرنیزاسیون یاد می‌کنیم و در اینجا عمدتاً تأکید ما بر بُعدی از این گرایش است که همزمان با رشد کمی جمعیت، نظام تولیدی جامعه را از شیوه سنتی آن به شیوه صنعتی متحول کرد. بارقه‌های ورود مدرنیزاسیون و حضور صنعت جدید در دل بافت سنتی تولید، به مدت‌ها پیش از انقلاب مشروطه بازمی‌گردد، اما شدت و شتاب مدرنیزه شدن با فراز و فرودهایی همواره کند و بطئی بوده و تنها از سال ۱۳۰۵ به بعد و به ویژه در دهه ۱۳۱۰، این شتاب سرعت می‌گیرد و تعداد نیروی کار ۲۵۰ درصد افزایش می‌یابد (البته نمونه‌های از حضور صنایع پیچیده‌تر در ایران به سال ۱۲۸۷ بازمی‌گردد که مربوط به صنعت نفت در خوزستان است، اما حضور این صنعت اساساً سرشت نمای وضعیت صنعتی کشور در آن زمان نیست، بلکه محصول سرمایه و صنعت انگلیسی‌ها بوده است).

سؤال مهمی که با کنار هم قرار دادن رویدادهای مذکور می‌توان پرسید آن است که چه نسبتی بین گرایش مدرنیزاسیون از یکسو و چندین‌چند اعتصاب کارگری (و بطور کلی فعالیت‌های بسیار اتحادیه‌ها برای استیفا و افزایش حقوق کارگران) از سوی دیگر، در فاصله

سال‌های انقلاب مشروطه تا انتهای حاکمیت رضاشاه وجود دارد؟ و اساساً سهم نیروی کار از مدرنیزاسیون چه بوده است؟ همچنین، تحلیل و پاسخگویی به این سؤال، ما را به علل و زمینه‌های قوت و ضعف‌های جنبش اتحادیه‌های کارگری و نابودی و انحلال مقطعی آنها در آن دهه یعنی ۱۳۱۰، رهنمون خواهد کرد. در ارتباط با وضعیت اتحادیه‌های کارگری در دوره مورد بحث، اختصاصاً سه کتاب به زبان فارسی موجود است و به نوعی این سه کتاب در حکم کتاب‌های کلاسیک در این حوزه هستند: اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، نوشته ویلم فلور (چاپ به فارسی در سال ۱۳۷۱)، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، نوشته حبیب لاجوردی (چاپ به فارسی در سال ۱۳۶۹) و شوق یک خیز بلند، نوشته جلیل محمدی و ناصر سعیدی (سال چاپ، ۱۳۸۱). هر سه این کتاب‌ها دوره مورد بحث ما را کاویده‌اند. در این نوشته سعی خواهد شد تا طبق این کتاب‌ها به سؤالات پیش‌گفته پاسخ بگوییم. برای پرداختن به این سؤالات، مرور دوره‌بندی تاریخی تجربه اتحادیه‌ها بر اساس سه دوره فراز و فرودشان، به عنوان زمینه بحث مفید خواهد بود: دوره نخست از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۲۹۲ (یا ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ م) را در برمی‌گیرد که در این دوره به دلیل ضعف حکومت مرکزی و همچنین اندک همدلی سیاستمداران اصلاح طلب نسبت به کارگران، امکان توفیق نسبی اتحادیه‌ها فراهم می‌آید. شروع این دوره مصادف است با موفقیت نهضت مشروطه و سوسیال دموکرات‌های قفقاز که منبع اصلی آگاهی درباره وضع طبقه کارگر را فراهم می‌آورند. پیش از شروع این دوره، فعالیت‌های دو سازمان با اهداف کارگری که در قفقاز تشکیل شده بودند زمینه‌ساز اعتصاب‌های کارگری در این دوره شدند: نخست سازمان «همت» (تأسیس در ۱۲۸۳ ه. ش. یا ۱۹۰۴ م) با هدف حساس ساختن کارگران به امور سیاسی و همچنین با در دستور کار قرار دادن هشت ساعت کار روزانه و به رسمیت شناختن حق اعتصاب برای کارگران تأسیس شد؛ و سپس «اجتماعیون-عامیون» (تأسیس در ۱۲۸۴ ه. ش. یا ۱۹۰۵ م) که اهدافی مشابه همت را پی می‌گرفت. هر دوی این سازمان‌ها با اندیشمندان مترقی نظیر دهخدا، صوراسرافیل و ملک المتکلمین، که همگی بعدها در انقلاب مشروطه تأثیرگذار بودند، ارتباط داشتند. در کنار وضعیت بی ثباتی سیاسی و ضعف حکومت مرکزی و نیز جو انقلابی که محصول نهضت مشروطه بود، فعالیت‌های این دو گروه، ناخرسندی‌های فزاینده کارگری را برانگیخت و در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ بیش از ۱۰ اعتصاب در شهرهای مختلف ایران رخ داد. نخستین اتحادیه را کارگران چاپخانه «کوچکی» در تهران برپا کردند تا همبستگی خود را با یکی از همکارانشان که توسط اعتمادالسلطنه، رئیس چاپخانه حکومتی، مورد ضرب‌وشتم قرار گرفته بود اعلام کنند. اعتصاب وی تا عزل مقام مذکور ادامه یافت. در همین

◀ کتاب



بازه، در انزلی، لنگرود، تبریز و دیگر شهرها اعتصاب‌هایی رخ داد از تلگرافچیان گرفته، تا ماهیگیران و کارکنان تراموا و... حتی اعتصاب به کارمندان دولت هم کشید. ظاهراً در این دوره اتحادیه‌های دیگری هم علاوه بر اتحادیه چاپچیان و تلگرافچیان تأسیس شده، هرچند که اطلاع دقیقی از آنها در دست نیست، چراکه در دوره بعدی خاطره این اتحادیه‌های نخستین انگیزه‌ای شد برای احیای دوباره‌شان.

علیرغم شور و حمیت اولیه اتحادیه‌ها، کارگران فاقد سرمایه، حمایت سیاسی، سازمان و پشتیبانی بودند (چیزی که در دوره بعدی با حضور حزب کمونیست و حمایت شوروی تا حدی فراهم آمد). نیروهای مشروطه و دموکرات‌ها در برابر محافظه‌کاران و عالمان نتوانستند مقاومت کنند و حامیان بازاریشان نیز به سمت مقابل گرویدند. نتیجتاً اتحادیه‌ها بدون حامی ماندند و ۱۲ اتحادیه، با این بهانه که «جنگ به پا می‌کنند»، به زور منحل شدند. این ادعا نمی‌تواند صحیح باشد، چراکه در آن دوره اکثر کارگران شهری بشدت پراکنده و در درون اصناف سازمان یافته بودند (که بیشتر نماینده کارفرمایان بود تا کارگران سنتی) و از حیث سیاسی رغبتی به مسائل کارگری نداشتند. تنها کارگران شغل‌های تازه تأسیسی چون تلگراف و چاپخانه (از آن حیث که با موضوع‌های روز آشنا بودند) و نیز کارگران انزلی (که تماسی مداوم با سوسیال دموکرات‌های روسیه داشتند) با این قبیل مسائل کارگری درگیر بودند.

در سال ۱۹۱۱ (یا ۱۲۹۰ ه. ش) اتحادیه ملی کارگران چاپخانه‌ها تشکیل شد، اما به دلیل خصمانه بودن جو

قلمرو رفاه

کتاب

شماره
پنجم
۱۳۹۴

شهریور

۶۲

به رغم شور و حمیت اولیه اتحادیه‌ها، کارگران فاقد سرمایه، حمایت سیاسی، سازمان و پشتیبانی بودند. نیروهای مشروطه و دموکرات‌ها در برابر محافظه‌کاران و عالمان نتوانستند مقاومت کنند و حامیان بازاری‌شان نیز به سمت مقابل گرویدند. نتیجتاً اتحادیه‌ها بدون حامی ماندند

کشور علیه اتحادیه‌ها در این دوره، کاری از پیش نبرد. با تصرف شمال ایران توسط روس‌ها در سال ۱۹۱۱ و تسلیم ایران مقابل خواسته‌های روس‌ها، مجلس که تنها ناظر اجرای حقوق مشروطه بود از جمله حق انجمن و اتحادیه، به جز وقف‌های چند ماهه، تا سال‌ها بعد از فعالیت بازماند. همچنین با وقوع انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ نقش روسیه در ارتباط با ایران تغییرات زیادی کرد. شوروی با لغو تمام معاهدات دوره تزاری با ایران و بخشش بدهی‌های ایران، اکنون هر چند که مایل به نفوذ در ایران بود، لیکن این بار نیروهای مترقی را هدف قرار داد، و نه دربار را. این امور باعث علاقه‌مندی مردم ایران به شوروی و در مقابل نفرتشان از انگلیس، شد. در ۱۲۹۹ احزاب «عدالت» و «همت» اعلام انحلال کردند و همراه سایر احزاب چپ، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند.

دوره دوم که از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ ه. ش. (یا ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ م) به طول انجامید، به عقیده بسیاری عصر طلایی اتحادیه‌هاست. اتحادیه‌ها پس از تعطیلی و انحلال پیشین که در اثر تعطیلی مجلس، عدم پشتیبانی و فترت حکومت مرکزی پیش آمده بود، از ۱۲۹۶ بتدریج احیا شدند و اعتصاب‌هایی برگزار شد. احیای اتحادیه‌های چاپخانه‌ها و تلگرافچیان، سایر پیشه‌ها را نیز برانگیخت تا دوباره تشکیل اتحادیه دهند. مشی اتحادیه‌ها بتدریج به شوروی نزدیک می‌شد و خصلت ضدانگلیسی و بیگانه‌ستیزشان تقویت می‌گشت. بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ سال‌های اعتلای اتحادیه‌ها بود؛ جنبشی که با دو اتحادیه در ۱۲۹۷ احیا شد، تا ۱۲۹۹ به ۱۰ اتحادیه دست یافت و در سال ۱۳۰۰ رقم ۲۰ هزار نفر عضو اتحادیه‌ها بودند که به قول مسئولان ۲۰ درصد از کل کارگران صنعتی ایران (۱۰۰ هزار نفر) را پوشش می‌دادند (کل جمعیت ایران در این سال به تخمین، حدود ۹ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر بود). همچنین در اوج این جنبش در سال ۱۳۰۰، «شورای اتحادیه مرکزی» تأسیس شد (با وظیفه رهبری و تعلیم اتحادیه‌های موجود و ایجاد اتحادیه‌های جدید) و به «اتحادیه بین‌المللی کمونیست» سازمان بین‌المللی سندیکاهای سرخ در مسکو پیوست. از دید فلور رابطه متقابل پوشیده‌ای بین اتحادیه‌ها با شوروی برقرار بود. شوروی مبالغ بسیاری کمک مالی به این اتحادیه‌ها می‌کرد، «گوی تمام این نمایش را حزب کمونیست با همکاری شوروی در تهران اجرا می‌کرد» (کتاب فلور. ص. ۲۸) و همین موضوع در دوره بعدی حساسیت حکومت را برانگیخت (حتی رضاشاه پس از کودتای نظامی و تصرف تهران در ۱۲۹۹، به ژنرال آبرونساید انگلیسی اطمینان خاطر داد که در صدد تشکیل ارتش برای مقابله با بلشویک‌هاست. تاریخ ایران مدرن، آبراهامیان. ص. ۱۲۵). در مقابل، بسیاری از مردم، روسیه را تنها دوست ایران می‌دانستند و ارتباط با آن را مایه استقلال از بیگانگان می‌دیدند (به یاد آورید قرارداد دوستی ایران و روسیه در ۱۳۰۰ را و بخشودگی تمامی بدهی‌های ایران به شوروی پس از انقلاب اکتبر در این کشور). به عنوان مثال، در شوق یک خیز بلند، نویسندگان کتاب دفاع روزنامه «حقیقت» از شوروی را در آن زمان معقول می‌دانند و به استدلال این روزنامه اشاره می‌کنند: «... اما قضاوت دوم که روسیه به منافع ایران احترام می‌گذارد و به عنوان رقیب انگلستان، همچون مانعی در برابر یکه‌تازی دولت انگلیس در امور ایران عمل می‌کند، غیرقابل انکار است.» (شوق یک خیز بلند. ص. ۱۸۵). در مقابل نیز انگلیس همواره از طرفداری شوروی از جریانات کارگری بیمناک بود (نظیر ماجرای

اعتصاب ۱۳۰۸ در شرکت نفت انگلیسی آبادان) و سعی داشت همراهی دولت ایران را پیوسته با خود داشته باشد. رابطه اتحادیه‌ها با رضاخان که در طی این دوره در مقام‌های وزیر جنگ و نخست‌رزار داشت، فراز و نشیب‌هایی جدی را پشت سر گذاشت. ابتدا در هنگام انتخابات مجلس ۱۳۰۲، رضاخان که میل به نخست‌وزیری داشت در ضربه‌ای ناگهانی تمامی اتحادیه‌ها را توقیف کرد تا نظر محافظه‌کاران را جلب کند. پس از رسیدن او به نخست‌وزیری، سازمان‌های کارگری دوباره آغاز به کار کردند. در سال ۱۳۰۲ تمامی این سازمان‌ها و نشریاتشان شروع به حمایت زیاد از رضاخان کردند. این تغییر ناگهانی موضع از آن حیث بود که حزب کمونیست و کمینترن امیدوار بودند حرکت رضاخان به سمت جمهوریخواهی موجب رسیدن به سوسیالیسم را فراهم آورد، لذا به همه ارگان‌هایشان دستور حمایت از او را صادر کردند. او نیز ابتدا از این حمایت‌ها بهره جست ولی در سال ۱۳۰۴ تحت فشار علما ناچار به کنار گذاشتن مداخلات با جمهوریخواهان شد و از آنجا که مجلس را نیاز داشت در زمان انتخابات دستور توقیف یکباره همه اتحادیه‌ها و حزب کمونیست را صادر کرد و در تحقق این خواسته خود کاملاً موفق بود.

دوره سوم با دوره سلطنت رضاشاه مقارن است (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰). با جلوس وی بر تخت پادشاهی بیشتر کادرهای اتحادیه‌ها دستگیر و به سختی لطمه خوردند اما جنبش اتحادیه‌گرایی ناپود نشد. حزب در سال ۱۳۰۵ به اعضایش دستور تشکیل جبهه ملی علیه شاه را صادر کرد، اما به دلیل محدودیت‌های بسیار، کاری از پیش نبرد و در سال ۱۳۰۷ دوباره بسیاری دستگیر شدند. در همین سال موج جدیدی از اتحادیه‌گرایی آغاز و فعالیت‌هایی نیز انجام شد. در همین زمان انتقادات تندی به عملکرد حزب کمونیست مبنی بر بی‌تجربگی و بی‌سیاستی و ضعف رهبری نسبت داده شد و اتحادیه بین‌المللی علت این ضعف‌ها را «تأکید زیاد از حد بر سیاست و استحاله اتحادیه‌ها به سازمان‌های سیاسی صرف» دانست (که همین یکی از دلایل اصلی شکست شان است) و در مقابل توصیه کرد فعالیت‌ها بیشتر معطوف به مسائل معیشتی کارگران در صنایع اصلی باشد. حکومت از این وضعیت آگاه شد و به دلیل حساسیت‌ها روی فعالیت‌های اتحادیه‌ها بازهم تعداد زیادی را دستگیر کرد (۱۳۰۸). البته هر چند رهبرانشان بعدها آزاد شدند، اما پس از آن کاملاً زیر نظر گرفته شدند. بعد از این رویدادها، فعالیت‌های اتحادیه‌ها بطور کامل از بین رفت و در شهرهای دیگر تحرکاتی پراکنده از خود نشان دادند، اما فعالیت‌هایشان بسیار ناچیز و جسته‌وگریخته بود. این افول فعالیت‌های کارگری در شرایطی رخ داد که تعداد نیروی کار صنعتی، در جریان صنعتی شدن در دهه ۱۳۱۰ ۲۵۰ درصد افزایش یافته بود. به همین دلیل تعبیر انگلیسی‌ها در سال ۱۳۱۵ کاملاً صحیح می‌نماید: «در ایران اتحادیه کارگری وجود ندارد».

در ادامه آنچه ذکر شد، باید اضافه کرد پیدایی پرولتاریای کارگری صنعتی تنها در حوالی پایان دهه ۱۳۱۰ ممکن شد و با موج جدید تأسیس کارخانه‌های دولتی و خصوصی، بسیاری از کارگران با دستمزدی کمی بیش از کارگاه‌های سنتی جذب آنها شدند. لذا در ایران تا پیش از اواخر دهه ۱۳۱۰ نمی‌توان از وجود پرولتاریای صنعتی سخن گفت. به همین جهت، ترقی نیروی کار در صنعت جدید در نواحی شهری باعث پیشرفت پرولتاریای صنعتی نشده؛ کما این که بیشتر کارخانه‌ها در چهار نقطه تهران، تبریز، مازندران و اصفهان متمرکز بود، اما تنها در سال ۱۳۱۰ یک اعتصاب در کارخانه وطن اصفهان رخ داد. لذا ارتباط مدرنیزاسیون با جنبش

کارگری به معنی واقعی دقیق و شدید کلمه، تنها از اواخر دوره مورد بررسی ما، یعنی با ظهور تدریجی چیزی چون پرولتاریای صنعتی رخ می‌دهد. در دوره پیش از آن با کارگرانی مواجهیم که هنوز ریشه در وضعیت روستایی و سنتی داشتند و همزمان در صنعت‌های کوچک و بزرگ شهری و زمین‌های کشاورزی در روستا در مواقعی از سال کار می‌کردند، اما پرولتاریای صنعتی محسوب نمی‌شدند.

در این‌باره که چرا طبقه مبارز کارگر صنعتی در ایران پدید نیامد و اساساً چرا جنبش کارگری با شکست مواجه شد، می‌توان به اجمال به مواردی اشاره داشت: جدای از عامل بازدارنده اختناق سیاسی، بیشتر کارگران صنعتی هنوز از ریشه‌های کشاورزی و سنتی خود فاصله نگرفته بودند. علاوه بر این، تعداد فراوانی از زنان و کودکان در آن دوره در بازار نیروی کار فعال بودند و کارفرمایان نیز رغبتی فزاینده به استخدام آنان بروز می‌دادند. در ترکیب و پیوند با این مسائل، سطح بالای بیسوادی در میان کارگران نیز مسئله ساز و بازدارنده بود. فلور، علاوه بر این موارد، در بستری تاریخی به چند دلیل مهم در ارتباط با شکست اتحادیه‌ها در دهه ۱۳۱۰ اشاره می‌کند: اولاً با تصویب لایحه ضد کمونیستی ۱۳۱۰ به طور کلی فعالیت و تشکیل اتحادیه‌ها قدغن شد و طبق آن ۲ هزار نفر از اعضای حزب دستگیر شدند. همچنین، در این دوره شوروی ترجیح داد که با ایران و حاکم آن روابطی حسنه برقرار کند، لذا به سفارت خود دستور قطع ارتباط با حزب کمونیست ایران را می‌دهد و در نهایت، بنا به استدلال فلور، با فراهم آمدن امکان استخدام بیشتر کارگران در اثر موج جدید صنعتی شدن، کارگران ماهر که مطلوب اتحادیه‌ها بودند، حالا خواستار بسیار یافتند. در مقابل، نویسندگان شوق یک خیز بلند استدلال می‌آورند که هر چند این افزایش تقاضا رخ داد، اما این به معنی بهبود زندگی کارگران نبود، لذا کماکان وضع بد معیشت‌شان می‌بایست محرک اتحادیه‌ها می‌شد، پس افزایش تقاضا برای نیروی کار عامل مهمی در افت اتحادیه‌ها نمی‌تواند باشد. ایشان از نهادهای اجتماعی رقیب برای اتحادیه‌ها سخن می‌گویند و حکومت را عامل افول این جنبش می‌دانند (هر چند که فلور نشان می‌دهد در دوره‌ای، علی‌رغم تفاوت استراتژی، اتحادیه‌ها و اصناف حامی یکدیگر بودند). لاجوری نیز عمدتاً برای توضیح افول اتحادیه‌ها بر همان نقدی دست می‌گذارد که خودشان هم مدت‌ها پیش بطور ناقص بدان اشاره کردند: این که حرکت این جنبش اتحادیه‌ها خودجوش و درونزا نیست و اتحادیه‌ها بیشتر به یک سازمان سیاسی استحاله یافته تبدیل شده‌اند تا این که سازمانی کارگری باشند، لذا با فراز و فرودهای سیاسی، این جنبش نیز به مثابه دنباله جریانات سیاسی، دچار تنش و افول شد.

قلمرو رضاه

کتاب

شماره پنجم
شوربور ۱۳۹۴

۶۳



تنبيه فقرا

مدیریت ناامنی اجتماعی به سبک نئولیبرالی

آوات رضانی

کتاب «تنبيه فقرا» نوشته لویج واکوانت بر تغییرات مدیریت و کنترل فقر در ۱۵ سال گذشته می‌پردازد و روایتی از این تغییرات ارائه می‌کند، که پرسش‌هایی عمیقاً نگران‌کننده را ایجاد می‌کند. واکوانت یک جامعه‌شناس و استاد دانشگاه برکلی، کالیفرنیا است که به صورت تخصصی در حوزه‌های جامعه‌شناسی شهری، فقر شهری، نابرابری‌های نژادی، قوم‌شناسی و نظریه اجتماعی فعالیت می‌کند. او مطالعات زیادی در مورد فقر، حاشیه‌نشینی، سیستم‌های تنبیهی نئولیبرال، محبوس‌سازی و ایجاد محدودیت برای فقرا انجام داده است.

تر اصلی این کتاب این است که سیاست‌های نوین اقتصادی نئولیبرال باعث گسترش فقر و حاشیه‌نشینی شده است. در عین حال سیاست‌های اجتماعی از حمایت‌های اجتماعی دولت رفاه کینزی به رویکردهای مدیریت رفتاری نوین تغییر کرده که به دنبال مدیریت و تغییر رفتارهای فقرا است. مهمترین هدف سیاست‌های نوین رفاهی نه کمک به فقرا، بلکه کنترل و تغییر رفتارهای فقرا و حاشیه‌نشینی است. امروزه رفاه تنها محدود به شرایطی نیست که تحت آن فقرا کمک‌هایی را دریافت می‌کنند، بلکه بیشتر در مورد شرایطی است که در آن ذهنیت، نگرش و رفتار فقرا تغییر می‌کند. سازمان‌های رفاهی هم اکنون بخش‌هایی برای آموزش این که چگونه فقرا به یک شهروند-کارگر خوب تبدیل شوند دارند، در حالی که در گذشته، در سازمان‌های متصدی امور رفاهی چنین بخش‌هایی وجود نداشت، با این وجود مدل رفاهی کینزی بر توزیع اجتماعی متمرکز بود. رژیم‌های نوین نئولیبرال به دنبال مدیریت فقر با استفاده از تنبیه سوءرفتارهای بی‌خانمان‌ها در زندان یا در محله‌هایی هستند که در حاشیه‌های شهرها از بقیه مردم جدا شده‌اند.

سیاست‌های تنبیهی فقرا بیشتر از طرف ایالات متحده آمریکا به کار گرفته شده است. اما واکوانت تأکید می‌کند که در سال‌های اخیر کشورهای اروپای غربی (نمونه اصلی آن فرانسه) بی‌سروصدا به دنبال اخذ رویکردهای تنبیهی ایالات متحده در مدیریت فقرا هستند. این رویکرد که بیشتر از طرف احزاب و سیاست‌های دست راستی اعمال می‌شود در مقابل سیاست‌های دست چپی قرار دارد که بیشتر فمینیستی و مبتنی بر حمایت‌های اجتماعی هستند؛ سیاست‌هایی مردانه و تنبیهی و تحمیلی. آنها سعی می‌کنند تا فقرا را در محله‌های حاشیه‌ای شهر محبوس سازند و با استفاده از ابزاری مانند اعانه به شرط کار و اعانه به شرط حبس، «مقررات دوبرابری» را بر فقرا و رنگین پوستان و اقلیت‌های قومی اعمال کنند. ویژگی‌های اصلی سیاست‌های نوین رفاهی



▲ فقر زیر پرچم آمریکا؛ سیاست‌های تنبیهی فقرا در چند دهه اخیر بیشتر توسط متحده به کار گرفته شده است

واکوانت در بخشی از کتاب، مفهوم جامعه نظارتی فوکو را مورد بحث قرار می‌دهد. او بر این باور است که برنامه‌های رفاهی و سیاست‌های تنبیهی نوین، بیشتر تنبیهی است تا انضباطی. این برنامه‌ها بیشتر بر کنترل رفتارهای فقرا و ارائه تنبیه و مجازات برای رفتارهای ناهنجار آنها استوار است. در حالی که در سیاست‌های انضباطی بر هر دو جنبه پاداش و تنبیه همراه با هم تأکید می‌شود تا نیازمندان را در چارچوب استانداردهای معین نگه دارد، سیاست‌های تنبیهی نوین علاقه چندانی به طرح‌های انضباطی مانند بازبازی و آموزش و فراهم کردن شرایط کار برای مجرمین ندارد و بیشتر علاقه‌مند به اقدام‌های تنبیهی برای محدود کردن فقرا، جمع کردن آنها در یک منطقه و محله مشخص و به طور کلی نامریی ساختن آنها است، به گونه‌ای که آنها مشکلی برای بقیه افراد جامعه ایجاد نکنند.

واکوانت در این کتاب به شکل بسیار ماهرانه‌ای رویکردهای ماتریالیستی و نمادین را از بهترین سنت‌های مارکسیستی با نظریه‌های بورديو، دورکیم و فوکو ترکیب کرده است. این کتاب مانیفست ضد سیاست‌های تنبیهی نئولیبرال است. کتاب به وضوح و به روشنی نشان می‌دهد که دولت‌ها از مسئولیت‌های خود در قبال جمعیت‌های فقیر و حاشیه‌نشین عقب نشسته‌اند و سیاست‌های رفاهی آنها بیشتر کارگران و فقرا را مجبور می‌کند تا همگام و هماهنگ با رشد اقتصادی دیگر بخش‌ها عمل کنند. این در حالی است که این سیاست‌های رفاهی-تنبیهی بیشتر افرادی را هدف قرار می‌دهد که در حاشیه بازار و در متزلزل‌ترین بخش آن قرار دارند. آنها بیشترین ضربه را از نبود فرصت کار مناسب، نبود تأمین اجتماعی و سیاست‌های مداوم محبوس‌سازی و جداسازی می‌خورند.

نئولیبرال عبارتند از محدودسازی دسترسی به کمک‌ها، کاهش تعداد افرادی که کمک دریافت می‌کنند، افزایش مداوم اقدام‌های کیفری از جمله افزایش مجازات‌هایی برای ارتکاب جرم‌ها و محبوس‌سازی فردی در زندان و جمعی در محله‌های حاشیه‌ای شهر. این مقررات دوبرابری سویی‌های نژادپرستانه به مشکلات فقرا می‌دهند و رنگین‌پوستان و اقلیت‌های نژادی در معرض شدیدترین و ظالمانه‌ترین سیاست‌های تنبیهی قرار دارند.

واکوانت تأکید می‌کند که در جوامع بازارمحور بخصوص ایالات متحده آمریکا، رفاه در خدمت اهداف اقتصادی و سیاسی است. سیاست‌های رفاهی در پی ارتقای ثبات اقتصادی و سیاسی و ارائه کار با دستمزد پایین هستند؛ هرچند که این سیاست‌ها به صورت دورانی و در شرایط خاص بر اهدافی دیگر متمرکز می‌شوند.



نام کتاب: تنبيه فقرا (PUNISHING THE POOR)
نویسنده: لویج واکوانت
انتشارات: دوک یونیورسیتی پرس
سال انتشار: ۲۰۰۹
تعداد صفحه: ۴۰۸ صفحه

قلمرو رفاه

کتاب

شماره پنجم
شهریور ۱۳۹۴

۶۴

tamin 24.ir



رسانه قلمرو رفاه و بیمه های اجتماعی

تلفن تحریریه: ۸۸۷۳۵۸۰۹

تلفن آگهی ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱



نخستین جشنواره تأمین اجتماعی و رسانه



الف) مطبوعات و خبرگزاری‌ها

- مقاله
- یادداشت
- مصاحبه و گفت‌وگو
- گزارش (خبری و تحلیلی)
- عکس
- طرح و کاریکاتور
- طنز مکتوب

(ب) رادیو و تلویزیون (مراکز استانی و ملی)

- گزارش (خبری، ویژه خبری و...)
- مستند (خبری و غیر خبری)
- مصاحبه و گفت و گو (زنده و ضبطی)

دبیر خانه جشنواره از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران، مترجمان، عکاسان، کارکنان تور ایستگاهها و طبع نویسندگان در مطبوعات، خبرنگاران و پایگاههای اطلاع رسانی مورد تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و همچنین گزارشگران و خبرنگاران، سردبیران، تهیه کنندگان و برنامه سازان صدا و سیما دعوت می کند آثار خود را در رشته های فوق حداکثر تا ۱۵ آذر ماه ۱۳۹۴ به دبیر خانه جشنواره ارسال کنند.

نشانی پستی: تهران - خیابان احمد قاصیر (بخارست) - خیابان دوازدهم - پلاک ۲۲ - مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه - دبیر خانه جشنواره صندوق پستی: تهران، ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۵۰۱۷۰۸۷-۹ نمابر: ۸۵۰۱۷۰۸۷-۸۵۰۱۷۰۸۷ یابگاه اطلاع رسانی جشنواره: www.tamin.ir